THE

AMEER NAMAH

A

PERSIAN WORK COMPILED

BY

MOONSHEE AMEER ALI KHAN BAHADOOR

WITH AN

ABSTRACT TRANSLATION IN ENGLISH

Printed at the Muzhurool-Ajauyeb Press.

CALCUTTA:

1870.

For Authors Library –

Moonshee Ameer Alli
Khan Bahadoor. Calcutta –



منزه ز آلایش چون و چند | مبرا ز آسایش و هر گزند
در آئینهٔ جان صفائی از وست | دل و دیده را روشنائی از وست
پس از حمد نعت نبی سر کنم | چراغ سخن را از آن بر کنم
حبیب خدا سرور ماورا | بشیر دو سرا خاتم الانبیا
زهی بعثت شافع روز حشر | هدایت چنان یافت زان بعث نشر
درخشید فیضش به نزدیک و دور | جهان سر بسر گشت زان غرق نور
نجوم آمده جمله ادیان حق | گزین ملتش آفتاب فلق
شده نور هر کیش از آن در حجاب | چنان کانجم از پرتو آفتاب
چو ایزد بقرآن ثناخوان اوست | از آن به ثنائی چه شایان اوست
همان نعت قرآن بوصفش بس است | که دانش باوصاف او نارس است
درود خدا تا بروز قیام | برو باد و بر اهلبیتش تمام



بہرۂ دوم در ذکر حسب ونسب مولف ونیز بیان پارۂ از کیفیات بزرگان مولف وحالات مولف از اولین ہنگام درکسب وتحصیل علوم وفنون وکیفیت عروج وترقیات وغیرہ

از نمبر ۱۴۹ تا نمبر ۱۹۸

بہرۂ سوم دربیان انموذجی از حالات غدر وسرفراز شدن مولف بعہدۂ جلیلہ اسسٹنٹ کمشنری اضلاع پٹنہ دراُنوقت وشرح انچہ از حسن تدبیرات وخدمات دران بظہور رسید

از نمبر ۱۹۹ تا نمبر ۲۳۷

بہرۂ چہارم درحالات سیر وسفر مولف

تفصیلہ

ذکر کیفیت سیر کوہِ دارجلنگ	ذکر حالات سفر کوہ شملہ وغیرہ

خصوصا بر آن سید اولیا — علی ولی شاه مشکل‌گشا

امیر عرب سرور خاص و عام — شه دو جهان پیشوای انام

ابو السادة و ابن عم رسول — که فردی نجف است و جفت بتول

به بین تا چه عالی مکان و نسبت — که من کنت مولا بشان ویست

جهان را بحق مقتدا و امام — علیه الصلوٰة علیه السلام

بعد بسط بساط تحمید ایزد کردگار و تبلیغ تحفهٔ درود حضرت سید المرسلین
و سند الاخیار و عرض منقبت آل اطهار علیه و علیهم الصلوٰة و السلام
من الله الغفار ما سجعت فی ایکها الاطیار گلزار همیشه بهار
سخن را آبیاری مکرمت حضرت شاهنشاه زمان حارس امن و امان
تازه آب و رنگی میرساند حبذا شاهنشاه خورشید کلاه فلک بارگاه
مربع نشین چار بالش عز و تبار مثلث نشان مربع نشینان صدر

نشین

بافضال ایزد بیهمال خالق دو جهان آرای زمین و زمان

کتاب مستطاب و مجموعه سراپا انتخاب مسمی به

امیر نامه

بدار السلطنت کلکته در سنه ۱۸ عیسوی

متحلی بحلیهٔ انطباع شد و چون شاهد رعنا از حجلهٔ طبع بر آمد

فہرست کتاب امیر نامہ

بہرۂ اول در ذکر کیفیت حکومت و تسلط اہالی عالی سلطنت برطانیہ بممالک ہندوستان و دیگر مناسبات آن

تفصیلہ

بسم الله الرحمن الرحيم

هزار آفرین صانعِ پاک را ‌‌ پدید آورِ ارض و افلاک را

فرازندهٔ کهنه کاخِ سپهر ‌‌ فروزندهٔ مشعلِ ماه و مهر

منقّش کنِ سقفِ چینی پرند ‌‌ نگهدارِ این گنبدِ چار بند

توانا خدائیکه جان آفرید ‌‌ نه یکجان که هر دو جهان آفرید

خداوندِ رزّاق و روزی رسان ‌‌ معینِ کسان یاورِ بیکسان

Her Most Gracious Majesty
Victoria. Empress of India.

عظمت و استکبار خاقانِ جہان خدیو کشورستان اعنی حضرت

ملکۂ معظمہ وکٹوریہ بانفرمای ہندوانگلستان لازالت

شموس دولتہا طالعۃ وبدور سلطنتہا لامعۃ لمولفہ

شہنشاہِ سلیمان منزلت اسکندرِ ثانی

فروغ دیدۂ صاحبقرانی فخرِ قاآنی

خدیوِ آسمان فر ملکۂ دیجاہِ مہر افسر

شہِ فوجِ جہانبانان مہِ اوجِ جہانبانی

فروغی گر دہد نورِ جمالش دیدۂ دل را

توان از پردۂ تقدیر خواندن رازِ پنہانی

سکندر صورتش در کارگاہ چین اگر دیدی

ہمانا صورتِ آئینہ ماندی محوِ حیرانی

نهفت او خاک را زیرِ زر از فرطِ زر افشانی

نثارِ احتیاجِ خاکساران زان کند زر را

که خاک و زر به پیشِ همتش دارند یکسانی

بود یکقطره از دریای بی پایان فیضانش

بدُر باری اگر هر ابر گردد ابرِ نیسانی

بعهدش غیر جمعیت نیابی هیچ جا آری

ندارد مأمنی جز زلفِ مهرویان پریشانی

بحسن و خوبیِ منظر ز یوسف منزلش برتر

که این ماهِ جهانگیر فقط آن ماهِ کنعانی

بعلم آن مایه اش حاصل بعقل آن پایه واصل

که همچون جوهرِ اوّل ندارد ذات او ثانی

نشد نقشِ قدم را بر درش امکان گنجائش

که باشد عتبه اش مشحون همه از نقش پیشانی

بچاوشی روان با موکبش اقبال اسکندر

ستاده بر درش جاهِ سلیمان بهر دربانی

بنای فتنه و جور و ستم را از همتش قامع

اساسِ بخشش و جود و کرم زاهتمش بانی

بکان نگذاشت جز خالی مکان دستِ گهر ریزش

کنون کیسِ گدایان است کانِ گوهر کانی

ندارد شکوه از بی ساز و برگی کس بدورانش

کند بی ساز و برگان را نوازش میر سامانی

بزیر خاک زر را می نهفتی در جهان هر کس

زبادِ برق پیش او نه آید جز گرانجانی
به نیرو گر نوازد پشه را تائید اقبالش

خرد پیل دمان در خانهٔ مور از هراسانی
هر آن روبه که افتاده سگش را یک نگه بر وی

بود شیر رسش بر راه چاپلوسی در ثنا خوانی
پی وزن عمل چون روز بازار جزا خواهند

سزد گر صورت عدلش شود قائم به میزانی
زبانم را کجا تاب و توان شرح اوصافش

که باشد شرح اوصافش برون از حد امکانی
حیات و دولت و اقبال و جاه پادشاه من

بود باقی الٰهی تا بقای عالم فانی

بحکمت آنچنان شانش که با فضلِ فراوانش

فلاطون را بدانائی ستودن هست نادانی

گر از داؤد اعجازی دهد دادِ خوش آوازی

بسازد موم زآهن سختیِ دل را بآسانی

شود هر وحشی رامش فتد هر طیر در دامش

رود از یادِ مرغانِ چمن درسِ خوش الحانی

گلستان از شرار آتشِ قهرش شود گلخن

کند گلخن به فیضِ بادِ لطفِ او گلستانی

کشان گاوِ فلک را سعدِ ذابح بر درش آرد

اگر خواهد قبولِ همتش از بهرِ قربانی

سبک روحی که در جولانگهِ رخشِ عنان تابش

His Excellency
The Earl of Mayo, K.P.

از انجا که مدایح جمله حکام والا مقام ستوده اخلاق ممدوح الآفاق پسندیده و
برگزیده حضرت شاهنشاه گیتی پناه بمقتضای التوابع فی حکم المتبوع راجع
و متوجه است بذات والاصفات حضرت علیای وی پس درضمن ستایش
والایش افزودن بعضی از انها نیز لازم آمد لهذا از انهمه مدایح بیحد و عد
مدیح را ملتقط نموده ضمیمه آرایش این ستایش میگرداند آری سر مطلع
دیوان بیان اعنی مدحت حضرت شاهنشاه گیتی ستان در نظر اعتداد
مانای بیت مستزاد است که انضمام دو ضمیمه را درینجا مستزاد دو ار خواستار
افتاده و زانسانکه اصل بیت مستزاد با وصف کامل بودن در وزن
با فزودن دو ضمیمه وزنی تازه و لطفی نو اندازه در می یابد همچنان افزودن
آن دو ضمیمه نیز لطف زیبایش این شاه بیت را که در لطافت و خوبی
بحقیقت فرد است و بالا خواهد افزود و بحسن آرایش کم از رونق افزائی

ستاره

ستارہ بگرد ماہ یا جلوہ آرائی دستور بجنب شاہ نخواہد بود ضمیمہ اول و
مدح وزیر با توقیر شاہ نشان ناظم اعظم چہار دانگ ہندوستان
نواب فلک قباب معلی القاب زبدۂ نوئینان عظیم الشان مشیر خاص
حضور فیض معمور حضرت ملکہ معظمہ رفیع الدرجہ انگلستان و ہندوستان
اشرف الامرا ہیز اکسلنسی دی رایٹ انربل ریچارڈ سوتھہ ول
بورک آرل آف میو وائیکونٹ میو آف منی کرا ور بارن نیاس
آف نیاس کی پی ام اے ال ال ڈی اسٹار آف انڈیا وایسرای
وگورنر جنرل بہادر دام اقبالہ وضاعف اجلالہ

لمولفہ

در وزارت میکند شاہی بصد تمکین وجاہ	زانکہ دستور شہنشاہ است اینے دستور شاہ
نور عدلش آنچنان عالم فروز آمد کزو	ظلم را ہرگز نشد روزی بجز روز سیاہ



The Honorable
Sir Wm. Grey, K.C.S.I.

ولنعم ما قلت فی شانه لمؤلفه

سپر افگنده اندر رستم و گیو — بمصاف جناب لارڈ میو
آنکه از صولتش رسد اژدر — آنکه از هیبتش گریزد دیو
خسرو عهد را گزین دستور — بجهانِ شرف خجسته خدیو
لافِ حکمت بزی آن همه دان — گر فلاطون زند بود کالیو
یک نگاهی ز چشمِ تعلیمش — دانش آموزِ صد چو گالیلیو
باطنِ او ز هر کدورت پاک — خاطرش بی ریا دلش بی ریو
رفعت شهرهٔ بلندش بین — بفلک سر کشیده است غریو

ضمیمهٔ دوم

ستایش رکن رکین سلطنت عظمی نائب دستورِ اعظم و وزیرِ افخم زبدهٔ عُقلای فرنگ حاکمِ مملکت فسیح الفضای بنگ جنابِ فیضمآب

از بل سر ولیم گری لفٹنٹ گورنر جنرل بهادر دام دولته
وزاد صولته زهی امیر شهیر و مشیر خوش تدبیر گردون جلالت
را ماهی و کشور ایالت را شاهی علم داد گستری بچارسوی جهان
برافراخته و گوش جهانیان را بغلغلهٔ کوس معدلت پر ساخته گلشن
افکار پر بهارش رشک فردوس برین و گلزار طبع خوش افکارش
غیرت کارگاه فروردین فروغ نیر کمالش طعنه زن ماه ناکاسته
و رونق چهرهٔ جمالش رنگ بر شکن گل نو خاسته لمولفه

هین لفٹنٹ نواب گورنر | همین کن شهنشاه فلک فر
سران را افسر و برافسران سر | امیر شه نشان مقبول سلطان
بسیرت صورت خوبی مصور | بصورت سیرت پاکان مجسم
چو گیرد خشم باشد برق و تندر | بلطف و رحمت بارش ابر است



نی نی همینکه به تحریر حرفی از هر دفتری و لفظی از هر کتابی درخور حوصله خود

پرداخته و دمی راست کرده بر خواطر ارباب عقل و نظر و اصحاب

دانش و هنر هویدا و مشتهر میگرداند که این کمین بنده حضرت آمرزگار

موید بتائیدات خفی و جلی بهیچمیرز امیر علی مخاطب به خان بهادر

متوطن قصبه باره سواد عظیم آباد علاقه هندوستان بلاد از ویرانی

بدل داشت که یادگاریکه بر روی زمانه و دهور باقیماند بتذکار

ابنای روزگار بگذارم باشد که یکی هنگام یادآوری از خدا بیامرزی

احسانی بر روانم نهد مگر از انجاکه در اهتمام چنین مهم که پیش نهاد خاطرم

بود حوصله بیش از بیش علاوه جمعیت خاطر و فرصت اوقات از

ضروریات است وآنهمه از هجوم افکار شبانه روزی و وفور اشغال

باتمامتر شکسته بالی و پیرانه سالی که از سامان وقت دارم بسان

رخش ماهی بود لیکن دم رزم — شود چون آفتاب روز محشر
جهان عدل را نوشیروان است — باقلیم کرم ماناى سنجر
بملک بخردی کشورستانی — جهان فرزانگان را میر لشکر
کمالش فاقد قدر هنرمند — نوالش ناقد قدر هنرور
سرو دفتر عالی نژادان — همایون طالع و فرخنده اختر
کریم و خوشخصال و نیک طینت — رحیم و باذل و انصاف گستر
باسپ دولت و شهباز بخشش — شکار کام دل هر جا میسر
همی باید پی تسوید و تبییض — بمدحش تا ختم توشیح دفتر
سواد از دیده حور بهشتی — بیاض از مطلع خورشید خاور
شه منصور ملک کامرانیست — خدایش جاودان داراد مظفر

اکنون که قلم گوهر رقم از نظم حمد و نعت و مدح و ثنا رطب اللسان گشته

نی

وجهانبانی آزرم خوی منزلِ دوست نوازی جنگجوی میدانِ دشمن
گدازی عالیجناب ناظم اعظم ممدوح دام دولته وحشمته
درین کشورستانِ فسیح الارجاء هندوستان برخود نازان بود
تازه همتی بدلم راه یافت شوقم از هر سو بتقاضا برخاست تا درهمین
ایامِ میمنت فرجام هرچه دارم ازان پارینه اجزا فراهم آرم وباآنچه
بتوفیق فرصت ممکن باشد بنوکِ قلم سپارم که چنین وقتی نیکو و
چنان قدرشناسی برتر در هر ایام وعصر آسان نیست که میسر آید
آری عمری درین تمنا بسر بردم تا همچو روز سعد بدست آوردم
غنیمت شمردم و آستین جهد برچیدم وازان پراگنده اجزا آنچه یافتم
باکم وبیش بحالات وکیفیاتِ اوقات خودم و دیگر مناسبات
حال وایام بجند مدّات مرتب نمودم و بلاخیال هیچگونه تکلف و استمام

صید هما و اوجِ خیال نایاب باوجود اینهمه بعض بعض حالات و وقایع
و کیفیاتِ اوقاتِ خود با دیگر سوانح که در پیشین سالیان از برای
یادداشت بر صفحات و اوراق گاه گاه حوالهٔ قلم کرده بودم و جابجا
انداخته منتظرِ وقت بودم باری از نیروی بختِ ساز کار و طالعِ
همت یار درین زمانِ میمنت اقتران که روزگار از قدومِ بهجت لزومِ
امیرِ والا تبار سر آمد و سر کردهٔ حکامِ بلند مقام مالکِ نسق و انتظام بندگان
سامی جاه رفعت و ایالت همراه آنکه در پرورش گلبنِ فضل و هنر را تازه بهار
است و دانشمندانِ دهر از نگاهِ لطفِ بی بهای او هر یکی محسودِ روزگار
ریاضِ علوم از آبیاری قدرشناسی او رنگین تر از بادهٔ اسبابِ هر گونه
دانش و هنر بطفیلِ همتِ وی هر جا آماده امیرِ با عز و توقیر رئیسِ عدیم النظیر
وزیرِ فلاطون تدبیر ملکِ ممالکِ حکمرانی سالکِ مسالکِ جهانداری

که هنگام ملاحظه این اوراق حقیر را بدعای خیر یاد نمایند واز آهوگیر بهای
بیکار که رسم فرومایگان دل آزار است درگذرند والله ولی التوفیق
وفضله نعم الرفیق هویدا باد که چون این مختصر تحریرم در اصل
متضمن بست بر اصل حال خودم از بعض اسلاف و بزرگان و کیفیت
تربیت و تعلقات خودم بسرکار حشمت اقتدار سلطنت انگلشیه و ترقیات
مدارج و مناصبم دران با متعلقات و مناسبات آن بنابرآن انسب نمود
که اولا از همه نبذی از حالات تسلط برطنیه درین مملکت هندیه از
ابتدای سال ۱۶۰۰ هزار و ششصد مسیحی و بعض ترقیات این
ممالک و بلاد ازین توجه و رعایا نوازی انگریزی سلاطین با عدل و داد در بهرهٔ
خاصه بنویسیم تا این نسخه ازین مضمون بی بهره نباشد نخستین بهره
در ذکر مجمل از کیفیت سلطنت انگلشیه بمملکت هندیه دومین بهره

که داب مصنفین و مولفین زمانست و برای آن دماغی بلیغ و فکری بلند
می باید باهمه بیمایگی و تشتت طبع قلم برداشتم و عجالةً بانچه دستم
رسید همت برگماشتم و این وجیزه را باسم امیر نامه موسوم
و بچند بهره منقسم کردم تا برعایت ترتیب بسوانح و حالات آشکارا
باشد و پستر ازین اگر خدا خواسته است و سعادت و مددگاری اخترم
فراغی و حوصله دست دهد بچیزهای دیگر نیز که دلم میخواست جراتی کنم و بنیکوتر
یادگاری در ابنای جنس خودم واگذارم اکنون هر انچه پاره
از اوقات صرف آن کردم و آن مطالب گزیده را با بسیاری از نصائح
پسندیده که فائده بخش طبائع سلیم است محض بتقاضای
محبت و پاس حقوق همجنسان بخامه سپردم
حالا از بزرگان دانش آگاه صاحبان خرد دستگاه خواستگارم

نخستین بهره در ذکر مجملی از کیفیت سلطنت انگلشیه بممالک وسیع الفضای هندوستان

ازانجا که مالک الملک حقیقی جلّت کبریائه ذوات مستجمع صفات
گروه با عز و شکوه ملوک والاتبار و سلاطین نامدار را خاصة برای ترفیه
احوال رعایا و آسایش و آرامش برایا آفریده تا در اصلاح حال و
مآل افراد مختلفة الطبایع نوع انسان بصرف همم والاهم کوشیده
هرگونه مواد حسن معاش و صلاح معاد ایشان را مهیا و آماده دارند
و الحق این وصف و شان هر قدر که در ذات خجسته صفات سلطان
عهد ما نمایانست از فرمانروایان پیشین زمان کمتر کسی اتصاف بآن
داشته باشند پس کسانیکه در ظل حمایت و سایه رافت چنین سلطان
رعایا پرور معدلت گستر زندگانی را خوش میگذرانند ضرورست

در ذکر نسب و حسب مولف و حالاتِ تربیت و تعلقات بسرکار
انگریزی و متعلقات آن **سومین بهره** در ذکر خدماتِ مولف
در ایام بغاوت و فتنه پردازیِ سپاهیان و دیگر بعض هندستانیان

چهارمین بهره در ذکرِ سیر و سیاحت
مولف به بعض اقطاع مغربی و شرقی
هندوستان و کیفیت آن

پنجمین بهره

در اخلاق و پند سودمند

فرمانفرمای انگلستان جماعتی از تجار آنمملکت بخصوص اجازت سیر سفر و تجارت

ممالک شرقیه هندوستان فرمانی حاصل نموده اساس کار تجارت نیک را

محکم تر کردند و انجماعت به انریبل ایسٹ انڈیا کمپنی ملقب و

موسوم گشت و در آغاز کار صاحبان عالیشان تجار بعهد سلطنت نورالدین

جهانگیر بادشاه دهلی بمقام بندر سورت رسیده طرح بنای تجارت انداختند

پس در سنه ۱۶۳۴ یکهزار ششصد و سی و چهار مسیحی در عهد حکومت چارلس

اول بادشاه انگلستان در زمانه سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان

پادشاه دهلی جماعتی از تجار آندیار به بندر پپلی که قریب بالیسر واقع است و بکار جسیم

تجارت رسیدند و در سنه ۱۶۴۲ یکهزار ششصد چهل و دو مسیحی زمان سلطنت

همان چارلس اول بادشاه انگلستان و عهد حکومت شاه محمد شجاع خلف

دوم شاهجهان پادشاه دهلی در مقامات هوگلی و بالیسر نیز بآغاز کار

که از کیفیات تسلط و استیلای این سلطنت قوی بنیاد بچارسوی هندوستان و بلاد
علمی و معرفتی حاصل سازند هرچند در کتب انگریزی و هم بعض رسائل
فارسی و هندی بیان آن به شرح و بسط تمام موجود مگر مختصری مجمل که مطالعه
اش در کم مایه فرصت بینندگان را بصیرة تا تواند بخشید نظر به افاده کسانیکه
از ضیق اوقات فرصت مطالعه آن کتب و رسائل مبسوطه ندارند خواستم
که بنگارم تا ناظرین اختصار پسند وقایع و احوال زاید از دو نیم صد سال را
بچند دقایق و آنات بسبیل اجمال دریابند مخفی مباد که بدایت کار و دخل و
حکومت صاحبان فرنگ با فرهنگ در نظروف مملکت از شغل تجارت است
که اول بذریعه آن باب ایاب و ذهاب تاجران فرنگ در نظروف مملکت مفتوح
شده و هرچند که به بعض اقطار هندوستان تجارت ایشان کم کم از پیشتر هم بود
مگر در سنه ۱۶۰۰ یکهزار و شش صد عیسوی از پیشگاه ملکه محتشمه الیزبت

بنام صاحبان مشرح بارقه صدور انگند و بنابر انصرام این مهم فوج جنگی بسواری
ده منزل مراکب بحری و دو صد ضرب توپ سرکوب از انگلنڈ بهندوستان
آمد و بافسران کمپنی هند حکم شد که همگی جهازات را بچاتگام برندو ال
آن مقام را بحیطهٔ تصرف خود در آورند و نیز بنای قلعهٔ جنگی در انجا اندازند
و هم فرمان رفت که والی ارخنگ را که عهد قدیم سلاطین مغول است
درین کار با خود متفق سازند الملخص بعد گفتگوهای بسیار که
بیانش در کتب تواریخ آنملک و دیار ثبت است بتاریخ شانزدهم ماه آگست
سنه ۱۶۸۶ع مابین صاحبان کمپنی انگریز بهادر و صوبه دار مرقوم عقد مصالحت
بسته شد و در سنه ۱۶۹۹ع یکهزار ششصد نود و نه مسیحی حکام والامقام کورٹ
آف ڈائرکٹرس بنگاله را ریاستی جداگانه قرار دادند و در همان
زمان بمقام کلکته قلعه درست ساخته بنام نامی شاه انگلستان

تجارت پرداختند و در سنه ۱۶۶۳ یک هزار ششصد شصت و سه عیسوی که عهد فرمانروائی
چارلس ثانی پادشاه انگلستان و زمانهٔ سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاه
و صوبه داری نواب میر جمله بود گماشتگان ایست انڈیا کمپنی کارخانهٔ
تجارت ملک بنگاله را نسبت بمدراس افزودند و زیاده و تر نمودند و براعانت
آن بادشاه غفران دستگاه به تجارت انگریزی درملک خیلی ترقیها
پدید آمد پس در سنه ۱۶۸۱ یکهزار ششصد هشتاد و یک بحکم کورٹ آف ڈرکٹرس
کارخانهٔ تجارت ملک بنگاله از تجارت مدراس علیحده شده مستقل گردید و
نام آن کارخانه جداگانه قرار یافت و چون نواب شایسته خان صوبه دار
در آنوقت بعضی احکام منافی مصالح تجارت صاحبان انگریز بهادر جاری کرده
بود لاجرم از پیشگاه جیمس ثانی شاه انگلستان که در سنه ۱۶۸۵ یکهزار ششصد هشتاد و پنج
رونق بخش سریر سلطنت بود حکم جنگ با صوبه دار مذکور بادشاه دهلی

درین امر راه نیابد فرخ سیر بادشاه هر چهار ماءمول را متلقی بقبول فرمود تا در سنه ۱۷۱۷ع
یکهزار و هفتصد و هفده مسیحی سفیران مذکور باکام پس از نیل مرام عنان عزیمت
بصوب دار الحکومت کلکته منعطف نمودند و در سنه ۱۷۲۶ یکهزار و هفتصد و بیست و
شش عیسوی چنانکه حاکمی از جانب صاحبان کمپنی بمدراس می بود همچنان بکلکته
نیز حاکمی دیگر مقرر گشت و بتاریخ دهم اپریل سنه ۱۷۵۶ع یکهزار و هفتصد و پنجاه و شش
عیسوی بعد از انکه نواب مهابت جنگ داعی اجل را لبیک اجابت گفت و نواب سراج الدوله
بصوبه داری بنگاله و بهار و اوڈیسه منصوب گردید کشنداس پسر راج بلبه نائب
نواب شهامت جنگ منتظم ڈهاکه بخوف صوبه دار مرقوم با اهل و عیال خویش گریخته
در ظل حمایت صاحبان عالیشان بکلکته در آمد و از مستر ڈریک امان خواست
سراج الدوله بخواستگاری آن زنهاری پیامی بمستر ڈریک فرستاد از انجا که
حفظ و رعایت مستأمن از واجبات آئین ملکداریست مستر ڈریک استدعای او را هرگز

فورت ولیم نامش نهادند در سنه ۱۷۰۲ یکهزار هفتصد و دو عیسوی بعهد سلطنت ملکه
آنی نواب شد قلیخان را که پیشتر دیوان و بعدش صوبه دار بنگاله شد رونق کار تجارت
کمپنی هند خوش نه آمد تا آنکه احکام چند خلاف طبع و مصالح صاحبان کمپنی جاری
کرد لاکن صاحبان موصوف احکام مجریه او را بجوی نشمردند و بالآخره در سنه ۱۷۱۳
مستر هملتن و خواجه سرهند ارمنی را برسم سفارت بحضور فرخ سیر بادشاه دهلی
فرستاده انجاح مرام خود را بضمن استدعای اتب چهارگانه مصرحه ذیل خواستند
اول اینکه بدار الضرب مرشد آباد بهر ماهی سه روز سکه سرخ و سپید نقره و زر
که عبارت از روپیه و اشرفی باشد از ان کمپنی طیار گردد دوم اینکه هر کسیکه
پروانه راهداری بدستخط انگریزی سردار کلکته داشته باشد تفحص و تلاش اموال و
متاعش مدخل نبود سوم هر کسیکه مدیون صاحبان کمپنی گردد تابع حکم سردار کلکته باشد چهارم
صاحبان کمپنی سی و هشت قریات قرب جوار کلکته را میخواهند بخرند متمنی و بعرضی

نواب تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیمود و بمرشد آباد رسیده اهل و عیال را
همراه گرفت و نقد و جواهر بر داشته رهگرای عظیم آباد گشت تا آنکه بقرب راج محل
بگیر در آمد و بمرشد آباد پس آورده از جان کشتند بعد ازان کرنیل کلیو بهادر نواب
میر محمد جعفر خان را متمکن مسند ریاست مرشد آباد گردانیدند و هرگاه در سنه ۱۷۶۰
یکهزار و هفتصد و شصت مسیحی در عهد فرمانروای جارج دوم پادشاه انگلستان
اراده میر محمد جعفر خان بتخریب و انهدام بنیان حکومت مهاراجه رام نرائن صوبه دار
بهار مصمم گشت لارد کلیو را با خود گرفته بعظیم آباد رسیدند مهاراجه مذکور که مرد فطن
و آخر بین بود بخود تاب مقابله ندیده خویش را بدست لارد موصوف سپرده
و اطاعت ناظم بنگاله قبول کرد آخر لارد ممدوح با میر موصوف مراجعت بطرف
دار الاماره کلکته فرمودند و بهمان سال نهضت لارد ممدوح طرف ولایت
بظهور رسید و بجای ایشان هنری ونسٹارٹ صاحب بهادر بر عهده جلیله گورنری

تسلّی بقبول نفرمود و نواب سراج الدوله ازین رہگذر خیلی برآشفت و بتاریخ
بیستم جون سنه ۱۷۵۶ یکهزار و هفتصد و پنجاه و شش عیسوی با صاحبان انگریز بهادر در کلکته
جنگی عظیم برپا کرد که تفصیلش درج کتب تواریخ است حکام مدراس باصغای
این خبر کرنیل کلیو را با نهصد سپاه انگلستان نژاد و یکهزار و پانصد هندوستانی
بمدد انگلستانیان گسیل ملک بنگاله کردند و بتاریخ دوم جنوری سنه ۱۷۵۷ یکهزار و هفتصد و پنجاه و
و هفت عیسوی میان فوج انگریزی و صوبه دار دوباره نائره آتش جدال و
قتال بلند شد و آخر کار صوبه دار هزیمت خورد و کلکته بدخل صاحبان انگریز درآمد
و دهم ماه و سنه مذکور صاحبان انگریز بندر هوگلی را نیز بقبضه درآوردند بعدش
مصالحه ظاهری با صاحبان انگریز و نواب موصوف منعقد گشت لیکن بگذشتن
ایامی چند باز صورت مصالحه برهم خورد و بتاریخ بستم جون سنه مذکور بار دیگر بمقام پلاسی
محاربتی عظیم رو داد با آنکه فوج انگریزی قلیل و در لشکر نواب به انداز چهل هزار تن بودند

میر محمد جعفر خان با منی بیگم بکلکته رسیده اقامت گزین شد لیکن آخر کار بعد
امضای مدتی بعواعث چند که تفصیلش درج تواریخ است صاحبان کونسل
انگریزی باز میر محمد جعفر خان را بر مسند ریاست مرشدآباد نشانیدند جمع ساختند و فوجی
بمدد او فرستادند بتواریخ مختلف یعنی ۱۹ جولائی و ۲ اگست و آغاز ماه
اکتوبر ۱۷۶۳ء محاربات واقع شد و میر محمد قاسم خان شکست خورده خود را
به پناه نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک هند و شاه عالم بادشاه دهلی
برد و درین اثنا از فوج انگریزی و لشکر میر محمد جعفر خان که بحراست قلعه عظیم آباد
مامور بود جنگی واقع شد و لشکر میر مذکور هزیمت خورد و بتاریخ ۶ نومبر ۱۷۶۳ء عظیم آباد
بدخل صاحبان انگریز بهادر در آمد افواج بادشاهی و وزیر الممالک هند که برای
اعانت میر محمد قاسم خان مامور گردیده بحدود عظیم آباد رسیده بود با عساکر
انگریزی در افتاد لیکن هر دو لشکر هندوستانی هزیمت برداشتند باز دو باره

کلکته آمدند و نیز بهمان اوان چون لشکر شاه عالم بر عظیم آباد یورش آورد مهاراجه
رام نرائن از ناظم بنگاله و صاحبان انگریز بهادر استمداد خواست کرنیل گیلیاید
با فوج انگریزی و ناظم بنگاله با لشکر خود بمعاونت و معاضدت مهاراجه متوجه بعظیم آباد
شدند و با قشون شاهی نوبت بمجادله و مقابله رسید لشکر شاهی گونه هزیمتی خورده پس پا شد
و بفاصله پنج کروه از عظیم آباد مقیم گردید و لشکر انگریزی بعظیم آباد خیمه زن گشت
و بهمان ایام از خادم حسین خان حاکم پورنیه که بکمک شاهزاده بمقام حاجی پور رسیده بود
با فوج انگریزی هنگامه مقابله گرم شد لشکریان خان مذکور را شکست رو داد و هرگاه
به تجربه و معاملات لارد ونسٹارت معلوم شد که میر محمد جعفر خان بوجه کبر سنی
و کاهل مزاجی انتظام مهام ریاست چنانکه می باید نمیتواند کرد و میر محمد قاسم خان
دامادش مرد زیرک و هوشیار است ناگزیر لارد ممدوح مسند ریاست را از ان
پیر سست تدبیر پرداختند و میر محمد قاسم خان را متمکن وساده بجایش ساختند

قرار دادند و چون میر محمد جعفرخان بزمان مسند نشینی دوباره نقد تنخواه سپاه را
دوچند نموده نامش بهته نهاده بود و لارڈ کلیو بهادر این طریق را ناپسندیده
نصف آنرا کم کردند لهذا سرداران فوج آماده بشورش هنگامه گردیده بودند
مگر لارڈ ممدوح فوجی از مدراس طلبیده انسداد باب فساد نمودند و درهمان سال
یعنی بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و شصت صوبجات
بنگاله و بهار و اوڑیسه از حضور شاه عالم بادشاه دهلی بصاحبان عالیشان
انگریز بهادر مفوض گشت و برای مصارف بادشاه دهلی بست و چهار لک روپیه
سالانه مقرر شد و در سنه ۱۷۶۷ یکهزار و هفتصد و شصت و هفت عیسوی بعد نهضت فرمائی لارڈ کلیو
بطرف انگلستان هنری ویرلیست صاحب چار باش گورنری را گرم ساختند و در
سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و نه عیسوی فیما بین صاحبان انگریز بهادر و نواب
حیدر علیخان والی میسور بعد محاربات بسیار مصالحت مسلوک گشت و در سنه

بمقام بکسر مقابله شد درانجا نیز نواب وزیر را شکست دست داد و بالآخر بتاریخ
بست و دوم ماه اکتوبر ۱۷۶۴ء درمیان صاحبان انگریز بهادر و نواب وزیر
بنای مصالحه موسس گردید و در بدل مصارف جنگ و نقصانات پنجاه لک روپیه
از نواب وزیر بسرکار انگریزی حاصل شد و عملداری انگریزی تا ملک برسید
و هرگاه میر محمد جعفر خان بمرض الموت قالب عنصری را گذاشت صاحبان عالیشان
انگریز بهادر نجم الدوله پسرش را که از بطن منی بیگم بود بر مسند ریاست مرشد آباد
نشانیدند و بتاریخ ۲۴ جون ۱۷۶۵ء پنجاه لک روپیه سالانه برای صرف
نجم الدوله مقرر کرده نظم و نسق ریاست را بکف اختیار خویش گرفتند و بعد
چندی ازان وظیفه معینه نیز کم کرده همگی شانزده لک روپیه باقی داشتند
واگرچه در ۱۷۶۴ء عهده گورنری تعلق بجان اسپیر صاحب بهادر داشته
مگر حکام والا مقام انگلند لارد کلیو را ناظم و افسر ملک هندوستان

آغاز شد مگر اجازت طبع آن مشروط بدرج اخبار صحیح بود و در ۱۷۸۱ء صاحبان

انگریز بهادر بنارس را از نواب وزیر و در ۱۷۸۴ء جنور را از نواب نظام الملک گرفتند

و در ۱۷۸۵ء لارڈ مکفرسن و بعد ازان در ۱۷۸۶ء لارڈ کارن والس بگورنری و هم

بسپه‌سالاری هندوستان مقرر گشتند و درینعهد صاحبان انگریز بهادر و نواب نظام الملک

و مرهٹه بکرات با ٹیپو سلطان والی میسور محاربات نمودند آخر کار سلطان ٹیپو

تن بمصالحت درداد و بعد چند سال لارڈ موصوف از عهده خود مستعفی شدند

و بجای ایشان در ۱۷۹۳ء جان شور صاحب شمع افروز بزم گورنری گشتند چون آن

مرد حلیم و سلیم الطبع بودند بعهد ایشان هیچ جنگ و پیگار بر روی کار نیامد تا آنکه

در ۱۷۹۸ء ازین عهده مستعفی شده بولایت نهضت فرمودند و عهده گورنری ذات

والا صفات مارکوئس ویلسلی صاحب بهادر اختصاص یافت بعهد حکومت شان

با ٹیپو سلطان باز محاربته رو داد و جنرل هارس درآن معرکه فوج خود را بر فصیلهای قلعه

یکهزار هفتصد هفتاد و دو عیسوی بعد مستعفی شدن لارد موصوف و اوان ناظمی مستر
کارتیر و در همان سال لارد وارن هستنگس صاحب گورنر مستقل شده رونق افروز
کلکته گردیدند لارد موصوف اوّل بندوبست محاصل کمپنی نموده تحصیل کنندگانش را
کلکتر نام کردند و خالصه کمپنی را از مرشدآباد بکلکته آوردند و در همان سال عدالتها
مقرر شد و در کلکته دو محکمه عدالت اپیل قرار یافت یکی برای اپیل مقدمات
دیوانی بنام صدر دیوانی دوم برای مقدمات فوجداری بنام صدر نظامت و از حضور
بادشاه دهلی صاحبان انگریز بهادر مقامات کوره واله آباد را نیز یافتند و علاقه
پانڈیچیری هم بدخل سرکار دولتمدار در آمد و همان اوان ای حکومت
هندوستان ضوابط و قوانین جدید مجوز گردید یعنی از برای مشورت و صوابدید در اجلاس
گورنری چار کس کونسل مقرر شدند و محکمه سوپریم کورت هم در کلکته قایم گردید
و بتاریخ بیست و ششم جنوری ۱۷۸۰ع اول طبع پرچه اخبار بدار الریاست کلکته
آغاز شد

جان آن والاشان ترک حکومت خاکدان تن گفت و جارج بارلو صاحب که ممبر
کونسل بودند بحکم کورت آف ڈائرکٹرس بمنصب گورنری جای ایشان را گرم کردند و بعد
ازان بتاریخ سی و یکم ماه جولائی ۱۸۰۷ع لارڈ منٹو صاحب بهادر گورنر جنرل هندوستان
مقرر گردیده بکلکته رسیدند و جی ملٹین صاحب دیوٹی گورنر شدند بعهد حکومت
شان اقوام پنڈاره و گورکهه پور سر بشورش و فساد برداشته بودند بحسن تدبیر
لارڈ موصوف اصلاح آن اقوام بظهور پیوست و فتنه فرو نشست و نیز قوم
پنڈاره از فوج هولکر و سیندهیا که نهب و غارت را شعار خود ساخته بودند و شکایت
مظالم آنها و راجگان قرع صماخ لارڈ موصوف میکرد محتشم الیه بتدابیر شایسته
آنها را ازین حرکات بیجا باز داشتند من بعد بتاریخ چهارم ماه اکتوبر ۱۸۱۳ع
لارڈ مایرا بهادر که بعد ازان به مارکویس آف هستینگس مخاطب شدند صدر نشین
ایوان گورنری گشتند بعهد ایشان در ۱۸۱۴ع با نیپالیان هنگامه کارزار گرم گردید

سارنگ پٹن رسانیده قلعه را بدخل خود آوردند و ٹیپو سلطان کشته شد

و در سنه ۱۸۰۰ع صاحبان انگریز بهادر ممالک ارکاٹ و سورت و تنجور را بحوزه اختیار

در آوردند و بهمین سال مدرسه از برای تعلیم ملکی السنه با نگریزان مسمی به فورٹ ولیم کالج

درست گردید و در سنه ۱۸۰۱ع بوندیل کهنده و اعظم گڑه و گورکهپور از والی ملک اوده ستانیده

در همان سال فرخ آباد را نیز داخل ممالک محروسه خود کردند و بعد از ان سال بعهد حکمرانی

لارڈ لیک صاحب چند تا علاقجات سیندهیا و هولکر بعد مغلوبی آن هر دو بقبض و تصرف

سرکار دولتمدار در آمد و طاقت این قوم و نیز قوت مرهٹه وهیله شکست و بماه ستمبر

سنه ۱۸۰۳ع عساکر انگریزی بر آگره و دهلی تسلط حاصل نمودند و اوڑیسه بهار را نیز

گرفتند و در سنه ۱۸۰۵ع لارڈ کارن والس صاحب ثانیاً بعهده گورنری اعزاز و امتیاز

یافتند و اڈنی صاحب در آن عهد ڈپوٹی گورنر بودند لارڈ موصوف هنوز امری از متعلقات

عهده گورنری با نصرام نرسانیده بودند که بتاریخ پنجم اکتوبر سنه ۱۸۰۵ع بمقام غازی پور

کلید فتح قلعه بهرت پور بدست لارڈ میر کمندر انچیف اُفتاد و درین سال
که شخص مفسد بود بگیر در آمد و بقلعه الٰه آباد فرستاده شد و در سنه ۱۸۲۸ع بتاریخ
چهارم ماه جولائی لارڈ ولیم بنٹنک عهده گورنری را رونق تازه بخشیدند
بعهد ایشان هندوستانیان را عهدهای جلیله صدر الصدوری حاصل شد
و آمد و رفت جهاز دخانی در ممالک جاری گردید و نیز بامتناع رسم ستی شدن
زنان هنود پرداختند و همچنین بسا امور خیر که باعث آرامش رعایا و منفعت
سرکار کمپنی باشد جاری ساختند کارخانه اخبار نویسان از زمین تائید
گورنر موصوف بافزایش اختیار رونق بازار گرفت و نیز در سنه ۱۸۳۵ع روپیه کمپنی
در ممالک جاری گردید و در سنه ۱۸۳۶ع بتاریخ چهارم ماه مارچ لارڈ آکلنڈ صاحب
بعهده گورنری مامور شده بکلکته رسیدند و بعهد ایشان هندوستانیان عهدهٔ
ڈپوٹی مجسٹریٹی سرفرازی یافتند و درهمین سال باچینیان نوبت بکارزار رسید

ونیپالیان را هزیمتی سخت رسید ناگزیر ایشان اصلاح کار خویش را بر مصالحت
قرار داده بسیاری از ملک خود بسرکار انگریزی سپردند بعده قوم پنڈاره
باتفاق پیشوا و راجه ناگپور و هولکر با سرکار انگریزی بمقابله و محاربه برخاست
مگر شکست نصیب ایشان هم شد و ملک شان شامل سلطنت انگریزی گردید
وبتاریخ نهم ماه جنوری ۱۸۲۳ء جان ادم صاحب بعهده گورنری مامور شدند
و درهمین سال بتاریخ یکم اگست رائٹ انربل امهرسٹ صاحب بکلکته تشریف
ارزانی داشتند و در ۱۸۲۴ء با ساکنان ملک آوا محاربه عظیم سر بزد
وبتاریخ یازدهم می ۱۸۲۴ء رنگون بدخل سرکار دولتمدار درآمد بلکه اکثر مواقع
و مواضع تا قرب آوا بدخل و تصرف اولیای دولت این سرکار رسید
آخر بدین همچو غلبه و تسلط سرکاری ساکنان آوا طریق آشتی پیش گرفته ملک آشام
وغیره بسرکار والا تبار سپردند وبتاریخ هشتم ماه جنوری ۱۸۲۶ء بعد جدال و قتال

منتزع شد و بحوزهٔ اختیار سرکار درآمد محتشم الیه بتاریخ هیژدهم ماه جنوری سنه ۱۸۴۸ع
ازان عهده مستعفی گردیده بسوی وطن مالوف رفتند و بهمان سال
مارکویس آف ڈلهوزی گورنر جنرل مقرر گشتند بعهد ایشان باز قوم سکهه
سر بشورش برداشت لاجرم از افواج سرکاری محاربات چند بمقام ملتان
و لاهور در نواح پشاور با مولراج و شیر سنگه وغیره واقع شد و بتاریخ دوم
جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی قلعهٔ لاهور و شهر ملتان بجمیع الوجوه بدخل سرکار
انگریزی درآمد و مولراج اسیر شده بکلکته رسید و همین جا مرد و در همان
سال بتاریخ سیزدهم جنوری کمندر انچیف بهادر با شیر سنگه وغیره بر
دریای جهیلم طرح جنگ انداختند و شیر سنگه هزیمت خورده راه فرار
پیمود و تمامی ملک پنجاب نیز بلا خلش به قبضهٔ اختیار سرکار والا اقتدار
درآمد پس بعد در سنه ۱۸۵۲ع با ساکنان آوا بار دیگر جنگ رو داد و آوا مسخر گشت

ویورش برکابل نموده شد مگر هنوز این امور انجام پذیر نشده بود که لارڈ
ممدوح بماه مارچ ۱۸۴۲ء از عهدهٔ خود مستعفی شده متوجه ولایت گشتند
و لارڈ النبرا بجای اوشان تشریف آورده بانتظام آنمهام پرداختند
تا اینکه چینیان صلح کردند و برکابل فتح حاصل شد و بعد انصرام این مهام لارڈ
موصوف برحسب طلب اهالی کورٹ آف ڈایرکٹرس عنان عزیمت
بطرف انگلستان برتافتند و درهمین ایام هربرٹ ماڈک صاحب بهادر
بعهدهٔ دیپوٹی گورنری منصوب گردیدند و بعهد ایشان انتظام ملک بنگاله
بچنان اسلوب خوش صورت ظهور گرفت که رعایا همه راضی و منفعت گورنمنٹ
افزون شد محتشم الیه بتاریخ دهم ماه مارچ ۱۸۴۴ء طرف ولایت نهضت
فرمودند و بتاریخ سیزدهم ماه جولائی ۱۸۴۴ء لارڈ هارڈنگ بهادر علم
گورنری برافراختند در عهد ایشان بعد محاربات چند ملک پنجاب از قوم سکهه

The Honorable
Sir F. J. Halliday
K.C.B.

ملک ایشان داخل تصرف سرکار انگریزی گردید و بماه فروری سنه ۱۸۵۶ء

لارڈ محتشم الیه ملک اوده را باهتمام جرنیل اوترم بهادر بدخل گورنمنت

انگریزی در آوردند بتاریخ بست و نهم ماه و سنه مذکور چارج عهدهٔ خود بلارڈ کننگ

سپرده بطرف ولایت رخت عزیمت بربستند و بعهد لارڈ کننگ صاحب

بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه ۱۸۵۳ء جان رسل کالوین صاحب بعهدهٔ لفتننت

گورنری آگره مقرر شدند محتشم الیه زین پیش حاکم عدالت دیوانی و نظامت صدر

کلکته بودند در وقت حکومت عدالت بزور عقل رسا آنچنان حسن انتظام فرمودند

که منفعت متخاصمین و اختیارات وکلای عدالت هر دو افزود و طریقهٔ قدیمی

متبدل گشته کار عدالت صدر بطور ضابطهٔ سوپریم کورٹ انتظام یافت

و همچنین بزمانه لفتننت گورنری هم انتظام مهام ممالک مغربیه ازین توجه

جناب ممدوح بوجه احسن جلوهٔ ظهور گرفت بتاریخ نهم ستمبر سنه ۱۸۵۷ء در مرض الموت

جان

جان بجان ستان سپردند و بتاریخ یکم می ۱۸۵۴ء جناب فریڈرک جیمس
هالیڈی صاحب اول لفٹننٹ گورنر بنگاله مقرر شدند از دانائی و عقلمندی
کارهای علاقجات مفوضه خود را باتمامتر خوبی انجام دادند لارڈ کیننگ بهادر
هنوز کاری نکرده بل بفهمیدن احکام مجریه گورنران سابق مصروف بودند
که دفعةً بماه می ۱۸۵۷ء سانحه بلوای فوج سرزد که نبذی از حکایاتش
در بهره سومین انشاءالله تعالی می نگارم و برای اطلاع ناظران عنقریب
بنوک قلم می سپارم بحمدالله که بحسن تدابیر جناب محتشم الیه و حزم و هوشیاری
جناب انربل سیسل بیڈن صاحب که بمنصب بزرگ سکرتری کارفرما بودند
آتش این فتنه که جابجا سر کشیده بود فرو نشست درین خلفشار اکثری وقایع
نگاران علاقه داران سرکاری بسا بدگمانیها بسوی رعایای جان نثار که در اطاعت گزینی
واخلاصمندی آنان فرقی نبود از ناصواب صلاح گوئیها بخواطر بزرگ



The Right Honorable
Lord John Lawrence
G.C.B. G.C.S.I.

حکام جاگزین کرده بودند مگر از انصاف منشی و حق بینی عالیجناب گورنر جنرل بهادر
و تدارک حاکمانه نصفت شعارانه سکرتری ممدوح و نگاهِ رعایا نوازی و فرط دانائی
بندگان نواب لفٹنٹ گورنر فردریک جیمس هالیڈی بهادر در بسیار حدود و مقام
امن و امان بجا ماند در عهد همین گورنر جنرل بهادر باب بسیار چند مملکت هند
از اجارهٔ انربل ایسٹ انڈیا کمپنی بهادر باول نومبر ۱۸۵۸ء بعلاقهٔ خاص
حشمت اقتدار جناب ملکهٔ معظمه در آمد عالیجناب گورنر جنرل محتشم الیه اولاً بگرامی معتبر
خطاب وایسرای یعنی نائب السلطنت درین طرف مملکت مخاطب گشتند
و بتاریخ دوازدهم مارچ ۱۸۶۲ء هیژده صد شصت و دو عیسوی نهضت فرمای
انگلستان شدند و بهمان تاریخ جناب رائٹ انربل جیمس ارل آف الگن بهادر
زینت بخش کرسیِ گورنری شدند همت والای ممدوح الیه نیز به بسیار
امور منفعت خیز ملک و ملکیان خیلی مصروف بود مگر صد افسوس

است کہ بسال دوین از ورود بماہ نوبر سنہ ہیزدہ صد و شصت و سہ عیسوی

بمقام دہرم سالہ از متعلقات ضلع کانگڑہ روزی چند پہلو بر بستر رنجوری دہ

این دار فانی را گذاشتند و بہمان مقام مدفون شدند و رہمین سال کہ سنہ

یکہزار و ہشت صد و شصت و سہ بود بتاریخ دوم ماہ ستمبر رفیعت پائگاہ

لارڈ ڈینس بہادر گورنر حدود مدراس بقائم مقامی گورنر جنرل و وسرای

رونق افزای ایوان گورنری کلکتہ شدند اگرچہ محتشم الیہ ہمین یکماہ

وده روز درین منصب کار فرما بودند مگر آوازهٔ فلاح جوئی و ترقی ملک

ورعایای چار سوی ہندوستان را فرا گرفتہ بود بتاریخ دوازدہم جنوری

سنہ ہیزدہ صد و شصت و چار باز بعہدهٔ گورنری خود تشریف بردند و بہمان

تاریخ معلی القاب عالیجناب رائٹ آنرابل لارڈ لارنس بہادر کہ بمکید مناصب

جلیلہ و نظم و نسق ممالک پنجاب خصوصاً ہنگام غدر خیلی نیکنام و بحضور اعلی



The Honorable
Sir Cecil Beadon
K.C.S.I.

سلطنت در انگلنڈ و بدلهای رعایا از اخلاق و اشفاق عادلانه حاکمانه شان
ممدوح بودند و باره این مملکت را از قدوم خود بهره مند فرمودند و وایسرای
و گورنر جنرل هند شدند در عهد این حاکم با نام و خرد بسا امور فلاح انگیز
بمنصه ظهور جلوه گر شد زبان مروج اینملک و نیز زبان پشتو و ملک پنجاب را
خوب میدانستند و با مردم اینملک از سر کمال اخلاق که شیمه کریمه جناب
ایشان بوده است بالتفات تمام همکلام میشدند و از انجا که دریافت مرادات
دلی و مقاصد قلبی رعایا همین نتایج زباندانی ملک است مقاصد و مرادات
هر یکی با حسن وجه می فهمیدند و بعنایت جواب باصواب زرع آرزوی هر اهل
حاجت را بجویبار شفقت و عنایت سرسبز میگردانیدند از وفور اخلاق و زباندانی
جناب ممدوح اکثر عمائد و رؤسا بلکه عامه مردم رعایا گرفتار سلسله محبت
عالیجناب ممدوح گشته بودند مراسم ربط و ارتباط با رؤسا و اهل ملک

بتائید حسن اخلاق و مکارم اشفاق جناب ممدوح بیش از پیش ممهد و مشید گردید
اکثر رؤسا و راجگان عالیشان را بمنصب جلیل ممبری کونسل نواختند و روابط
سابقه سرکار مهاراجه نیپال را مزید ترقی با سرکار گورنمنت عالی از حسن اخلاق
جناب ممدوح حاصل آمد و با سرکار امیر کابل مبانی محبت و موالفت بدرجه اتم
موسس گردید هنگام تشریف آوری امیر صاحب ممدوح در ملک سرکار بملاقات
والاجناب وایسرای و گورنر جنرل لارڈ میو صاحب بهادر بالقابه العالیه از نتایج حسن تدبیر و
ارتباط کثیر جناب لارڈ لارنس صاحب بهادر بود و بعد تشریف بری جناب ممدوح از هندوستان
از کمن قوه بفعل رسید از بسکه تزئید مراتب محبت و وفاق و تشئید مبانی موالفت و اتفاق با عمائد
و رؤسای هند پسند خاطر فیض مظاهر داشتند آخرین حسن سلوک جناب ممدوح با رؤسای اینجا
تسهیل مهمات و مشکلات حضرت بادشاه جمجاه اوده است که قریب اختتام زمان
فرمانفرمائی بتحقیق مزید و اجرای قوانین جدید آن دشوار را آسان فرمودند



بادبان عزیمت بسوی انگلستان برافراشتند در وقت نهضت فرمائی
از ایوان گورنری تا گهاٹ پرنسپ ساحل دریا انتظام و اهتمام افواج
هندوستانی و انگریزی از بهر رخصت و سلامی آنقدر گردید که در اوقات
ترخیص گورنران ماسبق ندیده بودم حافظ حقیقی سلامتش دارد و بعد تشریف
فرمائی جناب هلیدی صاحب بتاریخ اول مئی ۱۸۵۹ع انربل پیٹر گرانٹ
صاحب بهادر بمنصب جلیله لفتنت گورنری ملک بنگاله عز امتیاز یافتند
انصرام رتق و فتق گورنمنٹ بنگال از حسن تدبیر ایشان بخوبی شایسته منصه
ظهور رسید که جمله رعایای اینملک مسرور و خرسند ازان ماندند و نیز همین توجه
ایشان در کارخانه تجارت نیل برای صلاح و فلاح عامه رعایا نظم و نسق
جدید پدید آمد هنوز ایام خدمت لفتنٹ گورنری سپری نشده بود که بعض اسباب
ضروری مستعفی شده ۲۳ اپریل ۱۸۶۲ع بولایت تشریف بردند

ونیز روابط موالفت با حضرت بادشاه جمجاه باقصی مراتب افزودند تا آنکه باب
ملاقات مابین حضرت پادشاه جمجاه و صاحبان والاشان گورنر که از روز رونق
افروزی حضرت پادشاه بدار الامارهٔ کلکته فراز مانده بود بحسن توجه و اخلاق
و اشفاق جناب ممدوح مفتوح گشت و مراتب وداد و اتحاد را حضرت بادشاه جمجاه
ممدوح بحدی مرعی فرمودند که بجلدوی فتحیابی مقدمه بادشاه جمجاه خلعت فاخره
یازده پارچه از طرف لازم الشرف گورنمنت عالی براقم آثم عنایت و مرحمت گردید
و بتاریخ بستم جنوری سنه ۱۸۶۹ء هیجده صد و شصت و نهه عیسوی باستعفا از ان منصب بعد
جلوه افروزی عالیجناب بندگان والاشان معلی القاب بتوقیعیان عظیم الشان
مشیر خاص حضور فیض معمور حضرت ملکهٔ معظمه رفیع الدرجه انگلستان اشرف الامرا
نواب رائت انربل ارل اف میو بهادر وایسرای و گورنر جنرل ممالک هند
درین کشورستان ملازمان محتشم الیه یکهفته در همان ایوان گورنری اقامت ورزیده

برای ملاحظه حسن سلوک حکام و خبرگیری احوال رعایای هر مقام بدوره اضلاع بنگاله
در اوقات مناسب زیاده از آنچه معمول لفٹننٹ گورنران پیشین زمان بود
پرداختند و کافه رعایا و جمهور برایای هر سمت را بداددهی و نصفت گستری بهیا
می نواختند کثرت ورود فرمای ایشان بگورنمنٹ و رعایا منافع جدید بسیار رسانید
مردم کوه کسیا و کوه شمالی آشام و رعایای منی پور علاقه کچهار که سر بشورش
برداشته بودند اصلاح و انسداد مفاسد آنهمه اقوام بهمین همت والا نهمت
ایشان بوجه شایان صورت بست و آتش فتنه ساکنان کوه گیر و قوم انگامی ناگا
باشنده طرف شمالی کچهار و کوکیان چاٹگام نیز بآب تدبیر
صائب ایشان فرو نشست و حدودبندی میان سرکار گورنمنٹ و راجه نیپال
در علاقه ترائی نیپال و ضلع ترهت به تجدید بوقوع آمد و بمیامن حسن انتظام
همین لفٹننٹ گورنر والامقام رسم بیع و شرای غلامان و کنیزان که بعلاقه

عهده لفتنٹ گورنری بنگاله از بست و دوم اپریل سنه ۱۸۶۲ع متعلق بذات
خجسته صفات ازبل سیسل بیڈن صاحب که نهایت زیرک و فرزانه
و زبده عقلای زمانه اند گردید ایشان چهل سال درین ملک انصرام مناصب
و خدمات جلیله فرمودند و از عنفوان شباب تا عهد پیرانه سالی ملاحظه
هرگونه حالات و کیفیات اینجا نمودند و باوصف عدیم الفرصتی که از وفور
اشغال حکومت و فرمانفرمای میداشتند درهمین مدت تحصیل علم پارسی زبان
پرداختند و نبذی از زبان عربی هم حاصل ساختند و در زبان اردو که مروج
اینملک بیکه حرف میزدند امرا و روسا و راجگان اینملک را بفرط اخلاق خیلی خوشنود
داشتند ارباب حاجت را بسبب زباندانی ایشان موقع عرض و اظهار مطالب و
مآرب و حصول جواب باصواب هریکی از ان بوجه احسن دست میداد
طبع والای ایشان ازبسکه انصاف دوست و خواهان رفاه خلایق افتاده بود

جان دادند و از نایابی سد رمق بمعرض هلاکت افتادند هرچند نواب گورنر جنرل
بهادر و نواب لفتننت گورنر بهادر و دیگر حکام والامقام در حفظ جان
این بیچارگان نوعی از مساعی و تدابیر فرونگذاشتند و بارسال غله وغیره
اسباب خورونوش همت والانهمت را باقصی مراتب برگماشتند اما بحکم آنکه
قضای نبشته نباید سترده دفع این قضای آسمانی و بلای ناگهانی بهیچ تدبیر
صورت پذیر نگشت اگرچه آفت قحط سال در مقام میدنی پور و ناگپور و خرد و
علاقه پتنه هم کم نبود فاما نه بآن حد که در کتک بظهور آمد اول در کتک امساک
باران چندان گردید که فلک بی مهر بر حال زارشان از آنجا قطره اشکی بحسرت
هم نمی افشاند سپس بعکس آن کثرت طغیانی باران و سیلاب نیز بهمان مرتبه
اشتداد در رود او مزرع آرزوی منتظران زراعت هر قدر از سوختن بتپش
امساک آب باقی مانده بود سیلاب طغیانی باران پاکش ربود بعض کسان

کوچ بهار جاری بود کلیةً برانداخته شد و محکمه از طرف سرکار در مقام کوچ بهار
قرار گرفت و بجای سکهٔ رایجهٔ آنجا سکهٔ گورنمنت مروج گردید و نیز اسکولها
و شفاخانها در بعض مواضع و قری بعهد حکومت همین لفتننت گورنر بهادر
بنا نهاده شد و از نتایج ترغیب صلاح نیک همین لفتننت گورنر بهادر بود
که صاحبزادگان عالیجناب ابهت و جلالت مآب نواب ناظم مرشد آباد
عنان همت والانهمت را بسیر و تفرج ولایت انگلستان منعطف فرمودند
و الا ازین پیش احدی از اولاد امرای هند چنین سفر ارادهٔ دل نهاده بود
غرضکه بسا امور خیر و فلاح در عهد حکومت این لفتننت گورنر بهادر اجرا یافته که از
ریپورتهای گورنمنت تشریح آن میتوان دریافت چون ایام فرمانفرمائی این
لفتننت گورنر بهادر قریب بانقراض رسید از اتفاقات تقدیر قحط سالی در ملک بنگاله بدید
آمد و بحدی اشتداد و اشتداد کشید که یک ربع مردم آن ملک از بلای گرسنگی

مخمصه چگونه دقیقه از دقائق سعی و تدبیر نامرعی میگذاشتند و پرتو آفتاب
عنایت را از شبستان احوال آن فلک زدگان سیه بخت بنوعی
دریغ میداشتند بتاریخ بست و سوم اپریل ۱۸۶۷ء جناب آنربل
سیسل بیڈن صاحب نهضت فرمای ولایت شدند جمله عماید و روسا
و راجگان و امرای عالیشان را از تشریف بری چنین حاکم با خلق و خیر
تاسف و ملال دامنگیر حال گشت اول عمائد و راجگان و امرا و روسای
عالیشان بکمال اهتمام و خواهش تمام برای ترخیص محتشم الیه جمع آمدند پس کنگاشی
برای ساختن تصویر محتشم الیه بطور یادگار قرار دادند چنانچه
زر توجیه آن بتائید رئیسان و راجگان علاقه تحت گورنمنٹ بنگاله فراهم آمد
و آن یادگار ساخته و در ایوان لفٹنٹ گورنری مسمی به بلویڈیر
آویخته شد بعد ازان بتاریخ ۲۴ اپریل ۱۸۶۷ء

درینماده نسبت بجناب نواب لفتننٹ گورنر بهادر لب باعتراض کشادند

وگفتند که جناب ایشان را جهت تدارک آن بلاد تشریف بردن بموقع

واردات لازم بود چرا نرفتند بنظر راقم این اعتراض معترضان محض بیجا

وسراسر ناروا می نماید زیرا که هلاکت مردم کتک نه از قصور حاکمان والاشان

سر برزد بلکه قضائی بود آسمانی و بلائی ناگهانی تیری که از کمان قضا جسته حکام والامقام

چگونه آن قضا را بازمی داشتند وهرگاه ظاهر است که در آنوقت بسیاری

از عمائد و روسای بلندنام دیگر نیز باعانت ابنای جنس خود در صرف جهد

موفور قصور نکردند چنانچه در اضلاع پٹنه صرف بهمین همت و اعانت روسا

هرگونه حفظ و صیانت ماند و بمقام باڑه علاقه پٹنه راقم متکفل این حفظ و

صیانت گردیده بود حکام والامقام که نظر شفقت شان برحال

رعایا از مادر و پدر هم زیاده تر مبذول می باشد درچنین حالت

وعلی قدر الرتبه ببذل مدارج نوازش و تفضلات و تفقد حالات هر یک را
عزت می افزایند و شاهد از تدابیر ملکی اینست که هنگام ملاقات رئیس
افغانستان امیر شیر علیخان برعایت و فور لوازم تکریم و مهمانداری
اهتمام بلیغ فرموده دل ایشانرا بدست آورند که هر آئینه اینمعنی مثمر بسا
منافع حالی و مآلی با مور متعلقه حدود سلطنت هند تواند بود
و همچنین انتظامی که باحیان رونق افروزی جناب معلی القاب
شاهزاده ڈیوک آف ایڈن برا بهادر بالقابه فرمودند راقم
باوجود حضوری آستان ایوان گورمنٹی از عهد لارڈ دلهوزی صاحب بهادر
هیچگاه چنین حشمت و جبروت دربار خاصه دربار اجلاس خیمه گاه
که از نتایج فراست این عالیجناب بوده بچشم ندیده ام و ذکر تفصیلی آن
درهمین وریقات قریب ترمی آید انشاالله تعالی بالجمله چون سخنای بلاد

این منصب جلیله لفٹنٹ گورنری از جلوه افروزی جناب
سرولیم گری صاحب بهادر رونق تازه یافته همت والای
ممدوح الیه را نیز در منفعت گورنمنٹ و رعیت مدام می بینیم

ذکر حالات عالیجناب نواب معلی القاب لارڈ میو صاحب بهادر ویسرای و گورنر جنرل حال ادام دولته و زاد صولته

هر چند حکومت و فرمان روائی جناب محتشم الیه را هنوز عرصهٔ قلیل گذشته
و بدینجهت امور متعلقهٔ انتظام ملکداری و اجرای قوانین مثمر فواید رعایا که
مکنون و پیش نهاد خاطر عاطر آنوالاجناب می باشد چنانکه باید از مکمن قوة بفعل نیامده
فاما بمصداق اینکه سالیکه نکوست از بهارش پیداست شمهٔ از رعایت
بحال رعایا اینست که بجمال کشاده روئی و محاسن اخلاق و حفظ مراتب
رؤسا و شرفای مملکت هند را بار یاب شرف ملازمت خویش می فرمایند

Her Excellency
the Countess of Mayo

حکومت وسیع الارجای هندوستان را از تقرر جناب نائب السلطنة محتشم الیه

بعهده جلیله گورنری این مملکت سرمایه افتخار جاودان حاصل گشته

که از بدو تسلط سرکار بقلمرو هند چنین رئیس عالی دودمان برین منصب

سترگ کمتر نامزد گردیده ناگزیر برای آگهی مردم این اقلیم تحریر مختصری

از حالات حسب و نسب عالیجناب ممدوح مستحسن نمود مخفی مبادا

که نام نامی و خطاب گرامی اینجناب والانسب اینست آرل میؤ

سَر رِیچارڈ سَؤتهَ وِیل بَرک کِ پی) وائکونٹ

مِیؤ بیرن نیاس کوکلنڈیر یکی از نامی امرای آیرلنڈ

اِم اِی پی سِی اِل اِل ڈی وایسرای و گورنر جنرل هند

ولادت باسعادت این امیر کبیر بتاریخ بست و یکم فروری سنه یکهزار

هشتصد بست و دو مسیحی اتفاق افتاد و بتاریخ دوازدهم اگست

سنہ یکہزار ہشت صد شصت و ہفت عیسوی جناب معزی الیہ

بواسطہ سلسلہ نسب پدری بدرجہ آرل رسیدند و جناب ایشان

آرل ششم بودہ اند و بتاریخ سی ویکم اکتوبر سنہ یکہزار ہشتصد

چہل و ہشت عیسوی با عفیفہ عصمت قباب بلانک

جولیا دختر سوم جارج لارڈ لیکن فیلڈ عقد

ازدواج بستند و بافضال ایزد بیہمال کثیر العیال اند و اسامی

گرامے فرزندان ارجمند این رئیس ہمت بلند حسب تفصیل ذیل است

پسران

نام	سال ولادت
ڈرہسٹ رابرٹ وینڈام	۲ جولای ۱۸۵۱ عیسوی
لارڈ ڈیناس	



تا ۱۸۶۸ء ہمین منصب جلیل بذات نبیل این جناب عالیشان مفوض ماند

که در ین اثنا بعہدہ گورنر جنرل ہند نامزد گشتند و در سال

یکہزار ہشت صد شصت و ہشت عیسوی بلقب کی پی ملقب شدند

نسب نامہ لارڈ محتشم الیہ

این سلسلہ نسبی مِلٹ وِلیم برک و سلسلہ کلانری گارڈی

ہر دو از خاندان وِلیم فِنٹز اڈِلسم ڈِی برگو

که بعد اشٹر انگبو در سال یکہزار یکصد ہفتاد و ہفت عیسوی چیف گورنر

آئرلنڈ بودند و سر تہیو بالڈ برک رئیس مقام ارڈنازی که بسببی از

آئرلنڈ برخاسته در اِسپین رسید و فلِپ ثانی ویرا مارکویس آف

متو ساختند و اخر شخص از خاندان مِک ولیم برک آئرلنڈ بود جان

برک اِسکویر پسر سومی تہیو بالڈ برک رئیس منی کرا و ر واقع

۱ ماڑس آرچی بالڈ	۲۲ دسمبر ۱۸۵۳ عیسوی
۲ اجرنن هنری	۲۸ دسمبر ۱۸۵۴ عیسوی
۳ ٹرینس تھیو بالڈ	۲ اپریل ۱۸۶۵ عیسوی

دختران

۱ نوده میری	۲ ایوا کونسٹنس الِس
بتاریخ ۲۳ می ۱۸۵۱ وفات یافت	
۳ فلارینس بلانک مڈلاینه	

وجناب معظم الیه از نامی منتظمان سلطنت از جانب کلادین
وکاکرموتهه در جلسه پارلیمنٹ مقرر ماندند و در سال
یکهزار هشت صد پنجاه و دو عیسوی بعهده سکرتری اعظم آیرلند ممتاز
بودند و بار دیگر در ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ عیسوی و بار سوم از ۱۸۶۶

باور رسیده بود و در اسپنی یکهزار و هفتصد پنجاه و یک عیسوی وفات یافت

پسر سوم تهیو بالد زمیندار پامرستن او از جانب هالی نیاس ممبر

پارلیمنٹ بود در اسپنی یکهزار و هفتصد بست و شش عیسوی وفات یافت

ریچارڈ برک اسکوئر ال ال ڈے پسر کہتر تہیوبالڈ برک

با کیتھرین دختر چارلس منچن اسکوئر زمیندار ابلینا کل

ملصق ٹپرری کتخدا شد و پسرش رایٹ انربل جان برک

زمیندار کل و منی کراور که از جانب نیاس ممبر پارلیمنٹ بوده در سال

یکهزار و هفتصد بست و پنج عیسوی مسماة میری سومی دختر و از وارثہ

رایٹ انربل جوزف ڈین راکه و ائر لنڈ بعلاقه خزانه سرکاری

لارڈ چیف بیرن بود بعقد نکاح آورده صاحب اولاد گشت و مسماة

مذکوره بتاریخ بست و یکم جولائی سال یکهزار و هفتصد هفتاد و چهار عیسوی فوت نمود

رکلمین ہم سرحد میو از سلسلہ برگ ہای بالن رو ب وشروال کہ از خاندان
مک ولیم برک میباشد بایام مصائب ائرلنڈ در سال یکہزار ششصد
چہل و یک عیسوی بکپتانی رسالہ مارکویس آف ارمنڈی بودہ و بعد اختتام
آن مصائب وی بمقام کل کہ متصل کلڈیر است مقیم شدہ با کتھرین
دختر میلکر فی انسکویز کہ دختر برادر سرپال ڈیوس بود کتخدا گردید
و از بطن وی سہ پسر و سہ دختر پیدا شد پسر اول مائیلس کہ در محکمہ
کامن پلیز آئرلنڈ کرسنٹیر بود پسر دوم والٹر کہ منی کراور
وکل باو وراثۃً رسیدہ و مسماۃ این دختر رابرٹ انن لی
زمیندار بالی سونان ملصق کلڈیر را بزنی گرفتہ و از وی دو دختر بزرگ
بنام میری زوجۂ ریورنٹ ٹی مرسے و کوچک زوجۂ
مسٹر استافورڈ و یک پسر بود مسمی تھیوبالڈ کل وارثی کراو

رئیس منی کرا و ر مخاطب شد و بتاریخ بست وچهارم جنوری سال یکهزار

هفتصد هشتاد و پنج میسحی ارل آف میو گردیده بتاریخ دوم دسمبر

سال یکهزار هفتصد نود عیسوی وفات یافت و پسر کلانش جانشین وی

گردید جان ارل دوم بماه فروری سال یکهزار هفتصد شصت وچهار

عیسوی با لیدی میری لیسن دختر جونف ارل ملتون

کتخدا شد وچون اولادی نگذاشت خطابش به برادر وی رسید

جونف دین آرچ بشپ توان آرل سوم بوده در سال

یکهزار هفتصد شصت عیسوی الینر بته اکه دختر سر رچارڈ

میڈ بینٹ همین یکي و خواهر جان آدل اول کلانڈ ولیم

بوده بزنی گرفت واز و صاحب اولاد شد والینر بته

بتاریخ سیزدهم مارچ سال یکهزار هشتصد هفت عیسوی وفات یافت

تفصیل اولاد رایٹ آنربل جان برک

دختران	پسران
۱ کتھرین تاریخ وفاتش سنہ ۱۸۴۱ء	۱ جان جانشین پدر خود
۲ الیزبتہ	۲ جوزف ڈین آرچ بشپ توان وجانشین آرل سوم
۳ مارگریٹ زوجہ مسٹر ٹامس نیوکومن بیرنٹ	۳ ریچارڈ
۴ الیانارز	۴ ٹامس تاریخ وفاتش ۱۹ مارچ سنہ ۱۸۷۴ء

مسٹر برک کہ یکی از اہالی پروی کونسل آئرلنڈ بود بتاریخ یکم اگست سال یکہزار ہفتصد ہفتاد و شش عیسوی در سلک امرای سلطنت منسلک و بلقب بیرن نیاس کہ متصل کلڈیر است ملقب گشت و بتاریخ سیزدہم جنوری سنہ یکہزار ہفتصد ہشتاد و یک عیسوی بہ خطاب وائکونٹ میئو

دختران

۱ ملدرید زوجه رابرت یونگ زمیندار اودهوس متصل واترفورد و
تاریخ فوت رابرت یونگ سال یکهزار هشتصد
پنجاه و یک عیسویست
واین ملدرید و خواهرانش را بسبب بودن دختران ارل بتاریخ
۱۹ - اکتوبر سنه ۱۸۴۹ بر خاتونان دیگر منزلت افزوده شد

۲ فرانسس که بتاریخ دهم جون سال یکهزار هشتصد چهل و شش عیسوی
به نکاح ولیم هنری کارتر زمیندار کسل مارتین که متصل کلدیر است
درآمد و بتاریخ بست و یکم جنوری سال یکهزار هشتصد پنجاه و هشت
عیسوی ازینجهان درگذشت

۳ کتهرین که در سال یکهزار هشتصد سی عیسوی به نکاح ریورند هنری

تفصیل اولاد جوزف ڈین

پسر اول جان ارل چہارم پسر دوم ریچارڈ بشپ واٹرفورڈ

ولیسمور بتاریخ بست و دوم اپریل سال یکہزار ہفتصد شصت و ہفت

عیسوی پیدا شد و بتاریخ بستم مارچ سال یکہزار ہفتصد نود و پنج عیسوی

مسماۃ فرانسس دختر دوم رابرٹ فولس آرچ

بشپ ڈبلن را بنکاح خود آورد و بتاریخ پانزدہم نومبر سال

یکہزار ہشتصد سی و دو عیسوی فوت کرد و اولاد ذیل گذاشت

و مسماۃ فرانسس در سال یکہزار ہشتصد بست و ہفت عیسوی فوت نمود

تفصیل اولاد ریچارڈ

پسر

رابرٹ ارل پنجم

صاحب اولاد گشته بتاریخ سوم جنوری سال یکهزار هشتصد شصت عیسوی

وفات یافت و زوجه اش بتاریخ بست و پنجم جون سال یکهزار هشتصد

شصت و یک عیسوی فوت نمود

تفصیل اولاد سکول گارڈنر

پسران

۱
سیسل فرڈرک جوزف

در سال یکهزار هشتصد چهل و یک عیسوی

پیدا شد

۲
هنری گارڈنر جان

بتاریخ بستم جون سال یکهزار هشتصد

چهل و سه عیسوی پیدا شد و بتاریخ

هجدهم جنوری سال یکهزار

هشت صد شصت

عیسوی بمرد

رپٹی پری که پادڑی محله نیوکسٹل که متصل لمرک است در آمن

پسر سوم از اولاد جوزف ڈین مسمی جوزف پادڑے

ڈین اوسری در سال یکهزار هفتصد هفتاد و یک پیدا شد و در سال

یکهزار هفتصد نود و نه عیسوی مسماة مسیکی دختر کلان و منجمله

وارث سکویل گارڈنر زمیندار را به نکاح آورد

وازو صاحب اولاد شده بتاریخ سوم می سال یکهزار هشتصد

چهل و سه عیسوی وفات یافت

	تفصیل اولادش	

سکول گارڈنر کتڑهائی ترپ گلسٹڑ در سال

یکهزار هشتصد سی و نه عیسوی با جارج جٹناسیٹ ا دختر

بزرگ جان ولیم آرل چهارم رئیس ربس برة نکاح کرد وازو

صاحب

چہل و ہفت عیسوی اولاد ذیل را گذاشتہ فوت کرد

تفصیل اولاد جارج تھیوبالڈ

پسر اول مسمی ریچارڈ کہ بتاریخ بست و دوم فروری سال
یکہزار ہشتصد یازدہ عیسوی متولد شدہ و منصب بیرسٹری عدالت داشت
بتاریخ بست و ششم جون سال یکہزار ہشتصد چہل و نہ عیسوی مسماۃ
جرٹ ش و ڈ دختر رابرٹ بروس اسکوئر زمیندار جیلٹون ملصق
کلڈیر را بہ نکاح آوردہ بتاریخ بست یکم مئی سال یکہزار ہشتصد
پنجاہ و شش عیسوی فوت نمودہ از بطن خود یک دختر بنام اگسٹا
جارجینا کلورا و دو پسر گذاشت یکی سوتھہ ول جارج
تھیوبالڈ آر ان بی کہ باہ جولای سال یکہزار ہشتصد پنجاہ و
یک عیسوی متولد شدہ دومی ہربرٹ اڈورڈ مڈین

۳	۱
یک پسر دیگر که در سال یکہزار ہشتصد پنجاہ و یک عیسوی پیدا شد	
دختران	
۱	۲
لوسی	فرانسس

جان ولیم پادری کٹر آفرلن پسر دوم جوزف ڈین الیزبتہ شارلٹ

دختر جوزف در سال یکہزار ہشتصد پنجاہ و ہشت عیسوی فوت کرد ہنی اثنا

مارگریٹ دختر دومی جوزف در سال یکہزار ہشتصد چہل و پنج عیسوی

فوت نمود جارج تھیو بالڈ پادری پسر چہارم از پسران جوزف ڈین

کہ بتاریخ پانزدہم اپریل سال یکہزار ہفتصد ہفتاد عیسوی پیدا شد و مسماۃ

اگسٹا جارجینہ دختر دوم تامس ویبسٹر اسکویر را در سال یکہزار

ہشتصد ہشت مسیحی بنکاح آوردہ بتاریخ بست و دوم دسمبر سال یکہزار ہشتصد

الیزبتہ	لوُیزا

الیس

ٹامس جوزف ڈین پسر سوم جارج تھیو بالڈ بتاریخ ہشتم مارچ
سال یکہزار ہشتصد پانزدہ عیسوی پیدا شد وی کپتان رجمنٹ
سی وچہارم بود وبمساۃ میری دختر دوم ونزبل آرچ ڈیکن
رابرٹ والیس زمیندار مقام نوایس کوشیار شادی کرد
واولاد ذیل گذاشت اول مارگریٹ لوُیسا الائزہ
بوجہ فوت دختر اول یعنی کتھرین کہ در سال ۱۸۱۴ء فوت کرد
دوم میری الیزبتہ در سال ۱۷۸۹ء بزنے اڈوارڈ
لارڈ ڈی کلیفورڈ درآمد ولارڈ مذکور بلا اولاد بتاریخ
۳ ستمبر ۱۸۳۲ء فوت کرد و میری مذکور در سال ۱۸۴۵ء فوت کرد

که بماه دسمبر سال یکهزار هشتصد پنجاه و سه عیسوی پیدا شد و جن تهورڈ

مذکوره باز به نکاح نارتهٔ پنینهٔ اسکویر آمد جان

وکار آف کل منڈن متصل واٹر فورڈ پسر دوم جارج تهیو بالڈ

بتاریخ پانزدهم اگست سال یکهزار هشتصد دوازده عیسوی پیدا شد و مسماة

لویسا میریا دختر کوچک جیمس ڈیوڈ پاٹنس اسکویر کلمیڈر

ملصق واٹر فورڈ بتاریخ هشتم فروری سال یکهزار هشتصد چهل و دو عیسوی

بنکاح اورد و صاحب اولاد ذیل گشت

پسران

۱ جان فریڈرک پیدائش ۱۸۴۳ء	۲ ولیم پیدائش ۱۸۵۱ء
۳ اڈتهس پیدائش ۱۸۵۲ء	۴ هری پیدائش ۱۸۵۵ء

دختران

الیز

ڈی سی ال او پی سی کہ ارل چہارم بود بتاریخ ۱۸ جون
سال ۱۷۶۶ع پیدا شدہ جانشین وی شد و وی مسماۃ آرہ بلا
مصاحبہ ملکہ اڈی لیڈ کہ دختر چہارمی ولیم مکوئتھ پریڈ اسکویر
بود بہ نکاح آورد و بلا اولاد بتاریخ ۱۹ - نومبر سال ۱۸۴۳ع فوت کرد
و شوہرش بتاریخ ۲۳ - مئی سال ۱۸۴۹ع فوت نمود و خطابش بہ خواہرزادہ
وی سید دابوٹ ارل پنجم قایم مقام لارڈ بتاریخ ۱۲ جنوری سال
۱۷۹۷ع پیدا شد و مسماۃ این شارلٹ را کہ ہمین یک دختر ہنری
جان جوسلین مقام فیرہل ملصق لوتہہ بود بنکاح آورد کہ در تاریخ
روڈن انگلنڈ ذکرش مندرج است و مسماۃ مسطورہ اولاد ذیل را
گذاشتہ بتاریخ ۲۶ - جنوری سال ۱۸۶۷ع فوت کرد و تفصیل اولاد
اول ریچارڈ سوتھول کہ حالا منصب پیرز دارد دوم

سیوم الیزبتهٔ در سال ۱۸۴۶ع فوت کرد چهارم میری این
که بزوجیت اڈمرل سُت بی در سال ۱۸۰۶ع در آمده
وبتاریخ ۲۴ مارچ سال ۱۸۳۲ع فوت کرد پنجم شارلٹ
با ولیم برون اسکوئیر زمیندار برونس ہل متصل کارلو
در سال ۱۷۹۴ع نکاح کرد و در سال ۱۸۰۶ع فوت نمود ششم
هریت بتاریخ پنجم اکتوبر سال ۱۷۸۱ع فوت کرد هفتم لوئیزا
بتاریخ ۱۴ جنوری سال ۱۸۵۵ع فوت نمود هشتم تهیوڈوتیا
الی ای نا که در سال ۱۸۰۷ع بنکاح رابرٹ هیل اسکوئیر
زمیندار آلڈربی ملصق گلسٹر در آمده بتاریخ ۲۴ اگست سال
۱۸۴۵ع فوت کرد ولارڈ رابرٹ هیل مذکور بتاریخ ۲ اگست
سال ۱۷۹۴ع فوت کرد و پسر بزرگش جان جی سی ایچ

ڈی

سال ۱۸۶۴ع فوت کرد پنجم چارلس فنولکو در سال ۱۸۳۲ع
پیدا شده ششم اڈوارڈ دوڈن سیجر قشون سواران ششم
ڈریگونس در سال ۱۸۳۵ع پیدا شد هفتم هنری کارٹن در سال
۱۸۴۰ع پیدا شده و نام دختر رابرٹ این است مارگریٹ یا هریٹ
و رابرٹ ارل پنجم مذکور بتاریخ ۱۲ اگست سال ۱۸۶۷ع فوت نمود
و مسمی ریچارڈ سُوتهِ وِل پسر کلانش جانشین وی شدند که ارل
ششم هستند و حالا ارل میو هستند بخطابه و بمنصب جلیله گورنری هند
سرفراز اند و خطاب بیرن بخاندان این جناب معظم بتاریخ یکم اگست
سال ۱۷۷۶ و خطاب وائیکونٹ بتاریخ ۱۳ جنوری سال
۱۷۸۱ و خطاب ارل بتاریخ ۲۴ جون سال ۱۷۸۵ حاصل شد
ذکر بسا امور منافع خیز مصالح آمیز که از ایجادات

جان جوسِلِن کرنل قشون ڈی اِل کہ در سال ۱۸۲۳ع

پیدا شدہ سوم دابوٹ کہ منصب بیرسٹری عدالت داشت

و در سال ۱۸۲۷ع پیدا شدہ و مسماۃ لیڈی سُوسَن جارجینہ

بوُون دامڈی رئیسہ کولسٹن ملصق ہڈنگٹن دختر بزرگ

و منجملہ وارث مارکوییس ڈلہوزی متوفی را بتاریخ ۲۱۔ نومبر ۱۸۶۳ع

بنکاح خود آورد چہارم جارج وینگفیلڈ ام آئی پادری رکٹر

مقام کلسڈم متعلق سری در سال ۱۸۲۹ع پیدا شدہ میری

ھنری اِتّا دختر بزرگ قسیس ڈاکٹر لانگلی آرچ بشپ مقام

کنٹربری را بتاریخ ۹۔ دسمبر سال ۱۸۵۸ع بنکاح آورد و اولاد

ذیل گذاشت والٹر لانگلی بتاریخ ۲۸۔ نومبر ۱۸۵۹ع

پیدا شد و یک دختر کتھرین میری در صغر سن بتاریخ ۱۰ فروری

که این قسم درستی و امنیت طرق و انتظام ڈاک از برای مرحله پیمائی
و ارسال خطوط و کاغذات و هر گونه اسباب و انواع سواریها برای مسافرین
که با تمامتر آسانی و ارزانی در جمله اقطاع و مقامات این بلاد وسیع
جاری است در عهد هیچ یکی از سلاطین نامدار و حکمرانان عظیم الشان
از برای حکام هم نبود تا بعموم رعایا چه رسد اول در عهود سابقه
امن طریق چنانکه درین عهد است کجا بود ورای حرامیان و رهزنان
سباع بهائم در هر دشت و بادیه بلاخوف و محابا جوق جوق میگردیدند
و مسافران بیچاره را طعمه دهان اجل میگردند ثانیاً این قسم طرق
و شوارع صاف و مستقیم که نابینای بی احتیاج قائد بران تواند گذشت
و مسافر هرچند که ناواقف باشد بدون نیازمندی بدرقه متوجه
منزل مقصود تواند گشت در باستان عهود هرگز نبود و معهذا اکثر

وخصوصیات این سلطنت باعزوشوکت است

بیاد باید داشت که بعد تسلط دانشمندان فرنگ درین بلاد آهسته آهسته
بسا امور مصلحت خیز ومنفعت انگیز که باعث فلاح وترقی ملک میباشد
به یمن توجهات این گرامی طائفه جاری شده وشایع گشته اگر از ابتدای
تسلط وادوان حکومت هریکی را یاد کنم واز کتب تواریخ بر چینم ازیهی
ومطلبی که در پیش دارم منزلها دور می افتم مگر از آنهمه که بیش پا افتاده واز
منافع آن هر ادنی واعلی فراوان تمتع وآسایش حال ومآل حاصل گشته
چند چیز نمونه وار درینجا می نگارم وباقیها را حواله بر کتب تاریخی کردم
هر که خواهد دران مفصلا می تواند دریافت از انجمله است درستی وحفاظت
طرق وشوارع تا بمنازل ومراحل بعیده وانتظام ڈاک وڈاکخانها
نمیگویم که از ایجاد ارباب این سلطنت است مگر البته نیکو معلوم است

بفرستند و آن قاصد ازین جمله فتن و آفات که برشمرده شده بسلامت

بگذرد و باز آید دیگر بهیچ تدبیر امکان پذیر دران عهد نبود از

بهین نتایج همین سلطنت با عز و شوکت است که بیمن همت حکام

والامقام آنهمه خارهای مفاسد و آفات از هر رهگذر آنچنان دور گردید که

اکنون از آنهمه مفاسد و آفات غیر از قصص و حکایات

نمانده است و امنیت طرق و شوارع بحدیست که مسافران و

تاجران با امتعه و اموال و هرگونه احمال و اثقال بفراغ بال بهر طرف

که خواهند تردد کنند و بطور سیر گلزار و تماشای بازار بهمان راهای

تراکم اشجار و هجوم انهار و همان طرق ازدحام جبال و اتلال بگذرند

و آسانی برسیدن مکاتیب و خطوط بمرتبه ایست که لفافهٔ خط

بدو پول سیاه تا مسافت دو ماه و سه ماه بلا هرج و وقت و تاخیر و

نواحی و اطراف دران عهود از تراکم اشجار صحرائی و هجوم جبال و اتلال
متروک و نامسلوک میماند بلکه در ایام بارش بسبب ناهمواری تختهٔ خاک
و راه های پرمغاک همه عالم از کثرت سیلاب عالم آب میگردید و جمله
طرق مسلوک هم متروک و نامسلوک میگشت و نیز از خوف رهزنان
صدور و مرور طرق جاری و شوارع عام بمسافران ناکام بدون
معیت جمعیت کمتر میسر می آمد علاوه برین اولاً خود بسبب انعدام امن
طریق کسی از اهل هند قاصد سفر بعید دران عهود نمیگردید و اگر احیاناً
احدی از رهگذر کمال ضرورت رخت سفر بمسافت دور و دراز می بست
اهل و عیال و خویشاوندانش مانند سفر آخرت می شمردند و بکمال یاس و
حسرت او را وداع میکردند و اخبار و استخبار احوال دوردستان
بدون اینکه بشرط قدرت زری معتد به صرف کنند و تخصیص قاصدی

ملکی رعایا نه فقط زبان و علوم انگریزی بلکه عربی و پارسی و سنسکرت
و بنگله و ناگری وغیره و نه فقط علوم بلکه انواع و اقسام هنر و دستکاریها
که گاهی از دوران حکومت هنود تا ایام تسلط انگریزان شنیده نشده بلکه برکت
باهرگونه مواد و سامان از توجهات و رعایانوازی سلطان وقت
جابجا مشاهد است و منافع و ترقیات روزافزونی ازان خودش
هویدا ازانجمله است انتظام محکمات پولیس که حفظ جان و مال
و آبرو و معیشت هر یکی از رعایا و دیگر ملکیان از تجار و امرا وغیره ازانست
چه مجال است که در آبادی و یا دشت و صحرا یکی بر دیگری دست اندازد
یک تن با زر و جواهر و اسباب گرانبها بآرام و امن از شهری بشهری
و ملکی بملکی روز باشد یا شب سوار باشد یا پیاده در ظل حمایت و حراست این
سلطنت می آید و میرود و حالات امن طریق عهود سابقه را اگرچه گوییم بی‌اساس بودن

مشقت میرسد و اموال و اجناس را بی آنکه محافظی و نگهبانی
برگماشته باشند بهر قدر مسافت که خواهند بصرف قلیل گسیل میکنند انهمه
فوائد و منافع و آسان کارها در ازمنه سابقه کجا بود و ازانجمله است
انتظام میونیسپالٹی یعنی درستی و صفائی راه ها و بدررو های جمله بلاد و قری
و دفع کثافت و کدورت از هر جا برای حفظ اعتدال آب و هوا و اهتمام
آرائش و آب پاشی و غیره و روشنی همه شب در هر کوچه و برزن و دیدبانی
و افزائش آن که در عهد کسی از بزرگ بادشاهان برروی کار نیامده
و نه هیچ یکی را از ارباب بست و کشاد آنهمه سلطنتها خیالی در چنین امور
بوده هنوز بسا شهرها و مقامات که بعلاقه بزرگ رؤسا و راجگان
با حشمت و فر بوده است ازان نیکو توان فهمید ازانجمله
است هرگونه تعلیم و اشاعه آن بهر امصار و قری از برای

بانواع وضع وسامان واعانت وامداد شب و روز بافراوان اهتمام
از مقرر داشتن اطبای کامل و کارگذاران و امادگی اقسام ادویه و آلات
و مساکن بیچیان در آنجا وعطای خوراک و هرگونه لوازم که منافع و فوائدش
خیلی بهر مقام و ایام بکسان و ناکسان عاید است از انجمله اجرای کاغذ زر
که عبارت از نوٹ های سرکاریست که بلاخوف بار و فکر عیار و شمار
هرکس هر مقدار و مبلغی از زر که خواسته باشد تنها و یکه بوضعیکه
دیگری را از و خبری نباشد بکمر یا بازو بسته هر جا بگردد و بر و د جز آسانی
روی حیرانی و تردد نه بیند و هر جا زرش خواهد بی تکلف
میسر از انجمله است ایجاد کارخانهای انواع اوزارها از
بنای دارالضرب و کارخانه آرد و ریسمان پنبه و پارچه بافی وغیره
از برای صدها گونه منافع و مصالح که چهره عروس این مملکت گاهی

شان در خانهای خود چگونه بود از کتب تواریخ هر ملک و زمان پیدا است
از انجمله پرورش و تربیت و حفاظت نابالغان و اقسام نالایقان
بحدیکه مواضع و املاک کثیر اطفال خرد سال را سرکار دولتمدار بذمه خود
گرفته بعد وضع قدر معینه مالگذاری سرکاری بقیه توفیر برای آنها جمع
میفرماید و تعلیم و تربیت آنها تا زمان بلوغ شان زیاده تر از مادر و پدر
مینماید و از پس انداز حاصلات دیگر املاک و دهات خریده املاک
آنها را بحدی می افزاید که آبای آنها نیز آنقدر املاک و جائداد
بیحد و حساب گاهی بخواب ندیده باشند از انجمله است
کثرت بنای شفاخانهای خیراتی از برای تیمارداری و درمان سازی
بغربا و بیکسان هر قوم و ملت نه فقط به آبادان امصار بلکه در سائر
اضلاع و بلاد و دهات هم از فرط رعایا پروری این سرکار فیض آثار

بانواع

قطع مسافت یکماه بیکدو روز بدون هیچگونه وقت و تعب بنوعیکه
گویا انسان بخانه خود نشسته با سایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام
قطع منازل و طی مراحل میکند چنانکه درینعهد بعموم غربا و کم مایگان میسر است
در ازمنهٔ سابقه گاهی نصیب احدی از شاهان و دانش آموزان پاستان اوان
نشده به بینید و بفهمید و شکر نعمت بجا آرید ازانجمله است اجرای
تار برقی بصنعت مقناطیسی که بیکدم از شهری بشهری و ملکی بملکی گو صد هارود بار
وانهار و جبال و امصار درمیان باشد مطالب و معاملات کم باشد
یا زیاده دو جمله باشد یا ده ورق بصحت و صفائی هریکی بدیگری میرسانند
و مقدار خرج آن نهایت قلیل آیا عجب نیست که بچند روپیه از کلکته
بلندن با آنکه بحر قلزم درمیان ست و صدها مقامات سد راه بلا هیچگونه
تامل و تردد هرگونه اخبار کم و بیش می فرستند و بهمان سرعت

ازینگونه غازه گلگون نشده بود یک کس بمقدار ازآتش چه

اوزارها بحرکت درمی آرد و بند میکند که صدها کسان بی محنت

باسانی کار میکنند و فواید آن بملک و ملکیان میرسانند و صنعت انواع

پارچه های بوقلمون و اقسام اغذات گوناگون و همچنین صنعت سکه نقره

و زر و اصناف صنایع دگر بچنان سهولت و آسانی صورت می بندد

که کار یکماه در یکساعت ساخته می شود اگر بنا بهای هر یکی از صنایع و فواید آن

مجملا از زبان قلم را آشنا کنم دفتری طویل باید تا بتحریر حال و کیفیت

هر یکی چه توانم رسید از انجمله است ایجاد مراکب بحری دخانی و سبس آن

اجرای سواریهای ریل برای تسهیل و تعجیل راه روی و ارسال احمال و

اثقال در عهود سابقه اعظم تدابیر شتاب روی ڈاک اسپ یا ناقه تیز رفتار

بود و آنهم جز بملوک و سلاطین و امرای با عز و تمکین بدیگری هرگز میسر نمی آمد

می افروزند وهمچو شب ماه یکسان هر شب از شام تا صبح بتمام راه‌ها چه وسیع

وچه کوچه‌های تنگ وکنار دریا وغیره جاها بر ستونهای باریک آهنی

در آبگینه حقه‌های حسین مشعل وار تابان می باشد وبهزاران خانها بر وفق

خواهش مالکان قنادیل بوقلمون ودیوار گیرهای گوناگون کم وزیاده

موافق حوصله باد نی اهتمام هر شب افروزان ولایق تماشاست از انجمله بابت

ایجاد ودرستی انواع واقسام شیشه آلات روشنی وظروف از هر جنس و

ساعت نماهای کوچک وبزرگ که خودش بر هر ساعت ونصف وپاو

خوش صدائی میدهد وخبردار میسازد وبقیمت ارزان در بازار ودکانهای مبسیر

وانواع واقسام اقمشهٔ پوشیدنی کرپاسی وپشمی وریشمی وقالین‌های رنگین ونیز انها

اجناس گوناگون وضع از برای آسان کاریهای کسان بکثرت بهر شهر ومقام مهیا

تتمهٔ بهرهٔ اوّل در ذکر قدوم میمنت لزوم

بجواب آن فایز می شوند و علی هذا القیاس از انجمله است بنای نهرهای آبرسانی
بهر شوارع و سنگ و داشتن ادوات اخذ از آن بهر هر مقام بفاصله
چند قدم که از عرصه در ممالک بمبئی جاریست و کسان آنجا همان آب
بهر گونه استعمال خورد و نوش و شست و شو وغیره می آرند و لطافت و
خوبی آن از همه اقسام آب میگویند حالیا در شهر فرحت بهر کلکته نیز
درست گردیدن قریب است که جاری گردد و باعث رفاه و
آسانی هر یکی شود علاوه بر آن هر کس بهر مقداریکه خواهد بگیرد و صرف کند
منعی بر و نیست و هم هر که خواهد راهی آن بخانه خود بهر مقام و کوشک
که خواسته باشد بنهایت تخفیف خرج برد و بمصارف خود آرد از انجمله
است این تازه روشنی گیاس در بزرگ شهرهای هندوستان
مثل بمبئی و مدراس و کلکته وغیره که بصناعی خود هوا را به از شمع و مشعل

می افروزند

His Royal Highness Prince
Alfred Ernest Albert, K.G.
Duke of Edinburgh, P.C.
K.G. K.T. G.C.S.I.

درة التاج سلطنت گوہر گوشوارۂ حشمت و ابہت

عالیجناب قمر رکاب شاہزادۂ بلند ارادہ الفرڈ ارنسٹ

البرٹ ارل آف النسٹر ارل آف کنیٹ شاہزادہ

گریٹ برٹن و ایرلنڈ ڈیوک آف سکسنی شاہزادہ

کوبرگ و کوتہا ڈیوک آف ایڈن برا کی جی

کی ٹی دام اقباله وضاعف اجلاله

ازانجاکه نخستین بہرۂ این کتاب دربیان احوال سلطنت عالیه برطانیه

وکیفیت تسلط صاحبان فرنگ بافرہنگ درین مملکت ہندیه بوده است

وبضمن آن حالات ایاب و ذہاب گورنران فرخی احتشام و دیگر حکام

عالیمقام نیز منسلک رشته تحریر گردیده ایدونکه ازخوش طالعی اہالی

این ملک اندرین سال فرخنده فال چشم وچراغ دودمان این سلطنت

با عظمت و دولت قوی شوکت عالیجناب شاهزادهٔ بلند اراده سابق الالقاب
به تشریف قدوم آنملک و اهالی ملک را نواخته اند و سایهٔ رافت بر سر
ما خیر سگالان انداخته نه پسندیدم که این ذخیره ام ازین ذکر فرخنده اثر
خالی باشد بنابر آن شمهٔ از حالات کیفیت ورود عالیجناب تجدد مآب
شاهزادهٔ ممدوح با دیگر لوازم که مناسب نمود ملحق بهرهٔ اولین کردم
واضح باد که عالیجناب شاهزاده همایه پایه ملقب بالقابه العالیه خلف دوم
سریر آرای سلطنت هند و انگلنڈ اعنی حضرت ملکهٔ رفیعة الدرجه ما میباشند
ولادت باسعادت محتشم الیه ششم ماه اگست ۱۸۴۴ء در محل ونیزر کاسل
ایوان خاص شاهی واقع شهر نزهت بهر لنڈن بظهور آمد و بعد ازانکه
بکمال ناز و نعم در کنار شفقت و ظل عاطفت علیا حضرت سپهر منزلت خسروانه
جناب ملکهٔ معظمه پرورش یافتند و بعمر تمیز رسیدند به تحصیل و تکمیل علوم و فنون



اشتمال دیار هندوستان از افق امید دیرینه سال طلوع نمود یعنی بتاریخ
بست و دوم دسمبر ۱۸۶۹ء بعد پنجساعت مسائی روز چهارشنبه صبح اقبال
این بلده دمید و مرکب سواری جناب شاهزاده محتشم الیه گلیشیا نام بلنگرگاه
کلکته بمقام پرنسپ گهات رسید معلی القاب نواب گورنر جنرل بهادر و ویسرای
هند با دیگر حکام برتر مقام فرنگ و اکثر راجگان با فر و نام اهالی ملک و
حکومت که از مقامات خود با بطی مسافت بعیده صرف بشوق ملازمت شاهزاده
ممدوح بکلکته رسیده منتظر قدوم بودند تا ساحل دریا مراسم پیشوائی بجا آوردند
و پیش ازین گرامی سکرتران هوم دپارتمنت وغیره با بعض حکام جلیل القدر
بهر استقبال آن غره ناصیه دودمان عظمت و اجلال بر مرکب سونامکهی تا دور
براه دریا شتافته بودند و اینجا توزک و احتشام شاهانه از برائی پذیرفتگاری
چنین مهمان جلیل الشان نوعیکه بحسن انتظام و نیکو اهتمام حکام والامقام بر روی ظهور

وکمالات مروجه وضوابط وقوانین مجریه سلطنت پرداختند وچون هیجان
خاطر دریا مقاطر جناب ممدوح بطرف فن جهازرانی وسیر وسفر دریا
خیلی بود حسب رای مهر انجلای معلی القاب پرنس البرٹ والد ماجد شاهزادهٔ
ممدوح بجنرل مرکب فوجی بحری برای شاهزاده ممدوح مخصوص گردید تا بتوسط
معلمان دانش آگاه جمله فنون جهازرانی را نیکو آموخته در مدت چند سال
از سیر وسیاحت ممالک نزدیک ودور وملاحظه عجائب وغرائب انهار وبحور
وسترگ بنادر انگلستان دیار وتفرج بسا بلاد وکوهسار از آسٹرلیا وچین
وچاپان وغیره حظی وافر برداشته عزیمت مملکت فسیح الارجای هندوستان را
از دیر باز جا به خاطر عاطر داده بودند اندرین زمان میمنت اقتران که
ستاره این کشور سر بر اوج سعادت برداشته اراده جناب شاهزادهٔ والا
حشمت آماده بمنصهٔ ظهور جلوه گر آمد تو گوئی آفتاب سعادت واقبال رعایای انقیاد

از انواع و اقسام نشانهای رنگین که برای اظهار سرور و سرور بر سنهای مراکب
آویخته بودند دریا رشک گلزار گردیده بود و ساحلش از انواع افواج و کثرت
مراکب و از دحام هر گونه خلایق رنگی و بهاری دیگر پیدا کرده الغرض
جناب شاهزاده بعد نزول اجلال نخستین با معلی القاب ویسرای بهادر مصافحه
فرموده بدست لیدی کونتس میو بالای سینه برآمدند معلی القاب ویسرای بهادر
چند معززان چیده و برگزیده تر را از حاضران آنجا بملازمت جناب شاهزاده
مشرف کنانیدند صدای مبارکباد از تمامه حاضرین و صغار و کبار رعایا بلند گردید
و جناب شاهزاده از غایت اخلاق رضیه گوشه کلاه بجواب شان برداشتند
من بعد بر عده تر اسپی تازی نژاد که بهر سواری آن شاهزاده والا نها مهیا بود
سوار شدند و معلی القاب ویسرای بهادر نیز اسپ سوار بجانب بسای
آن پور شهریار خرامان شدند هزاران سامان تو زک و احتشام از جماعتهای

افگنده بود و درینطرف مملکت گاهی اینچنین ازدحامی از سلاطین و حکام بر روی کار
نیامده جمله حکام نامور و رؤسای باکر و فر از اهالی فرنگ و هند و خیل خیل
عساکر از سواران و پیادگان لب دریا با تمامتر شوکت حاضر و چشم براه بودند همینکه
آن مرکب والای شاهی بمقام ایجی پور رسیده پنج شلک سلامی مشعر بشارت قدوم
میمنت لزوم جناب شاهزاده از قلعه سر شد و اولاً آن مرکب چون از محاذی
قصر عالی حضرت کیوان منزلت پادشاه جمجاه اوده میگذشت جماعه سواران
و پیادگان و ملازمان حضرت پادشاه جمجاه که بحکم محبت شیم حضرت سپهر رفعت
بر ساحل دریا صف آرا بودند بادای رسم سلامی پرداختند و بگل نواز ان شاهی
بگل سلامی بنهایت خوبی نواختند از ان بعد چون آن مرکب نزدیک تر به پرنسپ گهات رسید
و لنگر انداخت بست و یک شلک سلامی از قلعه فورت ولیم باز سر شد و بهمان
تعداد از مرکب شاهی و دیگر مراکب نیز شلکها سر گردید اهالی مراکب بحری

وسامان تو زک واحتشام آنروزه درین جزیره گنجایش پذیر نیست
اینچنین انتظام واهتمام شاهانه وهجوم خلایق درمیدان وگرداگرد
آن سترگ کاشانه واجتماع چندین بیاناهای خسروانه تااین زمانه
درین شهر بلکه درین طرف دیارگاهی بروی کار نیامده خلاصه
جناب شاهزادهٔ والاهم وبندگان ویسرای گرامی شیم بهمین حشمت و
شکوه میرفتند وصدای مبارکباد از هردو جانب گوش میکردند
وعالیجناب شاهزاده باکمال خنده روئی گوشهٔ کلاه راگونه جنبشی
میدادند تااینکه داخل ایوان گورنری گشتند افواج وعمال آنجابغایت
عقیدت گزین ارادت جنم کردند ومراسم کورنش بجا آوردند
روسا وعمائد شهر از هر دیار وکیش که ازپیشتر بانتظار مقدم والای
جناب ممدوح درایوان گورنری حاضر بودند به پیش قدمی تمام ادای

سواران و قطارهای باڈی گارڈ و حکام اسپ سوار از اهالی قلم و سیف
و گردونهای چار اسپه بزرگ سرداران و خاتونان و توپهای اسپ کش
با نهایت شان و دیگر بسا اساس و سامان که بیان آن از زبان قلم دشوار است
در جلو مهمان با عز و شان پیش پیش میرفتند بهمین احترام و احتشام از
مقابل پل خضر پور براهیکه از برای قدوم آن والا مراتب تازه درست کرده بودند
بسوی ایوان عظمت بنیان گورنری توجه فرمودند هر دو جانب راه افواج و طبل نوازان
تا درون فضای ایوان مذکور که صف بسته بودند مراسم تسلیم و تعظیم بجا می آوردند
اندرون احاطهٔ ایوان دیگر فوجها با تشیین تمام و انبوهی از افیال کوه تمثال
با ساز و هودج و عماریهای زرین از بهر نمایش و دبدبهٔ خسروانه جداگانه بیک طرفی
آماده بود و بطرف دیگر سازندگان فوجی چاکران گورنری با لباسهای پاکیزه
بکمال قرینه جوق جوق باادب ایستاده حقیقت اینست که مراتب تکلفات

گرد آمدند و مراتب تسلیم و تعظیم بجا آوردند و همان روز بعد از شام شوارع
و کوچها و در و دیوارهای تمامهٔ شهر را بمسرت ورود چنین میهمان
رفیع الشان که باعث فخر و مباهات اینملک و ملکیان میباشد از قنادیل
گوناگون و چراغان و گیاس وغیره بچنان صنعت گرها روشن ساخته
بودند که سپهر برین با چندین هزار انجم تمامهٔ شب تماشای آن همه تن
چشم بود و در میدان جانب جنوب اقسام آتشبازیهای مرغوب
بصنعتهای جدید چندان درست کرده بودند که عقل تماشائیان از ان
بچرخ می آمد شاهزادهٔ محتشم و نواب گورنر معلی القاب گرامی شیم با خدم و حشم
بر گردونهای چاراسپه بعد شام بوقت هفت ساعت رونق افروز تماشای
شهر شدند و لا ساعتی بملاحظهٔ آتشبازی که اُستادان کامل الفن خیلی
پرکارها دران کرده بودند و از کثرت هوائیهای چرخ پیما و ستارهای

نیازمندیهای اخلاص کیشانه نمودند آنجا نیز چیده بزرگان چند بتوسط
جناب گورنر جنرل بهادر شرف ملازمت شاهزاده به خصوصیت
دریافتند و جماعهٔ حضار آداب ارتخاص باکمال اخلاص بجا آوردند
و رخصت شدند روز دوم آن از جانب جماعهٔ مینوسپل کمشنران
و اهالی شهر بعد یازده ساعت روز مبارکباد و نامهٔ متضمن تهنیت ورود
جناب محتشم الیها و امید انواع رفاه و کامیابی های خلایق زیر
ظل عاطفت خسروانه ملکهٔ محتشمه و دعای ترقیات عمر و سلطنت
با ملایمات آن بحضور شاهزادهٔ بلند اراده گذشت و همان روز آخر وقت
تمام رؤسای اقطاع این مملکت و حکام جلیل الشان و عمائد و بزرگان
هر قوم و کیش که درین شهر بودند حسب الحکم محکم بندگان وایسرای
از برای باریابی و تسلیم بحضور شاهزادهٔ والاشان بهمراه بزرگ ایوان

گردآمدند

ادنی بیان آن ندارد و هزاران خلایق از خاص و عام که بدین تقریب
میمنت قریب درین دار الحکومت جمع آمده بودند جز نظر حیرت بدیده نداشتند
و برزبان سوای آفرینهائی آوردند روز جمعه بست و چهارم ماه مذکور بعد
شام سائر بزرگ خاتونان و کدبانوان عزت نشان ازبرای تسلیم لیڈی
کونٹس میو صاحبه در ایوان رفیع الشان گورنری جمع شدند و بوقت
معین در حضور لیڈی صاحبه جلیله و شاهزاده بلند اراده و نواب معلی القاب
منزلت مآب با عجب انداز خرامان گردن تسلیم یک یک
خم کنان گذشتند اندرین محفل مینو مشاکل رؤسای بلند نام و عماید
ذوی الاحتشام از مهاراجگان گرامی طبقه و سرداران بلند مرتبه همچو
مهاراجه گوالیار و مهاراجه جی پور سوائی و بیگم صاحبه با حشمت و اقبال
والیهٔ عالیهٔ ریاست بهوپال و مهاراجه ریوان و مهاراجه بهرت پور

پر نور و ضیا رونق بازار انجم بالکلیه فرو کاسته بود و گویا فلکی منقش و منور

زیر کهنه فلک اخضر نو آراسته مشغول ماندند پس بتماشای روشنی شهر

بشوارع و مقامات چند که قابل ملاحظه و یادگار روزگار بود پرداختند

و تفرج کنان بچند ساعت مراجعت بایوان گورنری فرمودند و تفصیل انواع

روشنی ها و اقسام صنایع از گیاس و چراغان و غیره که در هر جا باقسام و انحاست

ساخته بودند دشوار ادنی آنیست که ماه تابان از لمعان چراغان بیش از چراغ

بی نور صبح دمی بچشم ارباب بصیرت می ارزید و نجوم درخشان زیاده از شراره های

آتش پر دود بنظر اهل بصر نمی رسید خصوصاً رنگین گلهای روشنی که هردم

با هزاران رنگینی و درخشندگی بگردش و حرکت بود و گونه گونه عبارتهای

دعائیه و ثنای آن که از گیاس و چراغان باتمام خوبی جابجا روشن گشته

عجب کیفیتی داشت که زبان خامه باهمه فصاحت و طلاقت یارای

کاشانهٔ جناب نواب لفٹنٹ گورنر را که از برای قدوم و پذیره فتگاری

جناب محتشم الیه بانواع سامان تکلف آراسته و بزرگ حکام و عمائد

و روسای عالیمقام و دیگر اعزه و اکابر و کدبانوان وقعت مظاهر

انگلشیه با تمام تر زیب و آرایش در آنجا جمع آمده بودند زینت بخشیدند

اولاً تا دیر مشغول ملاقات و تفرج و بعد ازان مصروف به تماشای

رقص و سرود زهره جبینان به شک مهر و ماه ماندند و بتاریخ بست و دوم بعد

غروب نیر جناب شاهزادهٔ رفیع القدر بدعوت رعایای این شهر از اهل

اسلام و هنود بایوان بسات تالاب واقع چیت پور رونق افروز گشتند اندرین

تقریب معلی القاب و ایسرای بهادر و جناب لیڈی صاحبه دهاراجگان

و روسا و بسا حکام ذی منزلت و عمائد والا مرتبت از هر دیار و ملت

مدعو بودند اهتمام روشنی از پل چیت پور تا آن مکان مینو نشان

ومهاراجه الور ومهارانای دهولپور ومهاراجه کپورتله ومهاراجه ریاست
هتهوا ومهاراجه وزیاناگرام ومهاراجه گدهور ومهاراج
دهیراج بردوان وشاهزاده گرامی خاندان میسوریه وسائر حکام برتر
مقام وبزرگان وراجگان شهر کلکته از هر کیش وطبقه از برای تفرج
ولقای شاهزادهٔ رفیع القدر ووایسرای بهادر جمع بودند بعد
اختتام مراسم سلام جمله حضرات بسومین طبقه رفتند وهنگامهٔ صحبت
مکالمت ومجالست درآنجا تا نیم شب گرم ماند روز دوشنبه جناب شاهزادهٔ
بلند اراده با معلی القاب جناب وایسرای بهادر وکماندر چیف ورؤسای
گرامی قدر ودیگر چند معززان فی تبار اولا بر مرکب گلیشیا برای
تفریح رونق افروز گشته عصر هنگام بمیدان قلعه برای ملاحظهٔ چابکدستیهای
سلحشوران وقواعد هرگونه عساکر مجتمع قدم رنجه فرمودند وشبانگاه

رنگین صدای ایشان زخمه بر زخم می افزود و چشم و گوش
بهر کرشمه و زمزمه لطفی و لذتی تازه حاصل می نمود ازین بعد مهمانان
جلیل الشان را بوسیع تر اوتاقی بردند که انواع و اقسام
تفکهات و گوناگون حلویات لطیف و خوش ذایقه و دیگر ب
اشیای خوردنی و آشامیدنی از برف و قهوه و چای وغیره دران
بر میزهای مکلف بظروف طلاکار چیده بود بعد تکلیف تناول
آن مهمانان جلیل الشان بتماشای جاتره که درنقلها اصل شخص محکی عنه و
صورت حالات گذشته را مصور ساخته بلسان شعبده نشان میدهند
و باصطلاح انگریزی آنرا تهیتهر می خوانند خطی بر داشته صنعتهای
آتشبازان نادره کار که عجیب و غریب روزگار بود بملاحظه درآوردند
بیان اصل حالات و کیفیات آتشبازی و شرح خوبی و لطافتش

که قریب یک میل میباشد بغایت بود و هر قدم از ادل نزاید باب النور که
اندران راه روشن بود و لمعانش چشم چراغ روز را چنان
بیفروغ کرده که از نهایت پشیمانی تا دم صبح سر بر نیاورده و سامان
آرایش آن مکان نه چندان بود که بحد قیاس تواند گنجید از فضای خانه
که خیلی وسعت دارد تا درون اوتاقهای هر طبقه بعجب وضع مرغوب
اسبابها چیده بودند که چشم نظارگیان حیران می ماند غرض جناب شاهزاده
و بندگان وایسرای و لیڈی صاحبه ببالاخانه به کرسی های نقره جلوس فرمودند
و دیگر رؤسا و حکام به بیش و بسیار مقامات خودها گزیدند بعض پنڈتان
مدحیه نظمی بزبان سنسکرت خواندند من بعد خنیاگران با صد عشوه
و ناز و رامشیان هندی نژاد باوازهای دل ربایانه و بهین سازهای ترانه
چنان رقص و سرود آغاز کردند که دلهای تماشائیان را زخمه سازهای

حکومت انگلشیه و چیده شرف یافتگانی چند از اہل اسلام وہنود
دیگر می آراه نبود چنانچه از اہل اسلام جز راقم این کتاب که مبذول
مراحم اہالی این سلطنت عالیست و عالیجناب تمجد انتساب جناب
شاہزاده غلام محمد صاحب دیگری شریک این فرخنده محفل نگشته و بتاریخ
سی ام ماه مذکور روز پنجشنبه ہنگام نواخت چہار ساعت مسائی
در میدان قلعه بارگاہی بصد حشمت و جلالت از خیام بسرادقات
بزرگ آراستند اگر قلم حقائق رقم را بتحریر تفصیل حالات اجلاس
آن بارگاه شوکت اساس و ستوری بخشم همانا از اصل مطلب بس احل
دور تر می افتم لہذا انتہا نہایت ایجاز و اختصار بمعرض تحریر و تسطیر
در می آرم مخفی مباد که این اجلاس حشمت و شوکت اساس
صرف از برای عطای بزرگ منصب رئیس و لاو رطبقه اعلای

از یارای تحریر و تقریر بیرون است تعریف و توصیف صنعت سازان
هرچند بیشتر کرده شود نسبت به پرکارهای شان کمتر میباشد بالآخر
جناب شاهزاده و بندگان گرامی شان و ایسرای و لیڈی صاحبه هنگام
نیمه شب با مسرت و شادمانی بدولتسرای گورنری معاودت فرمودند
در بست و نهم ماه مرقوم جناب شاهزاده بلند اراده و جناب نواب گورنر جنرل بهادر
و جناب لیڈی میو صاحبه بعد شام بجلسه نمایش بعض صنایع و فنون
که از طرف اراکین انجمن مذاکره علمیه اسلامیه بمقام نونهال ترتیب یافته بود
قدم رنجه فرمودند و از رؤسای هندوستانی جناب بیگم صاحبه والیه عالیه
بهوپال و جناب مهاراجه صاحب والی الور نیز درین جلسه نمائش شریک
بودند و همین شب در ایوان عالیشان گورنری محفل رقص و سرود
باکمال تکلف منعقد گشت اندرین محفل مینو مشاکل غیر ارباب

حکومت

طلائی برای شاهزاده محتشم وجناب وزیر اعظم بالای تختی پرزیب
وزینت نهاده وباطراف آن برفرشهای مکلف کرسیهای رئیسان
ومهاراجگان وسرداران وعماید جلیل القدر از هر کیش وطبقه
وافسران فوجی وغیره تخمیناً از برای دو هزار کس بترتیب عجیب
جلوه آرایش داده واز هر دو جانب آن خیمه بزرگ اقسام خیام دیگر
تا دور از برای باریابان منصوب وکرسی ها وغیره بالای فرش
بهر یکی ازان مرتب بحسن اسلوب وبجنب آن خیمه های دیگر از بهر
فرود آمدن رئیسان ولارد اعظم وجناب شاهزادهٔ والاحشم
وبندگان دستور معظم وخیمه جواهر خانهٔ شاهی ودیگر متعلقات
جدا جدا اندران بتوزک واحتشام وتکلفات وخوبیهای تمام آراسته
ونشانهای مختلف برای اختصاص وامتیاز پیش هر خیمه بآن لطف وخوبی

ستارهٔ هند با خلعت خاصه و خطاب و القاب آن بجناب شاهزادهٔ

برتر منزلت عالی مرتبت حسب الحکم حضرت ملکهٔ معظمه فرمان فرمای

انگلستان و هندوستان و بادشاه طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند بحسن اهتمام

وزیر اعظم عالیجناب معلی القاب نواب گورنر جنرل بهادر و ویسرای

هند منعقد گردید اندرین اجلاس حشمت اساس سائر رؤسای

دلاور طبقات و رؤسای دلاور اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند

از گورنران و رؤسا و بزرگ حکام و مهاراجگان و افسران

بلند مقام و عماید ذو الاقتدار و دیگر اعزه و اکابر و الاتبار که

درین شهر مجتمع بودند در وقت معین با کر و فر و احتشام تمام

حسب مدارج به اوضاع خودها جمع گردیدند بزرگترین خیام خیمهٔ بارگاه

کرسی

معلی القاب وایسرای بهادر بصدر احاطه استاده بود و بوسط آن دو

طلائی

باشان و احتشام شاهانه که تفصیلش خیلی وقت و فرصت میخواهد
از ایوان گورنری سوار شده اولاً بخیمه که برای فرود آمدن مهیا بود
نزول اجلال فرمودند و بعد ازان سائر رؤسای دلاور
طبقات و رؤسای دلاور اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند
با علم و تمغا و لباس های مخصوصهٔ آن مع مصاحبان و همراهیان جدا جدا
با تکلف و شان حسب مدارج به بزرگ خیمهٔ گورنری گرد آمدند تا آنکه
بندگان شاهزادهٔ کیوان منزلت و عالیجناب وایسرای بلند مرتبت
با توزک و حشمت سلطانی مع مصاحبان خاص با صد عزت و اختصاص
خرامان خرامان رونق افروز خیمه شدند و بالای تخت بر کرسیها
اجلاس فرمودند بعد ازان حسب الحکم معلی القاب وایسرای بهادر
خلعت و علم و تمغای طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند از خیمهٔ جواهر خانه

آویزان که الوان گوناگونش رونق بازار باغ و بهار را یکسر کاسته
فرش بانات از مقام فرودگاه جناب شاهزاده تا خیمه بارگاه گسترده
و افواج پیادگان شاهی و بهادران مرکب بحری جناب
شاهزاده بلند اراده زیب و زینت آن رهگذر را بصف آرائیها
دوبالا کرده الغرض لمولفه بهمچنین با صد شکوه و عز و جاه
شد مرتب آن همایون بارگاه — یک رواقی تازه زیر نه رواق
از سر نو یافت گوئی انطباق — تا که نجم اعظم هندوستان
جلوه افروز و درو با عز و شان — از ساعت دوم بعد نیمروز
باریابان از هر سمت میرسیدند و منصرمان پولیس و ملیٹری
حسب نشان درود هر یکی را بخیمهٔ معینه می نشانیدند تا قریب بساعت
چهارم عالیجناب شاهزاده والاهمم و معلی القاب امیر اعظم وایسرائی بهادر

بادمن

از وفور محبت وخوشنودی مرحمت فرموده‌اند فقط

بعد ازان شلکهای سلامی از بالای فصیل قلعهٔ شاهی سر شد وسکرٹیری

اعظم هند عالیجناب سی هچسن صاحب بهادر بندگان رفیع الشان

جناب شاهزاده را برای مصافحه نزدیک هریکی از رئیسان ولاور اعظم

آن گرامی طبقه بردند و هریکی از ایشان مراتب تعظیم وتکریم بجا آورد

ودرمیان اینهمه اهتمام سرودهای دعائیه از برای عالیجناب ملکهٔ معظمه

وجناب شاهزادهٔ بلند ازاده ووایسرای بهادر بآوازهای شیرین

وسازهای خوش ورنگین سروده میشد بعد فراغ از مصافحه ومراتب

تکریم علم منصب اعلای جناب شاهزاده روبروی حضار بلند گردیده آنگاه

خدمت سکرتری محتشم الیه خطابهای ذیل جناب شاهزاده باواز

بلند خواندند ترجمه اش اینست

بہ تعظیم و احتیاط تمام آوردند و موافق ضابطہ بموجب ایمای

محتشم الیہ دو رئیس دلاور اعظم طبقۂ اعلای ستارۂ ہند آن خلعت

فاخرہ را بر بالای جناب شاہزادہ بلند ارادہ راست کردند

و بعد ازان گلوبند مرصع کہ دران اصل ستارۂ ہند مغرق بجواہر گران بہا

آویزان می باشد امیر اعظم رئیس دلاور نامی طبقہ اعلای گرامی ستارۂ ہند

نائب السلطنۃ معلی القاب وایسرای از دست خود حمائل و از زیب گلوی

جناب شاہزادۂ والاتبار فرمودند و در آنوقت انچہ باعلان از زبان

فیض ترجمان فرمودند ترجمہ اش اینست

من شما را بنام نامی علیا حضرت ملکہ معظمہ و حسب الحکم

حضرت ممدوحہ آن خلعت خاصہ و تمغای اعلی طبقہ ستارۂ ہند

می پوشانم کہ رئیس دلاور اعظم آن طبقہ جناب ملکہ ممدوحہ بھر شما

از

درجه بدرجه بسوی خیمه های خود شان رهگرا شدند وختم این
پرشوکت اجلاس باندازه ساعت پنج بعد نصف النهار گردید فقط
روز جمعه سی [۳۱] ویکم دسمبر عالیجناب شاهزاده باز دید گرامی رئیسان
اقطاع این ملک رونق افروز گردیدند و از محاسن اخلاق
سنیه هریکی را مالامال عنایت ومسرت فرمودند بهمان تاریخ شب هنگام
شگفت محفل از برای رقص وسرور در ایوان گورنری
زیب انعقاد یافت اندرین پرلطف محفل جمله حضراتیکه تشریف
آوروند تبدیل اشکال و لباسها بچنان وضع و انداز کرده بودند
که یکی مر دیگری را بشکل می شناخت درین محفل هم در بروی اغیار بسته بودند
یکم جنوری سنه [۱۸۷۰]ع به کمپنی باغ آنطرف دریای کلکته به
فلنیے فیر یعنی جشن نوروز سال انگریزی که دران بسا ارباب

عالیجناب صاحب اقتدار نامی گرامی شاهزاده الفرڈ ارنسٹ
البرٹ ڈیوک آف سکسنی شاهزاده ساکس گوبرگ گوتها ڈیوک
آف اڈنبرا ارل اف کیٹ ارل اف السٹر رئیس دلاو
طبقه عالیه کارٹر و رئیس ولاور طبقهٔ قدیمه و جلیله تهیل و رئیس
دلاو طبقه ممبار رنسٹ مایکل و سینٹ جارج و رئیس دلاو
اعظم زاید طبقه اعلای ستارهٔ هند و ممبر موسٹ انربل پریوی کونسل
حضرت ملکهٔ معظمه وغیره بعد ازین صدای مبارکباد بلند گشت
و سازهای مرغوب با آهنگ نیکو نواخته شد پسترازین معلی القاب
وایسرای بهادر برخواستند و سکرٹری اعظم محتشم الیه ختم اجلاس را
اعلان فرمودند انگاه جمله باریابان حسب مدارج و شان مرخص شدند
و با نتظام و احتشامیکه رئیسان دلاور اعظم اعلی طبقات آمده بودند

درجه

همراه رکاب فیض انتساب بودند و همان روز آخر وقت اکابر و عمایدِ شهر
و حکام گرامی طبقه هر ملک و دیار و رئیسان و راجگانِ نامدار و
خاتونانِ باوقار بدعوت جناب لیڈی میو صاحبه به بستان سرای کاشانهٔ
گورنری مجتمع گردیدند و وقتِ شب بر وفق آرزوی جناب لارڈ
بشب صاحب خانه شان از انوار مقدم عالیجناب شاهزاده بلنداراده
منور و مفتخر گشت چهارم ماه مذکور وقتِ شب جناب شاهزاده محترم بمرکب
خاصهٔ خود امیر اعظم جناب وایسرای و لیڈی کونٹس میو و دیگر رئیسان
و سائر عمائد و حکام جلیل الشان و راجگان بلند مکان و اعزه و اکابر
شهر را مدعو فرمودند آنچه تکلفات روشنی از گیاس و چراغان
و مصور کردن نقوش گلهای رنگارنگ از فواره های نوع بنوع و دیگر
آرایشها که از هر گونه اسلحه و یراق وغیره و از نگار ربوده بودند کشتی عقل و دانشمندان جهان

اقتدار از اهالی سیف و قلم انگلستان نژاد و عماید و روسا هندوستان

و دیگر بلاد و اکابر و اعاظم هر کیش و طبقه گرومی آیند

و کدبانوان با عزت و شان حکام و بزرگان انگلشیه دران انواع

تکلفها بکار می برند امیر اعظم و شاهزاده محتشم آخر وقت با مصاحبان

تمجد شیم برای سیر و تفرج تشریف قدوم ارزانی داشتند

و آن باغ فرحت فزا را زینت بی اندازه بخشیدند و همان روز

شبانگاه بکاشانه نواب لفٹنٹ گورنر بهادر حسب دعوت

دوباره قدم فرسا شدند و حاضرین محفل را بالطاف و اخلاق نواختند

سوم ماه جنوری وقت اول شاهزاده جلیل القدر و جناب و ایسرای همراه

ریل سواره بشکار و تفرج طرف کاچراپاڑا تشریف بروند

و زنجیر فیل و دیگر سامان و بسی از مصاحبین و اعزه ذیشان

مہاراج دہیراج مہتاب چند بہادر نامور رئیس مقام بردوان فروکش
خواہند شد جناب مہاراجہ محتشم الیہ کہ از بس عالی حوصلہ و تکلف آشنا
ہستند بتقریب تشریف آوری چنین مہمان عالیشان شہر بردوان را
از اسٹیشن تا براج کاشانہ خیلی مزین کردہ بودند و تمام شوارع بزرگ
و در و دیوارہای مکانات سر راہ را از انواع برگ درختان و گلہای
رنگارنگ بکمال لطافت آراستہ و خود بنفس نفیس مع سواران و تورک
و سامان چاشتگاہان برای استقبال شاہزادہ ہمایون فال
تا فرودگاہ ریل قدم رنجہ فرمودند ہمینکہ موکب اقبال عالیجناب شاہزادہ
بلند ارادہ در رسید عالیجناب شاہزادہ بلند ارادہ و مہاراجہ بہادر
بر یک گاڑی مع مصاحبان گزیدہ و دیگر عمائد چیدہ بر گاڑیہای دیگر سوار شدند
و سیر کنان با تجمل و شان براج باڑی رسیدند شلک ہای سلامی از فصیل

بدیدن آن غریق لجه حیرت میگردید و رقص لعبتان رنگین ادا و آهنگ و
سازهای خوش صدا هر لحظه لطفی عجیب می بخشید محفل و اوضاع آنشب و تکلفات
آن بحری کب مدتی یادگار اهل روزگار خواهد ماند کیفیتی که چشم دید و حظی که دلم مستلذ
به آن گردیده زبان و قلم به تقریر و تحریر اندکی از آن عاجز و قاصر است
بتاریخ پنجم ماه مذکور روز چهارشنبه عالیجناب شاهزاده گرامی القاب از فرط
اخلاق بعامه رعایا اجازت بتماشای جهاز بخشیدند و بتاریخ ششم
عالیجناب محتشم الیه در روز بملاحظه شفاخانهای چاندنی بازار و میدیکل کالج
و هنگام شب برای تماشای رقص خانه انگریزی قدم فرسا گشتند صبح آن
بتاریخ هفتم بعزم سیر و سیاحت اقطاع غربی این مملکت وسیع ریل
سواره با چند مصاحب و اکابر حکام عالیمقام رهگرا شدند چون از پیشتر
قرار یافته بود که چند ساعت بقصر عالی راج باڈی جناب

که بدولت سرای جناب مهاراجه بهادر محفل دعوت جناب شاهزادهٔ بلند اراده

حسن انعقاد یافت تمام حکام جلیل الشان وبسا اکابر و رئیسان شریک

آن فرخنده محفل بودند روشنی های اقسام وانواع وآتشبازیهای نو طرز

ایجاد بالوان و اوضاع که استادان آنطرف دیار کمال صناعی خود را از آن

بروی کار آورند سائر مهمانانرا ازبس خوشوقت گردانید وبعد فراغ از اکل و شرب

محفل رقص وسماع گرم گردید عالیجناب شاهزاده بلند اراده تا دیر مشغول

صحبت طرب و انبساط مانده رخصت شدند پستر از آن به شکارگاه تشریف بردند

و دو روز مشغول سیر و شکار همدر انجا بودند بتاریخ بستم جنوری از مقام

لعل سراپیشتر خرامیدند روز دوم تاریخ بست و یکم ماه مذکور موکب اقبال

بمقام آگره رسید در انجا نیز باهتمام حکام و رؤسای بلند نام بسا لوازم

تجمل و شان از سواران و پیادگان و دیگر ساز و سامان بانتظار قدوم میمنت لزوم

گشن ساگر سر شد غرض ساعتی چند جناب شاهزاده بلند اراده بصحبت
مهاراجه بهادر و سیر و تماشای گوناگون تکلفات و نادره کاریهای آنجا
بسر بردند و بعد نا یارشکنی از آنجا نهضت فرمای منازل پیشتر شدند
و در اواسط جنوری ماه محتشم الیه بعد فراغ سیر و شکار
مقامات مالده و دیوان سرا وغیره بمقام راج محل با جناب نواب
گورنر جنرل بهادر که آنجا رونق افروز شده بودند در خورده بتاریخ هفدهم
ماه مذکور به شهر نزهت بهر بنارس رسیدند و تکلفات اسٹیشن ها و راه ها
وغیره ملاحظه کنان با همه تجمل و شان که از پیشتر باهتمام حکام و جناب
مهاراجه صاحب بهادر آنجا آماده بود بمکان جناب صاحب کمشنر بهادر
فرود آمدند کیفیت روشنی و انواع آراستگی شهر که بکمال سلیقه درست
کرده شده بود نیکو ملاحظه فرمودند و خیلی مسرور گردیدند روز دوم

لفٹننٹ گورنر بہادر و بعض دیگر از حکام برتر مقام و رؤسای بلند نام
بعد ملاحظہ روشنی و دیگر تکلفات شہر بمکان مینو نشان روضہ منورہ
تاج گنج رسیدند بسا حکام و خاتونان ذی احتشام و دیگر اکابر و عمائد کہ از بہر
استقبال و پذیرفتگاری آن مہمان جلیل الشان از پیشتر حاضر آمدہ بودند
شرائط تعظیم و تکریم بجا آوردند سپاہیان و اہالی پولیس و حکام فوجی در بدرجہ
ادای مراتب تسلیم کردند دران مکان مینو نشان از برای تفریح و تماشای شاہ بہار آمدہ
بلند ارادہ ہر انچہ داد آرایش و صنعت گری بہا دادہ بودند شرحش بیرون از حد
تحریر و یارای تقریر است ملخص تر اینکہ از بیرون چوک و دروازہ چند
تا اندرون آنمکان مینو نشان ہر در و دیوار و مسجد و روضہ و تمامہ درختان
و طاقہا را بانواع روشنی ہای رنگ برنگ و آئینہ بندی ہا بنوعی آراستہ بودند
کہ جز عالم نور بنظر نمی آمد و چشم تماشائیان بدیدن آن محو حیرت میشد

جناب شاهزاده بلند اراده اماده بود حالیجناب رفعت مآب نواب رام پور

و دیگر بسیار راجگان ذی شان و روسای عالی دودمان تا مقام اسٹیشن باستقبال

آن همایون فال پرداختند آرائش طرق و شوارع شهر علی الخصوص نمایش

دروازه های هر قوم و فریق جدا جدا که در رهگذر بصنایع و تراکیب نو بست کرده

و حروف و عبارت مبارکبادی بالسنه مختلفه از گلکاری هایش بر آورده بودند

طرفه لطفی میداد شبانگاه که بانواع روشنی هر در و دیوار و شوارع

و اشجار شهر پر ضیا گشت کاری شگفت تر ان بود که بهر دو کناره شارع

بر بزرک چوتره های مزین بانواع فروش رنگین خنیاگران نازنین و

رقاصان مه جبین بهر سمت سرگرم رقص و سرود بودند و بحرکات دل آویز

و نغمات شورش انگیز در هر رهگذری دلهای تماشائیان می ربودند

بست و دوم جنوری پاره از شب گذشته جناب شاهزاده بلند اراده بانو آب ۲۲

بار نبود پنجم فروری ماه عالیجناب شاهزاده بلند اراده آخر وقت بشهر
نزهت بهر دهلی رسیدند شلکهای سلامی از مقام سلیم گڈه سر شد
و نیز عساکر انگلستانی و هندوستانی رسم سلامی بجا آوردند رئیسان
گرامی و حکام نامی آنجا و دیگر مقامات که به توزک و شان بهر استقبال و
تعظیم جناب شاهزاده بلند اراده در مقام ریل گرد آمده بودند همگنان
سر تسلیم خم کردند هنگام جناب شاهزاده محتشم الیه بر گاڑی شش اسپه
با چیف کمشنر بهادر سوار شدند جماعه سواران پس و پیش جوق جوق
همراه بود حکام بلند مقام و اهالی پولیس بسر گرمی اهتمام شتافتند و مایه شرف
همرکابی دریافتند شبانگاه بعد ساعت دهم جناب شاهزاده با کمشنر بهادر
و دیگر چند حکام فیل سواره از راه لاهوری دروازه بشهر جلوه افروز شدند
و تازه تکلفات روشنی و آرایش ملاحظه کنان از مقامات

و در میان باغ شامیانه بود پر تکلف مخمل پوش زر دوز با چوبهای خوشنما کار

نقره و طلا ایستاده و اندرونش که بانواع قنادیل خوش وضع و رنگین و فرشهای

زرین مزین بود و کرسی طلاکار زرنگار و دیگر کرسیهای مخمل پوش

و ساده بغایت حسن ترتیب نهاده یک جانبش سازنوازان انگریزی و

هندوستانی با سازهای عجیب نغمه انگیز بودند و مسرت بر مسرت می افزودند

و جانب دیگر قمقمه های روشن هزاران هزار بالوان بیشمار بر روی آب جاری

بنظر در می آمد تو گوئی از کثرت آن قمقمه ها که کواکب آسا منتشر بودند دریا همه

چشمه نور بود و امتدادش با کهکشان فلک همچشمی ها می نمود و آن روی دریا

اقسام قلعه های آتشبازی درست کرده بودند و نادر صنعتها اندران

بکار برده القصه چشم تماشائیان بهر سو می شتافت و در هر جای طرفه تماشای

می یافت اندرین تماشاگاه جز امرای نامی و حکام گرامی دیگر مردم عوام را بپاس ازدحام

بار نبود

اکابر و اعاظم انڈیا رو دیگر رؤسای ذی وقار که حسب مدارج خود ها تا مقام
اسٹیشن باهمه عزت و احتشام و شان و شوکت تمام جلوه افروز بودند
مرتبه بمرتبه از شرف مصافحه و همکلامی و همرکابی مشرف گشتند شاهزادهٔ
بلند اراده بعد تنشیط خاطر بملاقات عمائد و رؤسا و مشاهده مکانات لایق
سیر و تماشا مثل شمن برج و سماده مهاراجه رنجیت سنگهه و مسجد شاهی وغیره
عمارات نادرهٔ آنجا امرت سر و سهارنپور و دیگر بسا جاهای خوب و مرغوب را
تفرج کنان هفتهم روز مرور بکانپور فرمودند و همانروز آخر وقت
با مصاحبین مکرمت قرین متوجه شهر لکهنو گشتند آنجا مکان اسٹیشن را از اندرون
تا بیرون بانواع گلها وغیره سامان آرایش خیلی مزین کرده بودند و از چبوتره تا حد زینه
فرش بانات سرخ بود و شاهزادگان والا دودمان و مهاراجگان و رئیسان
و تعلقداران و دیگر اکابر شهر و حکام بلند نام بمعیت و اتفاق صاحب چیف کمشنر بهادر

چوک و دریبه گذشته روبروی مسجد جامع فرود آمدند و بدالان
متصل دروازه شرقی که مزین بانواع شیشه آلات و آئینه ها بود دقیقه چند
قیام فرموده بعد تماشای آتشبازیهای هندوستانی که بکمال صنعت
ساخته شده بود از راه دیگر تماشاکنان رونق افروز فرودگاه گردیدند
هفتم ماه در آنجا بارگاهی ترتیب یافت و سائی نامی امراء و عمائد گرامی
و اکابر حکام ذی عزو تبار و معززین رعایای آندیار اندران جمع آمدند و مشرف
بملازمت گشتند بتاریخ نهم فروری جناب شاهزاده بلند اراده بمقام لاهور
رسیدند مراتب استقبال و پذیرفتگی بیشتر از بیشتر بتقدیم رسید حکام والا مقام
و مهاراجگان عالیشان و سرداران بلند مکان همچو والاشان گرامی پایگاه
مهاراجه بهادر حکمران جمّو و کشمیر و راجه راجگان مهاراجه کپورتله و مهاراجه
اجین و نوابصاحب رئیس بهاول پور و مهاراجه نابها و والی لیرکوتله و غیره

آنجا نیز بتقدیم سلامی و نواختن ساز های شادکامی ادای اسم تعظیم و تکریم نمود صباح
روز دوم جناب شاهزاده بلند اراده با چیف کمشنر بهادر و همراهیان معزز برای ملاحظه امام باڑه
و دیگر مکانات بقلعه مچهی بهون تشریف ارزانی داشتند آنجا باز شلک سلامی شد و همانروز
شاهزادگان و راجگان و دیگر معززان آنملک بهر ملازمت جمع آمدند و
بکمال مسرت و خوشدلی ها شرف اندوز شدند آخر وقت محتشم الیه
با چیف کمشنر بهادر و بعض حکام بلند نام دیگر به سیر بیلی گارد رونق افزا گشتند
شب هنگام بایوان مینو نشان چتر منزل محفل رقص و سرور و بایوان بارهدری
سخ جلسهٔ اکل و شرب قرار یافت درین جلسه غیر از حکام و شاهزادگان بلند نام
و عمائد گرامی و روسائی نامی دیگری بار یاب نشده روشنی و تکلفات آن ایوان و
رفیع الشان نیز مدتی یادگار اهل روزگار خواهد ماند نوزدهم ماه صنائع و
دستکاری های صناعان آنملک بملاحظه گذشت از انجمله باریک صنعتی های

بهر حال پیر فتنگاری از قبل در مقام اسٹیشن انتظار قدوم شاهزاده بلند اراده
داشتند و بیرون اسٹیشن سپاهیان و سواران و لاتی و هندوستانی مع توپخانه
و ساز نوازان یگانه بکمال حسن قرینه جابجا صف آرا بودند بعد ساعت پنجم
آخر روز که سواری شاهزاده بلند اراده رسید جناب چیف کمشنر بهادر محتشم الیه را
بغایت اعزاز و توقیر از گردون ریل فرود آوردند و تقریب ملازمت یکی
از حکام و شاهزادگان والاشان و رؤسا و راجگان هندوستان چین بجبهت قرین
کردند شلک سلامی بفور و رود مسعود سرشد ساز نوازان سازهای
شادمانی نواختند عسکریان با دای مراتب تسلیم پرداختند القصه جناب
شاهزاده بلند اراده از انجا بر گردون چهار اسپه سوار شده با همه شوکت و
شان خسروانه زینت افزای ایوان حیات بخش گردیدند دیگر جماعت سپاهیان
و ساز نوازان که بر در آن ایوان رفیع الشان منتظر قدوم میمنت لزوم بود

انجام

بتناول اغذیه لذیذه انگریزی و هندوستانی و انواع حلویات پر ذائقه

وخوشگوار مراتب منت ابر جان میزبانان بیش از بیش افزودند و

بتاریخ بست و دوم فروری جناب شاهزاده بلند اراده بطرف سیتاپور رونق افزا

گشتند و یکروز قیام در آنجا فرموده روز دوم بشکار و تفرج سبزه زار گذرانیدند

بتاریخ بست و پنجم موکب اقبال آن همایون فال بعلاقه مقام گونده رسید و

بیست و ششم سرحد ملک نیپال خیمه گاه آن عالی دستگاه گردید و اینجا با سر جنگ بهادر

که دستور بزرگ و منتظم سائر امور ملکی علاقه نیپال میباشد ملاقات شد مراسم تکریم

مهمان پذیر بیا به بهین آئین موجودی گشت فردای آن روز از اول وقت جناب محتشم الیه

باتفاق میزبان والاشان مصروف شکار فیل و هزبر اندران دشت ماندند بالاخر

بعد فراغ از سیر و شکار بتاریخ پنجم ماه مارچ شام هنگام بار دیگر لکهنو مرا فرموده زیب افزای

ایوان حیات بخش گشتند شلکهای سلامی موافق آداب و انه بار دگر سر شده روز دوم آن

ظلال و کاسه گران که ظروف و اشجار و اثمار را بکمال خوبی و لطافت

بنوعی ساخته بودند که نقل با همه رگ و ریشه و باریکی با تفاوت سرمو

از اصل نداشت پسندیده تر آمد آخر روز جهت تماشای مسابقت اسپان

تشریف بمعسکر بردند و بنارسی باغ را ملاحظه کنان معاودت ازانجا فرمودند

شب بدعوت تعلقداران و رئیسان معزز رونق افروز قیصر باغ گشتند

تمام شوارع و در و دیوار مکانات از کثرت چراغان عجب عالمی داشت

روبروی باغ سامان روشنی بکثرت بود تمام زمین از فرش قالین رنگ گلهای رنگین

مینمود همینکه قدم شاهزاده بلند اراده از گردون بسر آن گلزمین نور را

فرود آمد آتشبازان گلوله های آتشبازی بکمال صنعت سازی کردند

و مراتب تسلیم بجا آوردند محتشم الیه اول ملاحظه انواع روشنی و آتشبازی ها که

بهر جا و هر سمت بطرحی تازه و وضع نادر ساخته شده بود فرمودند پس

در اسٹیشن آنجا بمعیت نواب گورنر بہادر از پیشتر برای پذیرفتگاری

چشم براه داشته بودند بجرد ورود مسعود محتشم الیه جمله عمائد و روسای

گرامی مقارن شلک سلامی بتقدیم مراسم تکریم پرداختند و همینکه سواری

آن رونق حدیقهٔ شهریاری از اسٹیشن برآمد عسکریان که دسته دسته صفها

بیرون اسٹیشن بسته بودند قواعد سلامی از هر دو سمت موواساختند الحاصل

شاهزادهٔ بلند اراده با همه کرّ و فر شاهانه از مقام اسٹیشن سوار شده بپایهٔ اجلاس

نزول اجلال فرمودند شب دوم آن در شهر ممبئی شوارع و مکانات را بانواع شیشه آلات

و اقسام روشنی ها مزین و پرضیا کرده بودند و گوناگون تکلفات در نمائش آتشبازیها

بکار برده تو گوئی هر کوچه و بازار شرقستان انوار بود و هر در و دیوار پر نقش و نگار

بوالعجبهای تماشائیان را بهر نظر زیاده تر می افزود و هر چند بروفق آنچه

از روی تحریر بعض منهیان و وقائع نگاران روشن میگردد رونق و آرائش

بعد استراحت و آرام آخر وقت راه کانپور گرفتند و ساعتی در آنجا توقف فرموده باز
سوار گردون ریل گشتند تا آنکه بتاریخ هفتم در مقام جبلپور مرور سراپا سرور را نمودند
و همان روز بعد یکدو ساعت رایت بانصرت معلی القاب نایب السلطنة نواب گورنر
جنرل بهادر نیز در آنجا رسید من بعد مراسم کشایش و اجرای گردون ریل نو ساخته بعمل آمد
بتاریخ هشتم برای سیر و تفرج بالای کوه سنگ مرمر قدم فرسا گشتند و با نایب عظمت گرامی
القاب جناب نواب مختار الملک سالار جنگ بهادر کی سی اس آئی و مهاراجه هولکر و
مهاراجه پتیاله که از پیشتر بخواهش دیدار شاهزاده کامگار چشم براه انتظار میداشتند
دوچار گردیده بصرف وفور اخلاق و اشفاق هر یکی را مالامال بهجت و مسرت فرمودند
بعد نواخت دو ساعت میانی باهمراهیان از آنجا پیشتر خرامیدند یازدهم ۱۱ مارچ روز آدینه
آخر وقت جلوه افروز معموره بمبئی گردیدند بسا حکام بلند مقام و افسران دفاتر
و عساکر و راجگان عالیشان و دیگر عمائد و رئیسان که زائد از یکهزار بشمار خواهند بوده

در کشتی

خوشنودی شاهزاده بلند اراده گشت زان پس پنج روز دیگر شاهزاده
بلند اراده اندران معموره قیام ورزیدند تا آنکه بعد ملاحظه
سترگ عمارات و باغات و اسکولها و شفاخانه ها و دیگر مقامات لائق
سیر و تماشا و ملاقات بازدید روسا و اشتراک مجالس دعوت و محافل
رقص و سماع و تفرج آرائش های بحری اکب بانواع و اوضاع بجدیهم
مارچ روز جمعه بقصد شهر مدراس نهضت فرمای جانب بی پور گشتند
دولتمندان طرف ممبئی بتقریب میمنت قریب این ورود مسعود طرح
بنای مکانی برای جهازیان انگلستانی نزاد بنام نامی شاهزاده والانهاد انداختند
و به سیلرس هوم موسومش ساخته اند و نیز از بل داود ساسون که از مهین تاجران
یهودی کیش می باشد مبلغ لک روپیه از برای بنای اسکولی بجهت تذکار شاهزاده
والاتبار داده است آن هردو بنا تا مرور دهور بر عرصه روزگار از شاهزاده والاتبار

روشنی و تکلفات آنجا نسبت برونق و آرائش روشنی و تکلفات دعوت
مقام سات تالاب کلکته البته انحطاطی داشت با اینهم آن رونق و
آرائش شایان هرگونه ستائش بجای خود بود بلکه بمقتضای آنکه هر گلی را
رنگ و بوی دیگر است رونق و آرائش هر دو جا از نظر اندازه شناس بلطفی خاص میتوان شود
و زیاده تر تکلف در ایوان گوزنری آنجا آن بود که بر سائر روشهای آبستانش
قالین های ولایتی و بانات رنگارنگ گسترده و ازان فروش منقش و رنگین نگین
در هر روشی تازه نوبهاری و طرفه گلزاری بجلوه نمایش در آورده بودند همدران روز
حکام جلیل المراتب و عمائد و رؤسای والامناقب ستائشنامه بحضور شاهزادهٔ
محتشم الیه گذرانیدند و روز دوشش تهنیت نامه خاصه جداگانه از طرف دیگر
رؤسای بلند نام هنود و اهل اسلام که از جوانب و اکناف درین خجسته تقریب
رونق افروز معموره ممبئی گردیده بودند گذشت و موجب مزید مسرت و

گلستان دولت واقبال را رونق بخش روان جوبار روزگار داد
وبظل عاطفت جناب ملکۀ محتشمه باهمه حفظ از سرد و گرم دور دوا
جمله مقاصد و مرادات بر آر و از انجا که نظم بعد از نثر بسان
لقمۀ شیرین بعد تناول غذای نمکین خیلی لذت افزای ذائقه چشان
مائده معانی میباشد بنابران شعری چند بوصف آن نونهال
ریاض اقبال و گل نوخاستۀ گلبن جاه و جلال با اولین کیفیت
ورود مسعود که شامگاهان بود از برای تفریح خواطر احباب
لطائف آشنا عجالة‌ً ضمیمۀ این و ریقات لطافت سمات
کردم و از دل خامه بزبان نامه سپردم

لمولفہ

طرفه شامی سواد وین حور	وه چه ظلمت نقاب عارض نور

یادگار خواهد ماند مهاراجه ذی وقار گائیکوار از علو همت باعانت دو لک روپیه
اشتراک در تعمیر سیلرس هوم فرمودند و هنگام رونق افروزی جناب شاهزادهٔ
بلند اراده در کنپ گائیکوار یک قبضهٔ شمشیر مرصع و آبدار و یک قمیص جواهرنگار
پیشکش نمودند بست و دوم مارچ وقت صبح رایت اقبال شاهزادهٔ
همایون فال رونق افروز بلدهٔ مدراس گردید حکام و روسای آنجا هرگونه
مراتب تعظیم و پذیرفتگاری بجا آوردند و در روشنی و آرائش شهر و اهتمام
دعوت خیلی تکلفات بکار بردند محتشم الیه پنج روز اندران بلده مشغول
سیر و تفرج و بذل اخلاق و اشفاق بر اهالی آن حوالی مانده با تمام مسرت و
خوشنودی از خدمتگذاری های اخلاص کیشانهٔ رعایای اپا انقیاد هندوستان
بلاد بتاریخ بست و هفتم مارچ روز یکشنبه بر مرکب گلیشیا سوار شدند
و بادبان عزیمت بسوی وطن مالوف بر داشتند ایزد متعال آن سرو

مهر سیما و آسمان جاهی — برج جاه و جلال را ماهی

گوهر افسر جهانبانی — بینشش افزای چشم سلطانی

کشور هند را سر و سردار — باج گیران ملک و باج گزار

سرفرازان و شهریارانش — حکمرانان و تاجدارانش

همگنان ایستاده دست بسر — پیش شهزادهٔ بلند گهر

وز نوئینان چه مسلم و چه هنود — سر تسلیم هر یکی خم بود

دیده ها محو روی زیبایش — روی دلها بسوی سیمایش

ماهروئیکه با کمال جمال — رویش آئینهٔ جمال کمال

اختر برج آسمان جاهی — صیت جاهش ز ماه تا ماهی

نتوان وصف مرکبش گفتن — نیست ممکن مر این گهر سفتن

آسمانی برفعت و رفتار — کوه قافی دم سکون و قرار

مطلع صبح عید نوروزی — در نظرها بجلوه افروزی

گر برنگینی خود افزاید — گونه سُرخ تیره بنماید

صبح دلکش که دلکشا شامی — زلف مشکین بروی گلفامی

چون شب قدر نورزا شامی — چشم دل را چو توتیا شامی

توتیائی که نور ازو زاید — تیره ابریکه برق بنماید

بود هر کس دران مسای سعید — همه تن شوق رویتِ مهِ عید

یعنی از بهر نور دیدهٔ شاه — جمله آفاق داشت چشم براه

همه پیر و جوان تمنّائی — بر هش از پی جبین سائی

بهرِ نظارهٔ رخش چون شمع — شکل پروانه بود خلقی جمع

حبذا شه نژاد فرخ فر — ڈیوک ایڈنبرا خجسته سیر

مطلع آفتاب جاه و جلال — مشرق صبح دولت و اقبال

تا سزد انقلاب را گردون	دولت و عمر هر دو باد فزون
همچنین تا بقای گردش ماه	باد تابنده نجم شوکت شاه

بارگاهش بمین دانش و داد
خاور آفتاب دولت باد

ذکر تشریف آوری امیر الامرا شجاع الدوله مختار الملک نواب سید تراب علیخان سر سالار جنگ بهادر کی سی اس آی مدار المهام ریاست حیدر آباد فرخنده بنیاد

از انجاکه اصل باعث قدوم مسرت لزوم جناب سر سالار جنگ بهادر درین شهر نزهت بهر همین رونق افروزی عالیجناب شاهزادهٔ بلند اراده بکشور فسیح الارجاء هند بوده است

نازنین پیکری بشکل پری	خوش خرام آنچنانکه کبک دری
داشت در هر قدم هزار انداز	همه تن ناز بود آن طناز
حبذا مرکب همایون فال	حبذا راکب بلند اقبال
درة التاج عزت و توقیر	پور شاهنشه سپهر سریر
بادشاه جهان و فخر شهان	خسرو تاج بخش و باج ستان
کشور هند را گزین شاهی	اوج انگلنڈ را نکو ماهی
هند و انگلنڈ ازو گلستانی	قالب هر دو ملک را جانی
هر غباریکه از رهش خیزد	سرمه در دینٔ ملک ریزد
دل بفتح بلاد اگر بندد	بر کابش ظفر کمر بندد
یارب این شاهزاده و آن شاه	زینت افزای صدر عزت و جاه
تا جهان است در جهان باشند	شاد و مسرور جاودان باشند

عنان عزیمت سفر بملاقات نائب السلطنت نواب گورنر جنرل
خواه دیگری از عمائد این سلطنت باعز و شوکت منعطف نساخته بود
لله الحمد که درین تقریب میمنت وقتریب افتتاح
دربسته ایاب و ذهاب اعیان آندولت بلند صولت
نیکو منصهٔ ظهور رسید و بضمن آن سر و روی این زمین
بهجت قرین نیز بانوار قدوم میمنت لزوم جناب نواب
سالار جنگ بهادر منور و مفخر گردید اراکین دولت
قوی شوکت انگلشیه چنانکه باید و شاید مراتب مهمان پذیری
بتقدیم رسانیدند و صاحبان سکرتر تا اسٹیشن ریل
باستقبال آن رئیس فرخنده فال پرداختند گاڑیهای چار اسپه
و گارد سواران باڈی گارد باندازه مناسب از طرف گورنمنٹ عالیه

که صرف تمنای لقای شاهزاده محتشم الیه از حیدرآباد فرخنده بنیاد
تا مقام جبلپور تشریف آورده‌اند و بضمن آن مرور سراپا سرور
جناب ممدوح باطراف شرقی هند و این طرف
دیار هم تفرجگاه و تفرجا واقع شد نظر بران شمه
از کیفیت ورود مسعود جناب ممدوح را در خاتمه
ذکر جمیل شاهزاده بلند اراده افزودن و بیان نمودن لازم آمد
مخفی و مستتر مباد که نخستین صاحب اختیار نظم و نسق دولت نظامیه
که باستقبال عظمای دولت عالیه انگلشیه رایت عزیمت برافراشت
جناب نواب سرسالار جنگ بهادراند و الا قبل ازین از مبدء طلوع
نیر سلطنت انگلشیه اندرین مملکت هندیه گاهی احدی
از اصل فرمانروایان یا نایبان ریاست بهیه نظامیه

محتشم الیه بایوان گورنری حُسن ترتیب یافت روز چهارم

اول صبح بحکم جناب نائب السلطنت نمائش قواعد افواج

برای ملاحظه جناب نواب صاحب بهادر مقرر گشت نوابصاحب

مع بعض افسران اسپ سواره برای ملاحظه قواعد تشریف بردند

روز ششم وقت شب در ایوان گورنری محفل رقص و سرود

برای تنشیط خاطر نوابصاحب انعقاد یافت اندرین شش روز

که هنگام قیام کلکته بود جناب نوابصاحب بهادر بسیر و تفرج بعض

کارخانها و جاهای عمده و ملاقات بعض حکام بلند مقام نیز

تشریف بردند روز هفتم اول صبح بر مرکب دخانی سوار شده بطرف

مدراس نهضت فرمودند و از مدراس براه خشکی تشریف فرمای

دار الریاست خواهند گردید وصله الله بالخیر و حفظه عن کل ضیر

برای محتشم الیه بمقام ریل حاضر آمد و بمجرد ورود میمنت آمود هفتده
ضرب توپ از بالای فصیل قلعهٔ فورٹ ولیم سر شد
جناب محتشم الیه بتوزک و احتشام تمام از مقام ریل
سوار شده در کوٹهی واقع مقام بادام تلی که باهتمام کارفرمایان
جناب ممدوح معین و مزین شده بود فرود آمدند روز دوم
اول روز در گورنمنٹ هوس برای ملاقات عالیجناب منزلت مآب
نائب السلطنت و ایسرای بهادر بهمان توزک و احتشام تشریف بردند
سلامی فوج بمجرد ورود دران ایوان بعمل آمد و شلکهای سلامی
توپ اول و آخر ملاقات سر گردید روز سوم جناب نواب
گورنر جنرل بهادر برای ملاقات بازدید بفرودگاه آن والاجاه
قدم رنجه فرمودند و همان روز وقت شب جلسهٔ دعوت

محتشم الیه

کشاف حقائق معانی — غوّاص محیط نکته دانی

مفتاح در خزانهٔ جود — رسّام نگارخانهٔ جود

مستجمع هر چهار اخلاق — ممدوح بچار سوی آفاق

مشمول فیوض لایزالی — مجموع مفاخر و معالی

در ملک شرف خجسته شاهی — بر فرق زد انشش کلاهی

تاجش سر اوج عرش سوده — گوی از سر مهر و مه ربوده

خورشید که یافت بر فلک جا — بر خاک درش نهاده سیما

گردون بمراد اوست گردان — چون گوی باختیار چوگان

در ظل حمایتش جهانی — دارد ز بلای غم امانی

یک نقطه ز کلک فیض او بس — در هندسهٔ عروج صد کس

طبعش ز بهار دلربا تر — خلقش ز نسیم جانفزا تر

راقم کتاب اول در شب دعوت نواب صاحب که بایوان
گورنمنتی شده بود بتقریب بعض حکام ذی احتشام مستفید خدمت
باعظمت محتشم الیه گردید و ثانیاً بمحل فرودگاه آن والاجاه
و ثالثاً باز بایوان رفیع الشان گورنری مشرف بمجالست شد
شرح اوصاف و اخلاق آن یگانهٔ آفاق نه یارای بیان این
می آید
قاصر اللسان است لهذا از تنگی مجال مقال به این چند اشعار اختصار نمود

لمؤلفه

یکتا گهر خزانهٔ دهر	در خلق و کرم یگانهٔ دهر
دانای رموز ملکداری	شایان سریر شهریاری
مرآت جمال اهل بینش	معیار کمال آفرینش
گلگونهٔ روی نیکخوئی	صهبای سبوی نیکخوئی

دومین بهره در ذکر حسب و نسب مؤلف از ابتدای احوال خود با دیگر متعلقات آن

برضمائر ارباب بصائر مخفی و محتجب مباد که اعیان خاندان و پیشین بزرگانم
منتسب بگرامی ترین دودمان مفخر جهان و جهانیان والا جناب مصطفوی
یعنی حضرات سادات عظمت آیات موسوی و رضوی و نقوی و زیدی وا ز
مشاهیر و کبرای دار السلام بغداد و نامی بلدهٔ کرمان و بعد ازان از اجلهٔ شرفا
وعظمای اقلیم رشک نعیم هندوستان بوده اند و بافضال ایزد بیهمال از هم
جوهر ذاتی و کمالات صفاتی و ربگذر قدر دانی و جوهرشناسی حکام بلند نام
و سلاطین با عز و احتشام پیشین هنگام یکی بعد دیگری ارتقا بمناصب جلیله و عهدهای
نبیله نموده و نیز باهر گونه قدر و منزلت و عزت و مرتبت هم هنگام تعلق
بشاهی خدمات و هم بروزهای آزادی ازان تعلقات بسر اوقات

حرف از سر لطف گر براند — در دامن سمع دُر فشاند

لفظش بادای حُسن اسلوب — چون شیر و شکر لطیف و مرغوب

وین گشته بدولتش مشید — هم دولت او بدین موید

هر جا که رسید موکب او — اقبال دوید مرحبا گو

بالجمله بهر شرف مباهی است — انموذج قدرت الهی است

یارب بکرم نگاهدارش — ایمن بود از خزان بهارش

توفیق رفیق و یاورش باد
اقبال مطیع و چاکرش باد



تذکاری درین روزگار فانی گذاشتند که با اینهمه مرور دهور نام و نشان آن

برگزیده نیاکان هنوز باسلوب خوب و نهج مرغوب ازان خجسته یادگار ظاهر و

آشکار است اینهمه که گفتم کیفیت اوقات و حالات بزرگان خجسته خصال

بطریق اجمال بود و اید و ن باقتضای موقع وقت گو نه تفصیلی از نام و نشان آن

حضرات ستوده صفات سراپا حسنات بنوک قلم صداقت رقم میسپارم و ذکر مناصب

و خدمات ایشانرا نیز بالاختصار بمعرض عرض و اظهار در می آرم از اجداد م نخستین

حضرت غفران دستگاه قاضی سید نوح موسوی از دار السلام بغداد بهندوستان

بلاد آمدند و طرح اقامت اندرین سرزمین انداختند وجه ترک وطن مالوف

ازبیان بزرگان خود چنان بیاد دارم که مغفور مبرور سید نوح ممدوح بسبب علو دود

و عظمت شانیکه باهمه دانش و فضل و علم و عمل داشتند بگرامی منصب قضای بغداد

که اکنون معروف بعهده ججی اندرینطرف بلاد است کارفرما بودند شهرهٔ

گرانمایۀ خود ها کرده اند و جز باطاعت خداوند ذو الجلال و گرد آوری

فضل و کمال که جوهر ذات انسانی است نه پسندیده روی توجه بزخارف

دنیای دون نیاورده مردانه وار با دل شاد کناره از صحبت این عروس هزار

داماد جسته اند و گاهی چشم از برق و زرق این عیار پرکار نه بسته

و هر انچه که بی تردد و کوشش بکرم رزاق علی الاطلاق میسر آمد بهمان قانع

و شاکر می بودند و از اندیشۀ کمی و زیادتی اسباب معیشت دامن دل را

گاهی بغبار انتشار نه آلودند در هیچ وقت قدم استقامت از چار دیوار

قناعت بیرون نه نهادند و تا قید حیات بتحصیل و تکمیل ذخائر خیر و سعادات

همواره داد شادکامی و نکونامی میدادند و بالآخر از باقیات صالحات یعنی

فرزندان فرخنده شمائل و جاگیر و معاش سیر حاصل که محض از نتائج حسن اعمال

و گزیدگی خصال آن عالی منشان ستوده مآل می باشد خوشتر یادگاری و بهمن

تذکاری

رسیدند و بباعث علم و عمل و دانش و فضلیکه داشتند بچند روز

مرجع اکابر مهین و سرآمد علمای آن سرزمین شدند و بلقب شاه

که ارباب ریاضت و اتقا و اصحاب ولایت و اهتدا را اندرین

سرزمین باشد ملقب شدند چندی برین بر نیامده بود که بسا عظما و عمائد

آنجا بمشاهدهٔ فضل و کمال آن سید گزیده خصال دست ارادت بمبایعی

بیعت دراز کردند و پیر و طریقت آن دانای اسرار حقیقت گردیدند

تا آنکه از حضور سلطان وقت خطاب آن سید والاتبار شیخ المشایخ

قرار یافت و از آنوقت بسببی که گفته آمد اجداد و آبائم یکی بعد دیگری

اندرین دیار بلقب شیخ معروف و مشهور گشتند و ازینکه حضرت

ایشانرا جاه و دولت دنیا پسند خاطر حقیقت مظاهر نبود جاگیرها

بنام نهاد حلیله جلیله و فرزند ارجمند حضرت ایشان از سرکار حشمت اقتدار

نکونامی و داد دهی شان آنطرف عالم را چنان فرا گرفته بود که حاکم آن مقام
در اجرای احکام نسق و انتظام هرگونه زمام اختیار محول بکف اقتدار
آن سید گرامی تبار میداشت ناگاه روزی از اتفاقات روزگار پسر حاکم آنجا با
که باد سطوت پدر زور آور در سر داشت و بتقاضای سن و سال و تمیز نیک از بد
نمیکرد و بداوری گاه آن بزرگوار بگناهی گرفتار آمد ایشان بعد تدارک و تحقیق گناه وی
حسب فتوای شریعت غرا که لازمهٔ منصب قضا بود کیفر کردار بکنارش نهادند حاکم را
که از درد فرزندی شان خود پسندی گزند سنگین ازین واقعهٔ سهمگین بدل رسیده بود
نهان تخم کینه در مزرع سینه کاشت و چون آن سید والا پایگاه ازین ماجرا آگاه
شدند به این گمان که مبادا چشم زخمی از آن ناخداترس عائد حال گردد و گرد ملال بدامن خاطر
نشینند بترک آنهمه منصب و جاه یکباره با خاتون مسماة زینب و فرزند جگربند سید ابوبکر
درین مرز بوم هندوستان بدار السلطنت دهلی که دران روزها خیلی آبادان و مردم خیز بود

ایشان در بہار پر بہار بمحلہ سُوہ مکانی وسیع بہر خود جداگانہ درست کردند

ونام پسر ملا شاہ نور محمد سید شیخ احمد بودہ ایشان دو پسر گذاشتند

اول شاہ شیخ غلام محی الدین دوم شاہ شیخ عطا محی الدین و این ہر دو

بزرگوار بافضال ایزد متعال صاحب اولاد واحفاد شدند شاہ شیخ غلام محی الدین

کہ سلسلہ نسب مولف بایشان وابستہ است خلفی داشتند موسوم به

شیخ محمد رفیع کہ بامسماۃ فہمیدہ دختر قاضی سید محمد ماہ نبیرۂ قاضی معین الدین

ساکن قصبۂ باڑہ علاقہ پٹنہ کدخدا شدند و بہ بعضی خدمات سترگ از

بارگاہ عظمت کارگاہ سلطان الاعظم خاقان المعظم حضرت شاہجہان

بادشاہ غازی فرمانفرمای آن عہد معزز و سرفراز و سکونت گزین

قصبۂ باڑہ بصد عز و امتیاز ماندند و نیز از طرف ناظمان صوبہ بنگالہ

وظیفہ مناسب برای مصارف یومیہ مادام حیات خود می یافتند و از

سریرآرایان باعز و شان و دیگر اراکین و اساطین آنزمان اولاً
بصوبه بهار که بالفعل تحتِ حکومت عالیجناب نواب لفٹنٹ گورنر
ممالک جنت البلاد بنگاله داخل و شامل است مرحمت گردید تا برفع حوائج
ضروری منتسبان و خدمتگذاران و مصارف خانقاه آن سیادت دستگاه
کافی و وافی بوده باشد منت مر خدای پاک راست که هنوز بعضی ازان
همه جاگیرها با وصف انقراض قرون و دهور از میامن برکات بزرگان
خجسته صفات بدست ما موجود است و بنام چک زینب و چک ابابکر
خوانده می شود پس بعد از چندگاه آن سیادت پناه بمقتضای آب و خور
از دار السلطنت دهلی برخاستند و بشهر بهار که دران اوان از غایت آبادی
و خوش فضائی جای دلپذیر و آب و هوایش هر موسم از نهایت اعتدال
بی نظیر بود بنای قیام ریختند نام پسرِ سید شاه ابوبکر ملا شاه نور محمد است

ازینکه زوجه شیخ محمد رفیع مسماة فهمیده از پدر و مادر خود رضوی النسب

اند دختر بلند اختر سید محمد ماه رضوی از بطن مسماة ظریفه دختر

سید سلام الله مخاطب بخانخانان پسر دیوان محمد معظم که دیوان

خانگی شاهزادهٔ کامگار سلطان محمد معظم بهادر شاه

خلف سلطان دین پناه محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی

بودند ایشانرا نیز جاگیری بود باندازهٔ لک دام محاصل مسمیٰ

به تعلقهٔ لاکهو مشتمل بر چند مواضع که بعلاقهٔ مونگیر

تعلق دارد آنهم بلطف خدای بزرگ تا امروز در دست ماست

و برادر دیوان محمد معظم سید حاجی محمد اولاً اتالیق حضرت

سلطان شاه شجاع خلف صاحب قران ثانی شهاب الدین

محمد شاه جهان بادشاه و پس عامل صوبهٔ بهار با کمال احترام

جهت قیام آن والا مقام بقصبه باڑه هنوز آن محله که جای سکونت

وقرار آن بزرگوار بود بنام قاضی معین الدین چک معروف

است وجای پیدائش وبود وباش ما گشته است شیخ محمد رفیع را

دو پسر بودند یکی شیخ وارث علی جدم که خلف شان آسد الدین احمد

معروف به شیخ احمد علی پدر بزرگوار این خاکسار همدرین

قرب زمان برین کهنه خاکدان پشت پا زده جا بجوار

رحمت ایزد منان گرفته اند اللهم اغفر له ولهم

پسر دوم شیخ محب علی که عقبی نگذاشتند اکنون باید دانست

که چنانکه بسلسله آبائی از جانب فرجد خود قاضی سید نوح

مبرور موسوی النسب هستم از جانب جدات وامهات نیز

منسلک بسلسله سادات رضوی ونقوی وزیدی میباشم

وستوده صفات هستند و واضح باد که هرانچه وظائف نقود و
واملاک اراضی بنام جدم شیخ وارث علی مرحوم مبرور
ازطرف سلاطین وحکام پیشین ایام بسبیل دوام معین بود
بعهد دولت برطانیه نیز آن مبالغ روزینه وعلاقجات
زمینداری بدستور بحال وجاری ماند ارباب بست وکشاد این
دولت باد انش و داد بعد ملاحظه فرامین واسناد اولاً
بتاریخ هیجدهم اکتوبر ۱۷۹۷ سنه یکهزار وهفتصد و نود وهفت عیسوی
سند بحالی وظیفه نقد مادام حیات آن والا صفات مرحمت نمودند
وثانیاً بتاریخ هیجدهم ماه مارچ ۱۷۹۸ سنه یکهزار وهفتصد و نود وهشت
عیسوی بعد مرور پنج ماه ازان اجرای جاگیر وزمینداری نه خاص
برای ذات ومادام حیات بلکه بطریق ملکیت ووراثت

ووقار بوده تودیع حیات مستعار کردند پدر دیوان محمد معظم صاحب فضل و
کمال صوفی سید جمال از مشاهیر بلدهٔ کرمان بودند بزرگی
دودمان ایشان از غایت شهرت محتاج بگفتار و تذکار نیست
وهمچنین جده ام مسماة وجیهه زوجهٔ شیخ وارث علی مغفور
دختر سید غلام محمد نقوی از اولاد پیشوای بزرگان دین
ومقتدای ارباب یقین حضرت سید جلال الدین بخاری
علیه الرحمه بودند و مادرم مسماة رحمانی دختر سید رحم علی
پسر سید محمد اسلم زیدی از خانوادهٔ سادات قریهٔ میئیان
میباشند وخسر شیخ محمد رفیع یعنی سید محمد ماه رضوی مبرور را
اولاد و احفاد دیگر نیز بودند که در علاقهٔ ڈهن پوره ضلع
ترهت هنوز بافضال رب ودود موجود و خیلی خوش اوقات

وبریلی بمناصب تحصیلداری همراه جناب لسٹر صاحب حاکم آنجا

سرگرم کارگذار ہیا ماندند و از محاصل خدمات خود نیز آنچه بعد

مصارف پس انداز میگشت به سبب ارزانی هرگونه مایحتاج

دران ایام وهم بوجه حسن انتظام دیگر بعض مواضع و دهات بر معاش

جدّی و آبائی افزودند وکما بیش بعمر چهل و پنج سالگی خدمات و

چاکر ہیا راخیر باد گفته با اولاد و خویشاوندان خوش گذران بخانه

نشستند ولیکن حکام وقت که از وقع و حرمت و هرگونه دیانت

وحقوق خدمت این خاندان نیکو آگاه بودند و ازینکه سر رشته

داری علاقجات و انتظام آن نیز از باستان زمان درهمین

خاندان بوده بهر امر و کار اعتماد کلی داشتند در سال سیزدهم

بر یکهزار و هشتصد عیسوی بعد موقوفی تحصیلداران نظامت نگذاشتند

برای دوام واستمرار منظور و برقرار داشته حکمنامه بحالیش
نیز نافذ فرمودند و والد ماجدم آسد الدین احمد معروف بشیخ
احمد علی تغمده الله بغفرانه در بدو عملداری سرکار حشمت مدار
هنگامیکه عالیجناب مستطاب معلی القاب لارڈ لیک بهادر
بسبب جنگ وجدال با امیر خان وهولکر وگروه بغاوت پژوه
مرهته برای اطفای نائره شر وفساد وتنبیه مخالفان کج نهاد
رونق افروز آنطرف بلاد شده بودند همراه رکاب والاجناب
لارڈ ممدوح بجا آوری گزین خدمات ونظم وسیاست آن
مقامات در آنچنان زمان پرشور که همت ودانش احدی را
دستوری بدان سفر پرخطر نمیداد مورد عواطف فراوان وممتاز
بین الاقران گشتند من بعد چندی بمقامات سنبهل مرادآباد

دو قرص نان که ز گندم بود و یا از جو　　سه تا ز جامه اگر کهنه است آن یا نو
بچار گوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع　　که کس نگوید از ینجا بخیز و آنجا رو
هزار گونه نکوتر به پیشِ ابنِ یمین　　ز فرِ مملکت کیقباد و کیخسرو

آمدم بر سرِ مطلب ولادتم بوطن آبائی قصبهٔ باڑه در محله
قاضی معین الدین چک علاقه پٹنه که عظیم آباد ش هم نامند
بتاریخ هشتم شهر صفر المظفر سال یکهزار و دو صد و بست و پنج هجری
قدسی موافق نیمه ماه مارچ ۱۸۱۰ یکهزار و هشتصد و ده عیسوی روز پنجشنبه بود
سالی چند باوان طفولیت بکنار مهر آزرم والدین بیخبر از
نیک و بد زمانه با همه آسائش پرورش یافتم طرفه ایامی بود و
خوش هنگامی نه از هیچگونه کلفت زمانه کاری و نه از یگانه و بیگانه
آزاری داشتم هنوز یاد آن ایام فرحت انضمام چه خارهای

که ایشان باوجود قوت وتوانائی ازخدمات سرکاری خودرا
برکنار دارند وازمناصب وعهدها نفور بوده اوقات خود
بتعطل وآزادی گذارند وفور عنایت حکام والا مقام درو ادی
رفع این آزادی افتاد وزمام تحصیل رسوم صدارت پرگنه غیاث پور
بکف اقتدار پدرم داد ایشان بدین لحاظ که عمری بمناصب چند
مشمول عواطف دولت انگریزی بودند خشنودی خاطر آقای قدیم را
برآرام وآزادی خود راجح انگاشته سر برخط فرمان نهادند تا آنکه
تغیری نسبت به پیشین بندوبست زمین های میه و لاخراج بتجویز حکام
بالا راه یافت وطرز تازه درباب خزانه وغیره با مالکان سابق
برروی کار آمد فرصت را غنیمت شمردند ودست ازان تعلق
کشیده اوقات عزیز را بنعمت وآسودگی ها بسر می برند آری راست گفته اند

سواد دوا فروختن آتش استعداد بر وز می آوردم وروزها
بسبق خوانی و بحث و تکرار الفاظ و معانی تا شب بسر می بردم
واز ابتدای سن شعور صحبت نیکان و زیرکان را باوقات
فرصت از جمله موهبات عظمی و مغتنمات کبری انگاشتم و از همنشینی جهلا
و مقارنت مردم ناسزا تنفر و اجتناب لازم داشتم و بلا ترغیب و
تحریص احدی بشوق خود در هر مقامیکه خوش آمد از فضل خدا
بتحصیل علم و احراز دانش بجان کوشان بودم و همیشه
گوی سبقت از هم سبقان و حریفان بدارس و آموزشگاها
می ربودم تا این زمان پدر بزرگوارم متکفل حوائجم از خورش و
پوشش و دیگر سائر لوازم و ضروریات بودند مگر هر لحظه
بخاطرم میگذشت که ازین بعد که عقل و تمیز بهم رسیده

رنج واسف که بدل تحسر منزل میخلاند و مشاهده احوال اطفال

چه وشنه های غم که بر گلوی جان پر الم میراند و بقدر وسن قال

چو کم عمری بهم عمری زگلشن شادمی آید مرا بی اختیار ایام طفلی یاد می آید

غرض بعد افزوون ماهی چند بر چار سالگی بموجب رسم این دیار

تکلیف تعلیم دادند چندی گذشته بود که رو بمکتب نهادم

وبشوق تمام که از توفیق حضرت ملک علام داشتم سرگرم

آموزش گشتم یاد دارم که بعد ازان تا بعمر نوزده سالگی کما بیش

تحصیل علوم ضروری وفنون معمولی بمقامات باڑه وعظیم آباد

وپهلواری مشتغل ماندم واز کتب ورسائل مروجه دیار انچه

می بایست نیک آموختم نسخ ضروریه پارسی زبان وهم کتب

چند بعربی لسان برغبت ومحنت یادگرفتم شبها بروشن کردن

خدماتی چند قصب السبق نکونامی بمیدان امتحان برده بودم
وازبسکه هلال اقبالم سریع السیر بمدارج عروج کمال افتاده بود
ترقی خود را اندران خدمات جلد جلد مشاهده می نمودم درهمان اثنا
باصغای شهرهٔ رونق و ترقی شهر نزهت بهر کلکته
که بچارسوی عالم فرا رسیده بود هوای سفر بسرم پیچید تا به سببی
از رهبری بخت ارجمند و یاوری طالع بلند در سال
یکهزار و هشتصد و سی و سه عیسوی بدار الاماره کلکته رسیدم و تفرج کنان
باطراف واکناف این شهر نزهت بهر گردیدم شهری یافتم
دلپذیر و مقامی عدیم النظیر شرح خوبیهایش بیرون از
یارای زبان این ژولیده بیان است بالجمله داعیه قیام این
جنت البلاد بوا دید کمال خوبیهایش در خاطرم افتاد علی الخصوص

واز تحصیل علم و هنر ضروری گونه فراغی حاصلم گردیده تکیه
بر دولت آبائی خلاف همت و دانائی است باید که از زور
بازوی خود بکسب وجه معاش پردازم و بنمائش جوهر قابلیت
تقربی بحضور حکام والا مقام حاصل سازم و بار خودم بلکه دیگران
هم تا توانم بر ذمت همت خود بگیرم از انجا که
افضال خداوند ذوالجلال شاملِ حال بود در اندک زمانی
نقش آرزویم بر کرسی مراد نشست و تعلق نوکری سرکار بلند اقتدار
چنانکه میخواستم بهمین آئین صورت بست یعنی با واخر سال
یکهزار و هشت صد و بست و نه عیسوی در شهر پٹنه پابند سلسله
چاکری بعدالت دیوانی و بنمائش جوهر قابلیت سرگرم هرگونه
عرق ریزی و قطره فشانی گشتم تا در جزو زمان بانجام خاطر پسند

خدماتی

سر عزت بفلک سودم و ایامی چند همدران خدمت براحت و
آسایش هرچه تماتر بسر نمودم اعزاز و احترام این عهدهٔ جلیله هرانچه
دران وقت بود هنوز از یاد نرفته است که ارکان دولت
بلند صولت برطانیه چگونه مراسم بیش از بیش محبت
و تکریم بتقدیم میرسانیدند خدمت سراپا برکت
عالی نسب والا دودمان گرامی حسب جامع کمالات انسان
عالم بی نظیر دستگیر هرجوان و پیر معدن حلم مخزن علم مظهر
حسنات مصدر برکات مولوی سید کرم حسین خان مرحوم و مغفور متوطن
خجسته مقام بلگرام که از مضافات مملکت اوده است اندران عهد
بعهدهٔ نبیلهٔ سفارت مذکور مامور بودند حقیر بامر سرکار
گردون اقتدار حضرت بادشاه جمجاه نخستین کار نیابت آن سفیر

بزیارت وصحبت اکثری از عمایدو رؤسای اینجا زیاده ترمسرت
وخوشحالی ها دستم داد چون فلکم یار و اقبالم مددگار بود بقلاوزی
بخت حمید و طالع سعید در اندک مایه فرصت بحضور حکام وقت
شرف بار و سرمایه عزت و اعتبار حاصل ساختم تا آبیاری
توجهات حکام بلند نام سرسبزی خیابان آرزویم گل کرد و نخل تمنایم
بار مراد آورد آنهمه کارگزاریها که از سر امانت و دیانت به پائین (ظاهر شد ۱۲)
محکمجات دیوانی و دفاتر کلکٹری و فوجداری اضلاع کرده بودم
بکارم آمد و باعث ترقیات روزافزونم بحضور حکام والامقام
شد اولاً بعهده جلیله نیابت سفیر باعز و توقیر بارگاه گردون
کارگاه بدر تابان آسمان حکومت نیر درخشان اوج سلطنت عالیجناب
هلال رکاب حضرت خلد منزل نصیر الدین حیدر بادشاه ملک اوده

مقدمات سرکاری یعنی مقدماتیکه خود سرکار والاتبار احد الفریقین
یا فریق ثالث اندران بوده باشد بعلاقه محکمهٔ خاص کمشنری مقرر گشتم
وقع واعتبار آن عهده نیز به پیشگاه حکام والامقام خیلی بود هر گاه
بعد فوت تگنیل صاحب انقلابی اندران منصب راه یافت
باتفاق آرای صواب انتمای ارباب سوپریم گورنمنت از پیشگاه
معدلت پناه معلی القاب نواب گورنر بهادر برای دیدبانی وتدابیر
مقدمات سرکاری اسپیشل کمشنری باستقلال علاقه بنگاله بمن تعلق گرفت
وحکام قدرشناس بمشاهده کارگزاری ومحنت وراستکاریم
آن عهدهٔ سترگ را کلیتهً برمن گزاشتند بکرم ایزد سبحانه وتعالی شانه
از حسن انتظامش کم بکمال خوبی وخوش اسلوبی سر برزده حکام وعمال
هر دو را خورسند ورضامند داشتم وهر قدر سعی مشکور

باتوقیر وچندی هنگام رخصت جناب ممدوح قایم مقام سفیر بوده
خدمت اصل عهده سفارت بمزید حسن اهتمام سرانجام میداد
پروردگار عالم مولوی صاحب مرحوم را که همواره نظر تفقدات بزرگانه
بمن مبذول میداشتند والحق که بجای عزیزانم می انگاشتند جزای خیر
دهد و اولاد آن مرحوم را بترقیات مدارج روزافزون فایز و کامیاب
دارد و جمله مقاصد و مرادات ایشان برآرد و چون اندران
هنگام بمقتضای عمر و ایام داعیه ترقی جاگزین خاطرم هردم می بود
و قناعت بیکخدمت تازمان دراز خیلی دشوار و ناگوار می نمود
بامید افزایش خدمات و ترقیات باز تعلق بانگریزی سرکار
اختیار نمودم و در سال سی و هشتم بالای یکهزار و هشت صد عیسوی
شانزدهم روز جولای ماه بر منصب نیابت ڈپوٹی سپرنڈنٹ

عهدهٔ وکالت آن سترگ عدالت بذات واحد خود بخوبی بتمام
بانجام میرسانید و مدام رضاجوئی اہالی معامله وخورسندی حکام
بلند نام راشعار و دثار خود ساخته بود و بکردار و گفتار جز راستی
و حق بینی نمیگزید هنگام ترک تعلق از خدمت کمشنری که درسال
یکهزار و هشتصد و پنجاه و پنج اتفاق افتاد آنهمه محنت و دیانت
و راست کاری و نکو شعاریم نه فقط باعث این جمله ترقیات و
نکونامیهای من شد که شرح احوالش می نگارم بلکه اعیان این
دولت بلند صولت را بران آورده بود که اگر اندک خواسته
برای کدام خدمت بیش مزد از خدمات جلیله حکومت و
مانا می آن ظاهر سازم بمراعات حقوقم جائی اندرون صف معززان
نامی و عهده داران گرامی برای من تجویز نمایند ولیکن با اینهمه دانستن

که اندران کار از من بظهور می آمد موجب ازدیاد مسرت و خوشنودی

ایشان و باعث افزونی اعزاز و احترامم همانقدر زیاده تر می شد

و هرگاه این سررشته کمشنری شامل محکمه بزرگ صدر دیوانی گردیدهم

باثنای این تعلق باعتماد قوت و محنت خود و مشاهدهٔ مزید الطاف

و اعطاف حکام والامقام بسال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی

دستوری وکالت بزرگ داوریگاه صدر دیوانی و نظامت کلکته

درخواستم حکام دانش فرجام نه محض از رهگذر عنایت بیغایت که مبذول

حالم داشتند بلکه باضافه دیانت و حسن خدمتم بران که آشکارا بحضور

ایشان بود بلا آزمون و امتحان سند تقرر و دستوری تحریر و تقریر

بمقدمات مرجوعهٔ آن عدالت بمن بخشیدند حقیر بحول و قوة خدای بزرگ

هردو کار یعنی سوال و جواب مقدمات سررشته کمشنری خاص و تحریر و تقریر

ملحوظ داشتم و ادای آداب هواخواهی و دولت اندیشی را مانند بندگان خیرسگال
در هر حال بر خود واجب و لازم انگاشتم و هر خدمتیکه در خور من
پیش آمد بی خواهش مزدی بکمال رغبت و خورسندی بجان و دلش
بجا آوردم بلکه اگر صرفی دران دیدم گاهی از کیسهٔ خود نیز کردم
و برین قول حافظ شیراز علیه الرحمه کاربند شدم ع
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن — که خواجه خود روش بنده پروری داند
غرضکه بافضال خدای بیهمتا آقای حق شناس وادلش داشتم و
نیت خودم راست و درست بود آنچه آرزو کردم در اندک زمان
به بیش ازان منتفع و متمتع گشتم و مایهٔ احترام و آسایش زیاده از خواهش
اندوختم زبانم بسپاس منت یزدان مهربان هر دم
نغمه خوان است و بپایم بشکر ادای نعمت هر نفس جنبان

عزت و منفعت و اعتبار و اشتهاریکه در کار وکالت آن سترگ عدالت حاصل داشتم
نگذاشت که بکدام چاکری خود را پابند کنم و از انجا که
تائیدات ایزد منعام و تلطفات حکام با سنجیدگی کار و پسندیدگی
رفتارم حسن انضمام بوجه تمام داشته رجوع ارباب معاملات
از زمینداران و راجگان باوقار و دیگر عمائد دیار و امصار
از هر کیش و ملت چندان بودی که باوجود رعایت و مروتها که
بابسا از اهالی معاملات بمواقع میکردم مبلغ سنگین افزون
از چشمداشت بوجه مزد واجبی حاصلم میگشت نه پسندیدم که ترک
چنین تعلق گویم و براه دیگر پویم فاما باوصف عدم انسلاک
در سلک چاکران سرکار گردون وقار حقوق نمکخواری و لوازم
اطاعت و فرمانبرداری همواره بسان چاکران بلکه بیش ازان

نمودا

باختیارات مجسٹریٹی اضلاع خمسه آنجا به اوائل اگست ماه سنه یکهزار و
هشتصد و پنجاه و هفت عیسوی مامور فرمودند بافضال ایزد دیده و
اقبال دولت انگلشیه بذل مساعی نموده بدفع آن پرداختم و صورت
امن و اطمینان میان رعایا و حکام بشایسته ترین نهجی پیدا ساختم
حق اینست که اندرین خدمت بسا محن و مشاق برخود گوارا کردم و
به بسا افکار و ترددات بیشمار شب را بروز و روز را بشب
آوردم تا بزودی خارهای خلش از ساحت قلوب حکام و رعایا بناخن
تدبیر چیدم و گلزار امن و عافیت را از دست برد صرصر شرور و فتن
باز خریدم فاما جلدوی اینهمه خدمات باوجود خواهش و اصرار احکام
والا تبار هیچ نگرفتم و گاهی از راه اخلاص کیشی بطریق غرض اندیشی
نرفتم بعد ازین هنگام حکام والا مقام به آنرری مجسٹریٹی دارالاماره کلکته

هنوز مدت دو سال برین احوال نگذشته بود که ناخردمندان
چندین دیار و تنک ظرفان تبه کار باغوای همه گروا و هام و
خیالات بی پا و سر طرفه نائره شر و فساد در اقصای این بلاد
به مارچ ماه سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و هفت عیسوی
بلند کردند و نه صرف باعث خرابی و بربادی خویشتن بلکه سبب
حیرانی و پریشانی جهانی گشتند شرح مجملی از حالات و کیفیات
آن تعلق به بهره سوم دارد از انجا که حکام والا مقام راست کرداری
و نکو شعاری هایم بچندین خدمات و مناصب کوچک و بزرگ بارها
آزموده و مشاهده فرموده بودند اندران ایام شورش و فساد و
هنگام هنگامه آرای های بغاوت پیشگان بدنهاد و مولف را
بهمراهی سامیول صاحب بهادر کمشنر اضلاع پتنه باشتشنت کمشنری

نائب السلطنت و ایسرای نواب لارڈ لارنس گورنر جنرل بہادر

در سال یکہزار و ہشتصد و شصت و چار عیسوی شانزدہم روز ماہ اکتوبر

باعطای سند خطاب خانی و بہادری و ارشاد بسا کلمات تحسین و آفرین

سر عزتم را بمجمع عام و حضوری بسیاری از راجگان و مہاراجگان

بلند نام و رئیسان ذی احتشام براوج فلک رسانیدند و از دیگر

بسا طرق تشریف و احترام باعلان تمام اعزاز بر اعزازم بخشیدند

ترجمہ سند خطاب خانی و بہادری کہ از طرف

لازم الشرف بندگان نواب مستطاب معلی القاب وایسرای

گورنر جنرل بہادر بالقابہ در مقام مظفرپور بموقعِ سطوت رعنا و حشمت شیدہ

ازانجا کہ تحریر نواب لفٹننٹ گورنر بہادر بنگالہ در باب خطاب خانی

و بہادری بنام ایشان بسفارش رسیدہ لاجرم اینجانب از رہگذر

سرفرازم کردند و زمام حکومت اینجا بدستم سپردند و همچنین عهدهٔ
میونی سپل کمشنری شهر کلکته یعنی تدارک و اجرای امور آرائش و درستی
این شهر و حفظ صحت و اعتدال آب و هوا اندران بتدابیر و کنکاش
با دیگر حکام و کار فرمایان بانضمام جستیس آف دی پیس آنجا
مفوضم ساختند سپس از غایت الطاف و عنایت به سترگ منصب
ممبری کونسل گورنمنٹ بنگاله ام از برای درستی و اجرای گونه قوانین
مملکت و اصلاح ملک و رعایا برگزیدند و بنواختند بفضل خداوند کارساز
این بزرگتر خدمت را نیز تا عرصه سه سال کماینبغی باحسن وجوه چنانکه
می بایست بانجام رسانیدم و مورد مراحم و تلطفات های این سلطنت عالی
بیشتر از پیشتر گشتم من بعد عالیجناب مستطاب نواب سر سیسیل بیدن لفتننٹ
گورنر بنگاله حسب فرمان واجب الاذعان بندگان عالیجناب حشمت و ابهت مآب

گورنمنٹ انڈیا آپکو از طرف سرکار دیتی ہین یہ سند جو مایۂ فخر و
مباہات بین الاقران ہی خاصۃً اوس حسن انتظام اور تائید حکام
کی عوض مین از طرف سرکار دولتمدار عنایت ہوتی ہی جسکو
آپ ۱۸۵۷ عیسوی کی ویسی وقت مین کہ جب چند اسباب سی
جنکی تصریح اسوقت ضرور نہین ہی مابین سرکار عالیشان اور
رعایای ہندوستان کی تخیلات بی اعتمادی واقع ہوگئی تہی
عمل مین لائی اور آپ اپنی خوشی سی اپنا بہت نقصان اوٹہا کر
اور لوگون کی طعن و تشنیع کو گوارا کر کر فقط بغرض تشئید
ارکان امن و امان و استحکام مبانی خیرسگالی و اطمینان
معین و مددگار سرکار اور فلاح جوئی ہر صغار و کبار رہی
جسکی تفصیل اور تشریح سامیول صاحب کمشنر کی عبارت و

بکمال خورسندی و رضامندی خطاب خانی و بهادری بقید حیات باینشان عطا فرمودیم

مرقوم تاریخ ششم ماه اکتوبر سنه ۱۸۶۴ عیسوی

ترجمه بیان فیض ترجمان جناب منزلت مآب
نواب لفٹننٹ گورنر بهادر که بتاریخ نوزدهم جنوری
سنه یکهزار و هشتصد و شصت و پنج عیسوی بدربار
عام مقام مظفرپور ضلع ترهٹ هنگام تفویض
سند خطاب از زبان گوهرفشان بفصاحت تمام اعلام فرمودند

هم کمال خوشی سی اس جماعت حضار اور آپکی همدیار لوگونکی روبرو
اس مسرت افزا کام کو انجام دیتی هین یعنی سند خطاب عزت افزای
خانی و بهادری کو عوض آپکی حسن خدمت اور تائید سرکار کی مزین
بدستخط جناب نواب گورنر جنرل بهادر نائب مناب ملکه معظمه و مهر دفتر

مقدره خاصه حاضر و موجود میگردد بر جمله کائنات
وسائر مخلوقات از جمله واجبات و مفترضات است همچنان
بجاآوری شکر خداوندان مجازی و وسائل عالم کارسازی
که عبارت از ملوک و سلاطین باشد از قبیل فرائض و متحتمات
بیما فراوان سپاسداری و شکرگزاری جناب ملکه معظمه ام السلطنتها
که مملکت هند و انگلنڈ زیرنگین شفقت و مرحمت آگین جناب
ویست بعوض عطایا و بخششهای که از انجناب سلطنت ایآب
بهریکی فراخور خدمت وی رسیده و میرسد از گزین لوازم
اطاعت و بهین نتایج شناخت حق نعمت است آسوده گزارش
اینکه هرگونه شرف و تبار و عزت و افتخار که امروز
بصدور فرمان واجب الاذعان بندگان معلی شان عالیجناب

الفاظ سے بخوبی واضح ہی منجملہ اوسکی ایک جملہ یہہ ہی کہ آپ
جو ایک معزز ہندوستانی ہین ویسی شدت ضرورت کی وقت مین
بخواہش خود سرکار کی مدد مین تیار رہی اور جسوقت
جس کام کی آپسی خواہش کی گئی اوسکو آپنی بڑی
سرگرمی اور ہوشیاری اور وفاداری کی ساتھہ انجام دیا
مین اب اس سند کو آپکی ہاتھہ مین دیتا ہون اور امید
رکھتا ہون کہ آپ اس ذریعۂ افتخار اور مایۂ اعتبار سی
ایک عمر دراز تک کامیاب و کامگار رہین

سپاس گزاری از طرف مولف

زانسانکہ اداے سپاس حضرت منعم حقیقے جلت آلائہ باز آی
نعمتہاے اوسبحانہ کہ بزودی خواہ بدرنگ میرسد و در اوقات

مراتب اعزاز و توقیرم را وقتاً بعد وقتٍ و ساعتهً بعد ساعتٍ زیاده
می افزود و ازینجاست که بعنایت عهده های جزیله
آنرری مجسٹریٹی و میونی سپل کمشنری و سررشتهٔ عالیه ممبر
لیجس لیٹو کونسل در هردم بتازه عزتم نواختند و اینک
بشرف خطاب خانی و بهادری که هرآئینه سرمایهٔ عزت واحترام
برای دوام است معززم ساختند پس هر بخشش و نعمتی را ازان
بهزار زبان شکر گزارم و منتهای فراوان ازان جزائل نعما و
فضائل آلا برخود دارم و اکنون بخدمت جمله ساکنین این
مملکت وسیع اندرز مخلصانهٔ من آنست که هرکس که براه خیرخواهی
این سلطنت دوران عدت شتافت پیرایهٔ دولت و
عزت یافت و آنکه پا براه غدر و بدخواهی نهاد سرمایهٔ جان و مال

نواب حشمت مآب وایسرای و گورنر جنرل بهادر دام اقباله
و گوهر افشانی زبان فیض ترجمان جناب مکرمت انتساب نواب
لفتننٹ گورنر بهادر دام اجلاله حاصل و واصل باین هیچمیرز گشته
بر هر صغیر و کبیر و برنا و پیر نیکو واضح و لائح همانا این گرامی صله
حسن خدمت و وفا شعاریهای دیرینه ام بمین عنایات حکام
والامقام بسبب ابقای نام و اعطای هرگونه عزت و احترام
برای دوام شده است و هرچند که ظهور این بخشش سترگ
و عطای بزرگ بعد مرور چندی از سنین و شهور صورت بسته
لیکن پیداست که حقوق آن خدمتهای دیرینه گاهی از
خواطر نصفت مظاهر حکام معدلت کوش فراموش نبود بلکه
نظر تفقدات خاصهٔ حکام عالیمقام همواره متوجه حالم مانده

بلکه تفحص حالات فتنه برانگیزان همت برگمارید چه اگر خود
قدرت تلافی و مکافات آن نداشته باشید اطلاعش بحضور
حکام والا مقام که موسسان ابنیه امن و انتظام اند غیر محظور
بلکه نهایت ضرور بشرطیکه در خواهش این کار دامن دل را بالوث
بغض و حسد نیالوده از دائره فتوت و انصاف گاهی بیرون نزدید
و بلا سببی مصدر تصدیع و توزیع ناکرده گناهان نشوید فقط
حالا باز بر سر اصل سخن آیم واضح باد که حکام ذی احتشام
بعد ازین همه تشریفها تشریفی دیگر بر بالایم انداختند
یعنی باه می سال یکهزار و هشتصد و شصت و هشت عهده
جلیله انرری مجسٹریٹی ضلع بست و چهار پرگنه
ملحق کلکته بنامم محض از برای ازدیاد اعزاز و احترام مقرر ساختند

خود را بباد داد پس عاقل کسی است که خیر طلبی اولیای این دولت را
ظاهراً و باطناً ملحوظ خاطر دارد و از طرف خیرخواهان این سلطنت
تخم کینه را هرگز بسینهٔ صفا گنجینه خود نکارد و الحق شناختن حقوق
فرازندگانِ رایات امن و امان بر هر ذی شعور ضرور و باختن نرد
مخالفت با بزرگ کرده های خداوند زمین و زمان از اشنع امورات است
و نباید که بظاهر کلماتِ خیرخواهی بزبان رانند و در باطن بفکر
بدخواهی و بداندیشی ها بمانند زیرا که راستکاری باعث رستگاری است
و افعال مکر و زور اگرچه بظاهر لباس آراسته نماید امّا در اندک زمان
حقیقت آن از پرده بیرون افتد و نتیجه اش غیر از خرابی
و بربادی حاصل نه آید صحبت جز با نیکان و خیرخواهان سلطنت
مدارید و از همنشینی با اهل بغی و فساد احتراز واجب انگارید

تا بحصول خدمتی سترگ از حضور شوکت واهبت معمور حضرت
بادشاه جمجاه بصد گونه عز و امتیاز معزز و سرفراز گردیدم وصورت
این ماجرا چنان بود که بعد اقامت چند گاه حضرت بادشاه بحوالی
شهر کلکته ملازمان چند ناحق اندیش از برای تن پروری خویش
بصد گونه حیل و تدابیر دست تصرف در مداخل و مصارف
شاهی دراز کردند و از ان مبلغ لک روپیه برای صرف
جیب خاص از سرکار والا تبار گورنمنٹ بخزانه حضرت
بادشاه جمجاه بهر ماه می رسید بیشتر حصه را در قبض و تصرف
خود می آوردند تا آنکه بر ینهم اکتفا نکرده قریب
کرور روپیه بنام نهاد قرضه خود ذمه بندگان حضرت
قرار دادند و نه صرف بر اینهم آسودند

ونیز برای در آمدن بایوان عظمت بنیان گورنری براهی وزینهٔ
که مخصوص بایاب وذهاب گورنران وارباب کونسل ودیگر حکام
ورؤسای اجل میباشد بتاریخ هفتم جنوری سنه یکهزار وهشتصد و
شصت ونه عهد حکومت معلی القاب عالیجناب رائت انربل
لارد لارنس بهادر گورنر جنرل هند از رهگذر کمال اعزاز وامتیاز
مرخص ومجاز گشتم وهم مخفی مباد که مقارن همین ترقیات وکامیابی ها
روز افزون که آبسال اقبالم بآبیاری افضال ایزد ذو الجلال هردم
نضرتی تازه وخضرتی نو اندازه می پذیرفت وهر زمان طرفه گلی
در چمنستان مرادم می شگفت بتاریخ یازدهم مارچ سنه یکهزار وهشتصد و
شصت وهفت عیسوی حضرت والا مرتبت سکندر سطوت فریدون
حشمت بادشاه جمجاه اوده این هیچمیرز را بدربار دُربار خود طلب فرمودند

سر از اطاعت ولی النعم بر تافتند و بدعوی مبلغ چهل و یک لک و
شصت و شش هزار سه صد و پنجاه و هفت روپیه چهار ده و
نیم آنه بر حضرت بادشاه جمجاه فریاد و نفیر بعدالت
بردند و آن اسناد و اقرار باطله را برای توثیق
و تصدیق دعوی خویش پیش کردند حضرت بادشاه
جمجاه نظر بر دیرینه توسل که اول ازین بدومی درجه سفارت
دولت او دیه منصوب مانده بودم از جمله وکلای نامی
داوریگاه سترگ کلکته برای تفویض خدمت وکالت
و سرانجام سائر مهمات عدالت مُرَجَّحَم داشتند و برگزیدند و بشرف
طلب در حضور عظمت معمور اعزاز و امتیازم بخشیدند هر چند در اولین
هنگام تشریف آوری بندگان معلی هم ایمای از طرف لازم الشرف

بلکه بعضی ازیشان بسان هراول پیشقدمی نموده بقصد
مرافعه روبعدالت نهاوند وخواهان بدنامی
که نصیب اعدای بندگان گرامی باد برای حضرت
والا رتبت گشتند سرآمد این گروه منشی صفدر بود
که بخطاب محمود الدوله لسان السلطان مخاطب گردیده و
بدستگیری مرحمت و عاطفت حضرت بادشاه جمجاه از حضیض خاک
تا اوج فلک الافلاک رسیده کمر همت بتصرفات از همه جهت
تربست و تا مدتی کارش همین بود که افراد حسابات بی اصل را
بهزار گونه هوشیاری مزین بنشان ملاحظه حضرت بادشاه
جمجاه کنانیده استدلالاً باخود نگاه میداشت تا آنکه درین هنگام
حساب حساب عمرش سرآمد پس ماندگانش بعد روزی چند

وجلب تمتعات باہم شریک وانباز وخلیط وہمرازمے بودند

پنہان تخم مخالفتم بدلہا کاشتند وتائید کامیابیم درین مہم اہم

بنوعی منظور نداشتند ونمیخواستند که امریکه تائید این کار رشاہانه

از ہیچ طرف اطلاعی بران حاصلم آید ولیکن بہدایت حضرت

بادشاہ جمجاہ وحمایت بعضی از منتسبان خیرخواہ بعد بسا فکا

وترددات بیحد وشمار سامان کار را درست کردم ووجوہ

دلائل تکذیب وتردید مخالفان بصد جدّ وجہد

فراہم آوردم وچون از مدتی اخبار مدیونی وبدانتظامی

علاقه شاہی درچارسوی عالم اشتہار وانتشار یافته بود

ہمدران اثنا محبت نامه از طرف لازم الشرف

والاجناب معلّی القاب نائب السلطنت نواب

حضرت بادشاه جمجاه بطلبم رفته بود ولیکن اندران وقت به بعض عوائق و
مصالح در اکتساب دولت حضوری غیر از معذوری بدستم نه افتاده
این بار که دومی مرتبه یاد فرمائی آن شهریار بلند اقتدار بود سمعاً وطاعةً
گفته بدرک شرف عتبه بوسی سر افتخار بر فروه آسمان و فرق فرقدان
سودم وبعد مشوره باکرنل هربرت صاحب بهادر اجنت عالیجناب
ابهت وشوکت مآب نواب گورنر جنرل بهادر که از جمله دانشوران خرد پژوه
وصاحبان باعز وشکوه اند بقبول خدمت وکالت حضرت بادشاه جمجاه
عزت وسرفرازی حاصل نمودم وحضرت اقدس واعلی در صحبت تخلیه برجمله
مکنونات خاطر دریا مقاطر شرف اطلاع بخشیدند تا به تنبیه وتکذیب
مخالفان رایت همت برافراشتم وتوجه خاطر خود را از جمله اطراف منعطف نموده
بسر کردن انهمه مهم سترگ بر گماشتم واگرچه سائر مقربان سلطانی وارکین حضرت خاقانی که در اخذ منافع

خاص خود و بعض را باعانت و اتفاق جناب کرنل هربرٹ

صاحب بهادر دید و فهمیده قبل از انقضای

میعاد معین بتصفیه آنهمه حسابات پرداخت و ازان جمله دعاوی

سنگین که کم و بیش بمقدار یک کرور بود بعد دیدن و فهمیدن

بفراوان کوششها حذف و اسقاط بساز وائد کرده و از یک کرور

هفت لک آورده قسط هفت هزار روپیه ماهانه برای ادای

آن مقرر ساخت مشقت و عرق افشانیهای بعض نمکحلالان و

خیرسگالان که موافق حکم حضرت بادشاه جمجاه بمعیت و

اتباع هم درآن وقت کوشیدند خیلی معاضد تم اندرین کار نمود

بالجمله هرانچه از کارنامه هابسرانجام مهام حضرت بادشاه جمجاه

بر منصه ظهور جلوه گر آمد تفصیل آنرا از دیگر کتابم که همدران

گورنر جنرل بهادر بحضور شوکت و ابهت معمور حضرت بادشاه
جمجاه بدین مضمون محبت و مصلحت مشحون رسید که اگر حضرت بادشاه جمجاه
تصفیهٔ جمله معاملات قرضه و نظم و نسق ضروریه بعرصهٔ
شش ماه نخواهند فرمود از برای انتظام آنهمه مهام کارفرمای
بطور کمیشن از پیشگاه اهالی گورنمنت عالی مقرر گردیده
به تنظیم و تنسیق جمله امور ضرور خواهد پرداخت نظر بر آن
حضرت بادشاه جمجاه باقتضای رای عالم آرای خود کار
فصل قضایای جمله قرضخواهان و حسابداران را که
عدم اجرای تقرر کمیشن از طرف گورنمنت عالی مشروط
و منوط بآن بوده نیز بمن مفوض فرمودند این هیچمیرز
فی الفور کاربند حکم محکم شده اکثر حسابات را بذات

مع سه عدد و مرصع جواهر بصله اینهمه نیکو خدمتی ها عنایتم فرمودند

نقل خط صاحب سکرتر اعظم جناب نواب گورنر جنرل بهادر بنام مولف

منشی صاحب مشفق و مهربان دوستان منشی امیر علیخان بهادر سلمه الله تعالی

بعد شرح اشتیاق ملاقات مسرت آیات مشهود خاطر محبت مظاهر

میدارد که چون آن مهربان در انتظام امور حضرت

بادشاه اوده وفور مساعی محنت و همه تن صرف توجه و همت

بکار برده خدمتهای پسندیده بتمامتر دیانت و فطانت

بروی ظهور آورده اند اینمعنی موجب غایت رضامندی و

خرسندی جناب نواب مستطاب معلی القاب نائب السلطنت

گورنر جنرل بهادر دام اقباله گردید لهذا حسب الحکم و ایمای

بیان نگاشته وترتیب داده ونامش وزیرنامه نهاده ام میتوان دریافت
بحمدالله والمنه که جمله کارهای دست بسته ام خیلی مورد
تحسین وآفرین حضرت بادشاه جمجاه وسرکار بلند اقتدار
گورنمنت عالی افتاد واز خوشنودی هردو آقایم نتایج عزت و
ناموری بیشتر از پیشتر دستم داد همین که بمقدمه وارثان منشی صفدر
کارزاری شکستم وآن جمله رخنه های فتور را که سبب تجویز کمیشن
ظفر حاصل کردم ۱۲
شده بود نیک به بستم حضرت اقدس واعلی از وفور
مراحم شاهانه وعواطف خسروانه اعزاز وافتخارم را
بعطای خلعت بست ودو پارچه که اقصی مراتب تشریف
دربار آن خسرو عالی تبار می باشد باضعاف مضاعف
افزودند ونیز اهالی گورنمنت عالی تشریف یازده پارچه

سومین بهره در ذکر کارهای که از مولف
در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و
هفت عیسوی هنگام منصوب بودن
بر عهدهٔ جلیلهٔ اشسٹنٹ کمشنری
نواح عظیم آباد بخصوص دفع مفاسد
باغیان بدنهاد واقع شده

هنگامیکه آتش فتنه گروه شقاوت پژوه لشکریان بدانجام
نکوهیده فرجام به بعض مقامات و اضلاع غربی
هندوستان دیار شعله ور گردید و بدمعاشان چند
ناعاقبت اندیش با ایشان همداستان شده بحیل و
بهانه های بی اصل دست تطاول در اکثر امصار و قری

نوابصاحب ممدوح بمقابله این خدمت رختی از خلعت فاخره

برای آن مهربان تجویز و مرحمت گشته همراه رقیمه هذا

سمت ارسال می پذیرد و بذریعه این رقیمه روداد

تحسین وسپاس بر می گذارد زیاده چه بر طرازد

المرقوم یازدهم جنوری ۱۸۶۹ عیسوی

دستخط ڈبلیو اس سیٹن کار



وهم از اجرای بعض قوانین تشدد آگین که مصلحة در آنچنان
زمان بضرورت حفظ و حراست نفاذ یافته بود شبهها
باکمال تشتت خاطر بروز می آوردند تاآنکه دائره فساد کینه
خواهان بدنهاد کم کم رو بوسعت نهاد و تا حدود و اطراف ٹپنه
جوق جوق از انان پاشنه کوب رسیدند و جابجا بتاخت و
تاراج پرداختند و خلائق را تباه و منتشر ساختند و بدهات و
مفصلات بدمعاشان دیگر فرصت وقت غنیمت شمرده مصدر
فتنه پردازی باشند و بمواضع و قری جابجا آتش زدند بسیا
افسران اضلاع از اهل سیف و قلم تیغ ستم آنان بهزار
حسرت و حرمان جان دادند و زنان و بچگان شان از غایت
بیرحمی نسناسان سیه درون بتیغ قاب فنا افتادند هرچند بجاهائیکه

دراز کردند و باشتهار گوناگون اخبار پر انتشار چه از
پریشانی ها که متوجه حال رعایا ساختند و چه از بدگمانیها که
بدلهای حکام وقت انداختند بالجمله طرفه هنگامهٔ رستخیز برپا
کرده بودند که بیان آن بیرون از یارای تحریر و تقریر است
هرچند درین حدود بنگاله اثر آن طوفان چندان راه نیافت
و بحراست شائسته و تدابیر بائسته حاکمان بالادست
امن و عافیت چنانکه بود دبرکز خود ماند از استماع اخبار وحشت آثار
و افواه خلائق شهر و بازار روزی نبود که رعایا باگوناگون تخیلات
و نو بنو توهمات همدوش بیم و هراس بوده بحالت
صدگونه ملالت صبح را شام نمیکردند و بانواع افکار و
ترددات چه از وساوس موسوسان ناعاقبت بین

راه فرار پیمودند و صدها بیچارگان هوش و حواس باخته
دست از حرف و کارها برداشتند طرفه شورشی و آشوبی
ازان باکثر امصار و قری افتاد و غارتگران را فتابوی
کار خود بهر طرف دست داد مفسدان جابجا تهانه داران و دیگر
عمال را بزور گرفته بدعتهای گوناگون کردند و نهب و غارت
از اکثر عمرانات گرد برآوردند و در همین اثنا که
ای ویران ساختند
فتنه را روز بازار بود و خلق خدا بصدمات و پریشانی ها گرفتار
آرای صواب انتمای مهین اراکین سلطنت باوائل اگست ماه
سنه مذکور بران آمد که یکی را از بزرگ حکام کلکته که از
اوضاع و اطوار مردم آنطرف دیار خبردار باشد بتدارک
حالات رعایا و تائید حکام آنجا و اصلاح بدنظمیهای

لشکر ظفر پیکر سرکار گذر میکرد با هزاران زبونی و خواری
و مار از نهاد اشرار برمی آورد مگر چون بخت ناسازکار داشتند
واد بار بر سر شان سوار بود باز آهسته آهسته بهر طرفیکه
تنی چند گرد می آمدند همچنان مرتکب شوره پشتی و مفسده انگیزیها
می شدند و سانحه طرفه این بود که بسا رعایای بیگناه از اکابرو
اصاغر و مهاجنان و بیوپاریان را از اخبار دروغ آمیز بازار
و شهرتهای دور از کار چنان واهمه بر دل مستولی گشته بود
که سرکار ذو الاقتدار بملاحظه حرکات کورنمکان از سائر رعایا
بددل و بیزار گشته است و از هر سو قشون برای تعزیر و تنبیه شان
متوجه نموده و قوانین صعب بنابر سزادهی عموما جاری فرموده
درین دغدغه هزاران تن با زن و فرزند بجبال و بوادی

برجناح استعجال مامور گشتند و تاریخ روانگی شان روز هشتم ماه نومبر
معین گردید حقیر که با بسیاری از بزرگان و راجگان و رئیسان
آنطرف هم بوجه قرب وطن و هم بواسطه کار وکالت روابط
اخلاص و اختصاص میداشت نیز برای همرهی صاحب ممدوح منتخب
گردید و به اشسٹنٹ کمشنری و اختیارات مجسٹریٹی با همه اعزاز
شرف امتیاز یافت اگرچه از بواعث کثرت کارهای عدالت
که متعلق بوکالتم بوده و وفور اشغال و مهمات منزلی خودم
مفارقت کلکته بغتةً موجب بس ازیانم بود و رفتنم دران هنگام
پرهنگامه خالی از خطرات هم نمی نمود لیکن محض بلحاظ
سرانجام کار سرکار و اصلاح حالات ملک و دیار
انگشت قبول بر دین نهادم و غاشیه اطاعت بر دوش

که بانواع اسباب راه یافته برگمارند تا باحسن وجوه تنبیه و
گوشمال آن فیهٔ بدسگال درآن حدود و بتدابیر مناسبه بنای
وتسکین و تسلی خاطر رعایا که بشنیدن گوناگون اخبار و افواه
بازار پراگنده دل گشته اند بعنوانی پردازد که امن و امان
وجمعیت واطمینان رفته بحسن تدبیرش باز بر جا آید آخر کار
چنان قرار یافت که جناب ای ای سامیول صاحب بهادر
که واقف از بسا احوال و اطوار قاطنین آن دیار و در همت و
دانشش یگانهٔ روزگار بودند و منصب حکومت سترگ
داوریگاه صدر کلکته تعلق بذات والاصفات جناب ایشان
درآن وقت داشت برای عهدهٔ کمشنری مقام پٹنه و اضلاع
خمسه ماتحت آن چیده و برگزیده شدند و برواسنگی

فرود آمدم و باشخاص معزز آنجا برخوردم از مکالمه با ایشان چنان
ظاهر گشت که همگی رعایا از خواص و عوام چه هنود و چه اهل اسلام
بهمان تخیلات باطل که ذکرش بالا گذشته تماتر خائف و ترسان
می باشند و چنان فهمیده اند که ازین بعد بنظر سرکار هیچکی را از مردم
این دیار عزت و اعتبار نخواهد بود علی الخصوص قوم مسلمانان را
نزد اهالی این سلطنت عالی وقعتی و اعزازی و منصبی و امتیازی
هرگز باقی نخواهد ماند چون ازینگونه بساتوهمات ایشان شنیدم
و کیفیات وحشت و سراسیمگی ایشان دیدم گفتم چنین اخبار کوچه و بازار
محض بی اصل و دور از کار هرگز باعتبار سزاوار نیست زیرا که
در عاطفت و رعایاپروری عالیجناب حشمت مآب نواب
گورنر جنرل بهادر هیچگونه تفاوت و انحطاط راه نیافته جمله رعایا

کشیده تن بآمادگی دادم والاجناب رفعت انتساب انربل
سر فریڈرک جیمس هالیڈی نواب لفٹنٹ گورنر بنگاله
از وفور قدردانی مزد ماهوار سنگین برای من تجویز فرمودند
مگر من که با همه هیچکارگی از ایام دراز پروردهٔ این دولت بلند
صولت بوده ام و بزرگانم از قدرافزایی های پیشین کارفرمایان
این سلطنت با عز و شوکت هرگونه نشو و نما و نام آوری
پیدا کرده اند نه پسندیدم که جز دولت خوشنودی پرستاران
جناب ملکهٔ محتشمه مزدی بجلدوی اینکار اختیار کنم لهذا بی هیچ
مزدی نطاق خدمت آقای ولی النعم خود بر میان جان چست بستم
و بماه اگست همپائی جناب سامیول صاحب بر مرکب دودی سوار شدم
چون مرکب ما نخستین بمقام برهمپوره قریب تر مرشدآباد لنگر انداخت

منتقش خواطر ایشان گردانید وآن بیچارگان را از بند صدمات
و پریشانی ها وا رهانید غرضکه هر انچه حالات واقعی و نصایح مناسب
وقت بود بگوش هوش مستمعان گزرانیدم تا گونه تسلّی بخاطر ها
راه یافت و بعد تفهیم و تسلّی آنجماعه باز بجهاز آمدم و از انچه
گذشته بود بصاحب موصوف آگهی دادم یکدو جا دیگر نیز
باثنای این سفر همبرین وتیره اتفاق گفت وشنود افتاد
و تفهیم و تعلیم در هر جا اثری بدلهامی داد بالآخر بعرصهٔ قلیل
مع الخیر فائز بلدهٔ عظیم آباد گردیدیم تا آن زمان از جهت
و عرق افشانی سلحشوران انگلستانی و سرگرمی و چالاکی دیگر
دولتخواهان سرکار دولتمدار در اکثر مقامات فتح و نصرت
این دولت بلند صولت بروی کار آمده و شرارت کیشان

از مسلمین وهنود ونصاری ویهود چنانکه سابق زیر سایهٔ رأفت
وعنایت جناب ممدوح بودند حالا هم همچنان هستند نظر
عاطفت وپرورش بر سائر رعایا وجمهور برایا همبران نسق
یکسان مبذول است البته وفا شعاران حق گزار مدام مستحق
انعام وتوقیر اند وبد اندیشان ناسزیده (نالایق ۱۲) کردار بعد ثبوت گناه
قابل سزا وتعزیر آیا اینمعنی برای اطمینان شما کافی نمی باشد
که مرا که بفضل او تعالی مشرف باسلام هم چسان برکشیده (توقیر داده و عزت افزای ۱۲) ودرین زمان
پرآشوب تقرر م بچنین خدمت سترگ چگونه نپسندیده اند وچون
هر یکی از شما صاحب علم وخرد است نباید که گوش بر افواه عوام
نهید لازم آنست که شما خود بتعلیم وتفهیم عوام کوشید وهر گونه سطوت
وحشمت سرکار دولتمدار ومرحمت وشفقت آهالی این سلطنت بلند وقار

از روی سیاست و مصلحت بغرض صیانت نفوس و اموال و
حفاظت خزائن و دفاتر سرکار نافذ می ساختند موجب مزید
وحشت و اضطراب رعایا بوجه لاعلمی از اصل مرام و عدم
موانست و مجالست باحکام میگردید اگرچه اینگونه تشدد و
سخت گیری ها در بعض مقامات مفید و مناسب هم افتاد اما
بمقتضای آنکه ؎ هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد در دیگر اکثر
جاها نتایج و ثمرات جز خلاف مامول نبیداد تفصیل اینهمه حالات
و معاملات درین مختصر غیر متصور الحاصل جناب
سامیول صاحب بهادر بملاقات اعزه و روسا و زمینداران
و اهالی مناصب اجازت دادند تا او لامکان شیخ برکت الله صاحب
وکیل عدالت آنجا اتفاق مجالست افتاد از اعزه و اکابر شهر

بد اطوار بکردار ناهنجار خویش گرفتار و آواره دشت ادبار
گشته بودند چنانچه در مقام آره هزیمتی نمایان نصیب مفسدان
گردیده و کنور سنگهه که همدران ایام بحالت پیرانه سالی از تقاضای
جاهلیت و اغوای مشتی بد اطواران سر از اطاعت برزده بود
آخر کار با جمعیت چند صد نفر سپر در آب انداخته راه فرار پیمود
و آن گونه طغیانی شر و فساد و تازه تازه شورش انگیزیهای
بغاوت ورزان بی دانش رو داد که در کلکته هر شام و پگاه
گوش میکردم نیافتم ولیکن بد معاشان جابجا بانواع شورش
و غوغا و اجبار بی سر و پا رعایا را از حکام و حکام را از رعایا
بد دل نموده بانواع دمدمه و فریب و تخویف و ترهیب دست
بتاراج دراز میکردند و ازینکه حکام اضلاع بعض احکام تشدد انضمام

ازرو

داستوار گشتند و زان پس برای مزید دلجمعی خود خواستند که کلماتیکه

از من شنیده اند از زبان تلطف ترجمان جناب سامیول

صاحب بهادر نیز گوش کنند چنانچه بروفق این خواهش صاحب

موصوف روزی معین فرموده بجلسهٔ عام تشریف آوردند

و گروه گروه خلایق از بسا طبقات گرد آمدند و تقریر فصیح

از زبان بلاغت تبیان صاحب موصوف چنانکه از من شنیده

بودند باز مفصلا شنیده آویزهٔ گوش هوش خود نمودند

از انوقت جمله رعایا با همه اطمینان و خوشدلی با بدعای ترقیات

سلطنت بلند آواز گشتند و آهسته آهسته عیال و اطفال خود را که

جا بجا فرستاده بودند باز پس طلب نمودند و کار و بار تجار

و مهاجنان و ارباب حرف نیز سر آغازی یافت و رونق و

کمابیش صد کس مجتمع بودند و همان نوع اخبار پر وحشت و انتشار

بزبان می آوردند راقم بتسلّی شان می پرداخت و بجواب

سوال هر یکی دلائل و وجوهات کافی و وافی بیان می ساخت

روز دوم حسب خواهش ایشان بایوان شیشه محل راجه هوب سنگه بهادر

جلسه قرار یافت در آنجا از هنود و مسلمانان زائد از پانصد

کس جمع آمدند انواع شبهات که از جانب حکام والامقام داشتند

واقسام اندیشه ها که از دست برد باغیان نکوهیده فرجام

استیلا بر ایشان یافته بود و بجان ازان لرزان می بودند

همه را با حسن اسلوب رفع کردم و سطوت و جلالت های سلطانی

و مراحم و عواطف خسروانی را با همه راست بیانی در روی

ایشان بدست چپ شمردم تا باطاعت سرکار همگنان آماده

شمار کردم ای صدها دهزار ها

ناسزاوار و مامون شدن اکثر اضلاع و امصار از دست برد اشرار
بدستیاری عساکر جرار و فا شعار مفصلاً با تمامتر شرح
و بیان خاطر نشان می ساختم و هر گونه نتایج خیر خواهی و
دولت سگالی که هواخواهان این سلطنت دوران عدت
حاصل می باشد بتصریح و تشریح آن می پرداختم علاوه برین
بسا احکام تنشد که از طرف حکام آن دیار بحکم ضرورت
و اضطرار نافذ شده بود یا می شد حتی الامکان بذریعه جناب
سامیول صاحب بهادر انسداد آن کردم و در منع آن جهد بلیغ
بکار بردم والمنة لله تعالی که فوائد و ثمرات این همه تدابیر
و کوشش ها چنانکه می بایست نیک بمنصه ظهور رسید و آن همه
جوش و خروش که افتاده بود باندک مایه فرصت از آن جلد و نابود گردید

و آبادی شهر و جمله حوالیش از سر تازه گردید و تحصیل سرکاری حسب دستور
جاری گشت آن همه گفتگوهایم که هر جلسه با هزاران مردم آن ملک
اتفاق افتاده و هرگونه سخنان فهمائش که در خلوت و
جلوت با ادانی و اقاصی از زبانم تراویده خواسته بودم
که برای ملاحظهٔ ناظرین کتاب خلاصه وار بنویسم مگر
بخوف طوالت ازین اراده باز استادم و قلم حقایق رقم را
زیاده ازین رخصت تحریر ندادم و حاصل آنجمله همین بود که
هر آن حشمت و شوکت سرکار عظمت مدار را با آنهمه عطوفت و معدلتها
که از بدو طلوع نیر سلطنت نسبت برعایای این ملک
مرعی و مبذول مانده است دلنشین هر خاص و عام بتوضیح تمام
میکردم و هزیمتهای باغیان و رسیدن هر یکی ازیشان بکیفر کردار

برای استعمال آن جبر کردند همان جبر و تشدد موجب اینهمه خرابیها شد
اما عوام بیچاره خبر از حقیقت کار ندارند و نمیدانند که
معامله کارتوس بهانه بیش نبود که گورنکان آن را وسیله
کار ناسزاوار خود ساختند و بیخردان رعایا و بدمعاشان و
بسا زندانیان را با خود متفق نموده بنای تاخت و تاراج و نهیب و
ستیزه قائم کردند اصل معامله کارتوس این است که چون
درین نزدیکی تفنگهای وضع نو که گلوله اش بمسافت نهصد
قدم کار میکند برای لشکریان از انگلنڈ بهندوستان رسید و
همراه آن کارتوسهای جدید که اندک دراز و باریک نسبت
به پیشین کارتوسها و بروغنی چرب می باشد تا بی هیچ وقت و درنگ
اندرون نال تفنگ تواند رفت بمعسکرها تقسیم نموده آمد لشکریان

اینجا شرح دو امر دیگر که مدار بسا شبهات و اعتراضات
رعایا نسبت بسرکار والا تبار بوده بتکلیف موقع وقت ضرور آمد
اوّل آنکه اینهمه شر و فساد سپاهیان بد نهاد که از شهرت
دروغ خلل دهی سرکار بملل و مذاهب رعایای هندوستان دیا
جمله مردم عوام بلکه بعض خواص را نیز از طرف گورنمنٹ
ترسناک و بددل کرده بودند و بدین بهانه بی اصل بدمعاشان
و نادانان را از رعایا شریک حال خود ساخته انواع شورش
و فتن در اضلاع و اقطاع این ملک برانگیختند و خون بسیاری
از بیگناهان ریختند سببش انچه بخواطر عوام گذشته و جاگزین گشته
آنست که سپاهیان باندیشه خلل مذهبی دست از استعمال
کارتوسهای انگریزی کشیدند و اهالی سلطنت برلشکریان

آخر به بیهوده عذرات از سفاهت و جهالت بر همان انکار
خود ماندند آنوقت افسران در یکدو جا فی الجمله تحکم و سیاست
نیز بر ایشان فرمودند که حق بجانب خود داشتند الغرض اینگونه
عدول و سرتابی اولاً از سپاهیان دستهٔ نمبر نوزده مقیم برهمپوره
متعلق بلده مرشدآباد بظهور آمد و چون از هر گونه تفهیم و خاطرجوئی با
رو براه نیاوردند حکم شد تا ایشان بمقام بارکپور متصل کلکته
بتاریخ سی و یکم مارچ رسیدند و باظهار شوکت و جلالت سلطنت
روبروی دیگر دسته های سلطانی و گلوله اندازان انگلستانی
بجرم نافرمانی معزول از خدمت سرکار دولتقرار کرده شدند و آلات
جنگ از ایشان گرفته شد و بعد ساعتی زر مشاهره ایشان تا روز برطرفی
تقسیم گردید میجر هرسی بهادر تقریری درباره غلط فهمی ایشان

هندوستانی عذری باستعمال کارتوسهای نو رسیده ظاهر کردند
انگاه بحکم گورنمنت در معسکر مقام و دمدمه ملصق کلکته از دست
همین ملکی مردمان همان جنس کارتوسها دیگر ساخته و بسپاهیان
داده شد باز سپاهیان هنود از قوم برهمن و راجپوت در
استعمالش همچنان شبهات و عذرات کردند ازانجا که اهالی گورنمنت
عالی را رعایت ادیان و مذاهب منظور نظر عاطفت اثر بیش از
بیش است بپاس دلجمعی ایشان اجازت دادند که سپاهیان
مواد و اجزای درستی کارتوسها بمصارف سرکاری
از دست خود بخرند و هم از دست خود بصنعت آن بپردازند و نیز
روغنیکه عذر نباشد چربش سازند مگر چون بدخوئی و کینه جوئی
بدلهای ایشان جاگرفته بود و عذر کارتوس بهانهٔ بیش نبوده

نائرهٔ فساد بلند گردید و دیگران نیز باغوای مغویان گوش
بر شهرتهای بی اصل نهاده کمر به نمکحرامی بستند این است
ملخص کیفیت معامله کارتوس اما اصل سبب این بلوای بیخردانه
که بحرکات جاهلانه سیه گلیمان چند سر بزده چون کدام علت معقول
و وجه موجه آن در نفس الامر نبود و هنوز بنحویکه عقل و خرد
باورش کند پیدا نیست دوم آنکه چون بسال یکهزار و هشتصد و
پنجاه عیسوی قانون نمبر بست و یک در خصوص منع حرمان از ارث
به تبدیل مذهب اندرین ملک نافذ گردیده مردم عوام از هنود و
اهل اسلام بوجه ناواقفیت از اصل حال شبهات رکیک را
نسبت بسرکار والا تبار همانوقت بدلها جا داده بودند درین هنگام
آن شبهات را تازه کردند و آن حکم را قرینهٔ قویه بر مداخلت

بشبهات بی اصل با دیگر کلمات دانشمندانه گوش گذار ایشان
فرمودند و گفتند که با اینهمه نافرمانی های شما سرکار عظمت مدار
از رهگزر دریادلی و رعیت پروری اهتمام عبور شما از دریای هوگلی
با همه اثاث و زن و فرزند و دیگر لوازم و ضروریات شما
بمصارف خود خواهد فرمود و چون مرض تخمه در جماعت شما شروع
گردیده چند روز طبیب و دواخانهٔ سرکاری نیز همراه شما خواهد بود
ایشان نیز بجواب ظاهرا بعد شکرگزاری برای گورنمنٹ و میجر صاحب
دعاها گفتند لیکن چون دلهای ایشان پر از کینه و شقاوت بود همان
نزدیکی منگل پانڈی نام سپاهی اولا دست بخونریزی افسران انگریزی
خود دراز کرد و بعض ملکی افسران و سپاه رجمنٹ سی و چهار
مقیم بارکپور باوجود قدرت در دفع آن نکوشیدند تا آنکه رفته رفته

مذهب وملت انفصال می یابد پس حقوق دنیوی چنین کس را
بعلت تبدیل مذهب تلف نمودن چه ضرور است وبآید دانست
که تبدیل مذهب امریست متعلق بعقل واختیار هر کس واز هیچکدام
دفعه آئین سرکار نمیتوان فهمید که سلطان وقت مردم رعیت خود
میخواند یا ترغیبی میفرماید امروز که بیشتر از صد سال زمان امتداد
این سلطنت راست اهالی عالیش در خصوصیات مذهبیه ومراسم
دینیه رعایا هیچگاه مضائقه نموده اند اگر احیاناً تعرض ومزاحمت
در تعمیر معبدی از معابد یا ترویج دیگر رسمی از مراسم وامری از امور
بظهور می آمد شک وشبهه در آنوقت البته گنجایشی داشت بلکه
رعایت مذاهب وکیشهای رعایا همواره مد نظر عاطفت اثر سرکار
عظمت مدار می باشد واگر چنین نبودی سرکار والا مدارس و

سرکار بمذاهب وادیان قاطنین این دیار فهمیدند حال آنکه

این گمان ایشان نیز مانند گمان سابق ایشان عاری از پیرایهٔ اصلیت

وواقعیت می باشد چه پرظاهر که درین قانون لفظ هندو و

مسلمان مرقوم است وکدام مذهب وملت خاص مراد نیست

که عوام خیال میکنند وشبهات دور از کار بدل میگزرانند بلکه

اصل منشاء تجویز این قانون بخیال سرکار عظمت مدار انست که چون

حقوق معاش هر شخص از تعلقات دنیویست بادین وکیش علاقه

ندارد وملت ومذهب امری است متعلق بثواب وعقاب آخرت

نه بجاه ودولت اگر فی المثل هندو نژادی بدین اسلام درآید

نیکی وبدی وی متعلق بروز جزا خواهد بود وظاهر که بموجب آئین

سلطنت انگلشیه معاملات دنیوی هر قوم بی رو رعایت هیچ

گورنمنٹ را بمذاهب وکیشهای رعایا تعرض و مزاحمتی نمیباشد
کیشان که کار شان همین است در خصوص با سرکار هیچ
سروکار ندارند مباحثه کردن ونکردن راهر یکی بطور خود مختار
است تا بدیدن و شنیدن این اشتهار جمله شبهات و شکوک
از خواطر رعایا بدر رفت الغرض نمطیکه گفته آمد شب و روز
بنصح و تفهیم نزدیکان و حاضران از عماید و رؤسا فراوان کوششها
بکار بردم فاما نصح و تفهیم عمائد و رؤسای اطراف و اقصای بعید
که حاضر جلسه شدن نتوانستند حسب ایمای صاحب کمشنر بهادر بذریعه
تحریرات همین قسم مضامین که بعضی ازان از جانب صاحب ممدوح و
اکثری از طرف خودم می بود جاری داشتم و آنگونه تحریرات بنام
راجگان و زمینداران و عمائد و اکابر شب و روز می نگاشتم

آموزشگاه های عربی و سنسکرت را محض بپاس مسلمانان و هنود
چگونه جاری میفرمود و چگونه قدرت و اختیار اشاعت و اعلای
مراسم مذهبیه خود با اینهمه آزادگی و مطلق العنانی جهراً و
علانیةً در شوارع و بازارها بهر کس حاصل می بود از یاد دانش
آگاهان نرفته باشد که سالی چند پیش ازین کشیشان عیسوی الملة سوالات
چند بر نگاشته بغرض مباحثه عموماً پیش اهالی این ملک فرستاده بودند
رعایای ناواقف از ضوابط سلطنت چنان فهمیدند و مشتهر کردند
که اینهمه مباحث و پرسش باشاره ارباب رتق و فتق سلطنت
بوده باشد این خبر بحضور نواب لفتنٹ گورنر بهادر رسید فی الفور
بسال یکهزار و هشت صد و پنجاه و پنج عیسوی از جانب گورنمنٹ اشتهار عام
بدین اعلام جاری شد که رعایا گاهی اینقسم خیالات بدل نیارند

دو حکم جدید در آن وقت جاری کردند یکی آنکه هر کسکه تعزیه
بدارد و یا علم و سپر بیرون آرد باید که بتعداد مبلغ پنجهزار روپیه
مچلکا بعدالت داخل کرده بعد حصول سند اجازت اقدام بدان نماید
دوم آنکه قوم هنود بمقامات تعزیه داری و متعلقات آن در نیایند
و با همدیگر خلط نه نمایند اجرای این هر دو حکم خیلی موجب انتشار و باعث
اضطراب جمله رعایای آنجا گردید و انواع شبهات و تخیلات
بدلهای ایشان راه یافت چون اول مراسم و تلطفات ذی حکام
از زبانم گوش کرده مطمئن شده بودند باز بر من گرد آمدند راقم
بعد معائنه اصل حکمنامه صاحب کمشنر بهادر را از حقیقت آن حال
فی الفور متنبه ساخت صاحب معزی الیه همان دم بتردید هر دو احکام
پرداختند و اعلامی بدینمضمون جاری فرمودند که سرکار بادای

وچون بسی ازیشان ازموکلانم بودند وبرقول وکردارم اعتماد کلی
داشتند صدها مکاتیب بهمدرینخصوص ازجوانب واطراف بلکه
ازدور دور اضلاع ومقامات برای استفسار آنهمه حالات روزانه
نزدم می آمد واجوبه اش بعد اطلاع صاحب موصوف بهمین عنوانی
هرروز نگاشته می شد بهمدرین اثنا ایام عشره محرم الحرام
پیش آمد چون در شهر عظیم آباد رسم تعزیه داری از معمولات
قدیم هردو فریق است یعنی چه هنود وچه اهل اسلام هردو باداء مراسم
تعزیه داری می پردازند وعوام وخواص هردو قوم بزیارت وگشت
بهرسو جوق جوق برمی آیند وبروز عاشورا جم غفیر ازیشان
باتعزیه ها وعلمها ودیگر لوازم بکربلا میروند وازدحام خلایق ودکانداران
جابجا بکثرت می شود بعض حکام نظر مزید حزم واحتیاط

شر و فساد روند اد حکام و رعایا هر دو ازین شایسته انتظام

راضی ماندند و شکرگزار شدند چنانچه از رپورٹ یعنی کیفیت نامه

صاحب کمشنر مورخه ششم ماه اکتوبر توصیف آن خجسته انتظام

بشرح و بسط تمام ظاهر و باهر است و نیز مخفی مباد

که در علاقه هسوا نواده پرگنه راجگیر ضلع بهار حیدر علیخان نام

مفسدی با بد معاشان چند در ساخته قبل از رسیدنم در انطرف

شر و فساد آغاز نهاده بود و اولاً فدا علیخان زمیندار آنجا را

بیدخل کرد پس از قوم رجوار و غیره تخمیناً جمعیت سه هزار کس

بهم آورده دست تطاول باطراف و اکناف کشاد و باظهار واشتهار

بی اصل که حکومت سرکار انگریزی برخاسته است خودش را

حاکم و رئیس آنجا قرار می داد هرگاه معلوم شد که باآنکه از پیشگاه

مراسم مذهبی احدی اصلا مزاحم نمی باشد و در مباشرت اعمال
دینیه خود هر کس بدجمعی تا متر مجاز و مخیر است لیکن حزم و احتیاط را
در هر وقت ملحوظ و مد نظر می باید داشت تا هیچگونه شر و فساد
رو ندهد بصدور این حکم همکنان بجمعیت و اطمینان سرگرم ادای
دیرینه مراسم گشتند و بروز عاشورا هزاران خلایق موافق
دستور از هر ملت و طبقه بدرگاه حضرت شاه ارزانی قدس سره
گرد آمدند و علمها و سپرها بجمعیت و شوکت بیرون آوردند و برد
راقم باعانت بعض اهالی آنجا و چندی از اهلکاران
پولیس سایر اهتمام و انتظام بذات خود کرد و محنت شاقه بحفظ و
نگهداشت هر جم و جماعت بر خویشتن اختیار نمود بفضل خداوند کردگار
و اقبال سرکار آنهمه ایام با من و عافیت تمام بگذشت و در هیچ جا

یعنی گروه و جماعت خویش

دفعتهٔ بر سر وقتش رسیدند و قیقهٔ چند صورت مقابله نمودار
شده بود که آن شامت زدگان تاب مقاومت نیاورده
راه فرار پیش گرفتند و آن ناهنجار شوریده سر بدست
جانبازان وفا شعار باسیری در آمد و بجزای کردار ناسزاوار خود
رسید از انجا که زین پیش بعض فرومایگان مخبری را
وسیله کار خود ساخته و بصلاح دهی های غرض آمیز
بحضور حکام طرحی برای تحصیل زر انداخته بودند اگرچه بظهور
بعض حرکات مفسدانه بعهد فارکشن صاحب بنیاد دمدمه و
فریب ایشان سست گردیده بود مگر باز بعهد کمشنری
سامیول صاحب همچنان مشغله ها پیس صاحب معزی الیه
کاسه بند کردن خواستند چنانچه گوپال جلوای نام مخبرے

پیش کسی بازی کردن خود را
بجهت نشستن پیش کسی دراز
بامنفعت کردن ۱۲
ملازم

حکام مونگیر و بهار تدابیر مناسبه از آغاز شورش انگیزی آن
تا عاقبت اندیش در پیش است هنوز فتنه آتش فرو ننشسته فی الفور خبر آن بصاحب
معزی الیه دادم لیکن از انجا که ایام بارش بود و از طغیانی و فراوانی سیلابها راه
آمد و رفت بهر طرفی مسدود و گسیل کردن قشون صورت نه بست آخر انجام
این مهم بذریعهٔ زمینداران و رئیسان آن نواحی بر وفق اندیشه راقم
پسند خاطر صاحب معزی الیه افتاد چنانچه بنام اکثری از ایشان تحریرات
مشعر حکم گرفتاری وی از طرف صاحب معزی الیه ابلاغ نمودم و چون بیشتر
از انان معروف کلانم بودند و بعضی از قرابت مندانم نیز وقع و اعتبار
دران دیار داشتند از طرف خود نیز با هر یکی مراسلت کردم و وعدها
بکار بردم و از حضور حکام والا مقام هر یکی را متوقع انعام و احترام
گردانیدم تا ایشان بالاتفاق آماده و مستعد گشتند و بمعاضدت همدگر

همه بی اصل و غلط بر آمد آری اگر بر سخنهای چنین منهیان عقوبت

کرده شود چه حیف ها که بر جان بیگناهان رود خلاصه کلام

و فذلک مرام اینکه بعد منصوب شدن بر عهده سترگ نیابت

کمشنری در پاسداری و لحاظ مراتب هر کسی از خیر خواهان

و بیگناهان بی هیچ رو و رعایت باقصی غایت کوشیدم

و باداء لوازم اطاعت و حقوق خدمت سرکار عظمت مدار

گاه و بیگاه در جمله اوقات انواع صعوبات کشیدم و در

روش این راه باریک طلب سداد و طرد فساد بهر قدم منظور بود

تا بترفیه رعایا و دولتخواهی سرکار دقیقه از دقایق سعی و تدبیر

فرو نگذاشتم و باوجود بسا اقتدار و اختیار ضرر هیچ جانبی از

سرکار و رعایا منظور نداشتم نمیگویم که این همه کارهای دست بسته

باشیخ گلاب دفعدار کوت گشت بذریعه تحریر ڈپوٹی مجسٹریٹ
آنجا نزدم آمده خبر رسانید که کنور سنگهه باغی خطی با یکصد روپیه نقد
برای خریدن شوره و درستی بعض اسباب رسد نزد مدهو لال مهاجن
فرستاده است هرچند راقم بدین نظر که کنور سنگهه دران روزها
باطراف مرزاپور وغیره راه فرار پیموده مفقود الخبر بود علاوه
برین از یکصد روپیه خریدن شوره و آمادگی رسد خیلی خلاف
عقل مینمود خبرش را هرگز بمیزان اعتبار نسنجید و از بعض قراین
دیگر نیز فریه و فریبش دریافت اما انچه گفت بقلم گرفتم و صاحب کمشنر بهادر
بمعنی کذب ۱۲
احتیاطاً حکم تدارک بران فرمودند راقم تدارک آن بذریعه عمال
پولیس مناسب وقت و حال نه انگاشته خود اقدام بدان نمود
وبمشافهه ڈیپوٹی مجسٹریٹ و حلوای مذکور و دیگر مردم بتحقیق آن پرداخت

اخبار اشتهار دادند مگر از انجا که آنهمه ناسنجیده گوئی و
زنخ زنی های ژاژخایان دروغ بی فروغ بود و هیچگونه اصلی
نداشت ارباب حل و عقد سلطنت و کمشنر صاحب والا منزلت
که از اصل حالات و دیانت و راست کاریهایم نیکو آگهی داشتند
بجوابات دندان شکن زبان آن هرزه درایان بریدند و توصیفات و
تمدیحات مرا با همه ناقابلیتم در صفحات اخبار و دفتر وقت بقالب طبع کشیدند
سبحان الله جزای آنهمه مشقت و جفاکشی ها که محض
بدولت خواهی سلطنت و حراست جان و مال رعایا و امنیت ملک
اختیار نمودم نه چنین می بایست که جای تحسین و آفرین اگرچه خواهش
آن از ایشان نداشتم بهتانهای بیجا بر من ببندند و هرزه
چانگی های ناسزا نه فقط نسبت بمن بلکه نسبت به بزرگان دولت

درانچه بخت وتدبیر وفکر وسعی من هیچ پیز راهش کشود از من
سرانجام یافت که باعث فخر ومباهاتم گشته بلکه همه نظم ونسق از
خوش طینتی ومآل اندیشی حکام والامقام بعمل آمدنکه جز
جزو ضعیفی نیستم واسطهٔ محض همچو قلم در دست کاتب بودم
وبس مگرجای هزاران شکر است که نیتم درست ماند وگفتارو
کردارم راست تا پسندیدهٔ ارباب پسند ومقبول طبع هرخردمند
شد وبا این همه چون از منصوبی راقم بر چنین منصب سترگ
با هرگونه اختیار واقتدار رگ خشم در تن بعضی حسودان جسته
وغشاوهٔ حسد چشم ایشانرا از حق بینی فروبسته بود بحکم آنکه
ع عیب نماید هنرش در نظر از داعیهٔ حرف چینی وتقاضای
شیوهٔ بدبینی در پوستینم افتادند وتهمت های ناروا را بصحائف

ای عیب جوئی وبدگوئی کردند ۱۴

یکجا بایستی ناچار دم فرو بستم و خاطر ازان اندیشه بگسستم اکنون
نقول تحریرات گورنمنٹ و حکام و بعض اخبارات برای تصدیق دعاوی
خود می نگارم و بحکم ضرورت بر کردارهای خود بگواهی می آرم

ترجمه بعض دفعات چٹهی سامیول صاحب بهادر کمشنر اضلاع پٹنه مورخه ششم اکتوبر ۱۸۵۷ء بنام سکرتری گورنمنٹ بنگاله

دفعه واضح باد که کوشش و عرق افشانی های منشی امیرعلیخان بهادر به نیکو
خواهی سلطنت انگریزی بلیغ است و بسبب آنکه معزی الیه از دستورات این
ملک و هم دستورات اهل فرنگ واقفیت تامه داشتند از ابتدای بلوا
تا انتها هرانچه کار با دانائی و دور اندیشی کرده اند زاید از حد احصاست و راقم بحصر
آن قاصر می باشد و مخفی نیست که معزی الیه یکی از وکلای عدالت دیوانی
صدر هستند و باکثر مقدمات متعلقه صوبه بهار وکالت در ان سترگ عدالت

واعیان سلطنت نیز روا دارند مگر آنکه بفحوای کل اناء یترشح

بما فیه انچه مقتضای حوصله آن فرومایگان بود سر برزد چنانکه گفته اند

نیش عقرب نه از پی کین است مقتضای طبیعتش این است

هرگاه راقم ازان تازه خدمت مستعفی شده رجوع باولین کار

خود نمود و بکلکته باز آمد خواست که تدارک گنده مغزیهای آن

تکبر و سرکشی ۱۲

ناسزایانِ چند که سراغی ازیشان یافته بود بدا ور یگاه سپریم کورٹ

بنماید و لیکن اکثرِ دوستان و بعض حکام عالیشان دستم ازین کار

بگرفتند و گفتند که بعد ازانکه خود اہالی گورنمنٹ عالی بتردید

یاوه گویان و تکذیب مفتریان بطمطراق تمام اقدام فرمودند

دیگر چه جای فریاد و نفیر باقی مانده است که با فرومایگان در آویختن

آرزو داری شایان شان ہمچو تو نیست که با دونان بصفِ دادخواہان

وازابتدا خیرخواه‌لی این سلطنت می باشند وازینجاست که معزی الیه عای
اهل اسلام کلکته را برای اظهار خیرخواهی سرکار والاتبار مستعد وآماده ساختند
وهمیشه ازمیلان طبیعت سکنای کلکته ومتوطنان بهار گورنمنٹ عالی را
آگاه وباخبرداشتند دفعه مخفی مباد که منشی امیرعلیخان بهادر بروفق
اجازت راقم جمله طبقات رعایای اضلاع پٹنه رایکی بعد دیگری جوق جوق
جمع نمودند وبموجب نقشه مجوزه هدایتم همگنان را ازکیفیت انتظام ودستورات
سلطنت اهل فرنگ آگاه ساختند وبجواب سوالات ورفع شکوک و
شبهات شان پرداختند وقاعده که راقم درخصوص انتظام محرم مرتب نموده
بود به تعلیم وتفهیم آن کوشیدند تاحتی الامکان احتیاط ازشورش وهنگامه
ملحوظ داشته شود وبروزعاشورا خود معزی الیه بدرگاه شاه ارزانی
تشریف بردند وانتظام پولیس درانجا باهتمام تمام کردند وانقدرحسن انتظام

می کنند و بعهدهٔ وکالت خود از سه هزار تا چهار هزار روپیه ماهانه حاصل می سازند

و ازین است که املاک کثیر در مقامات علاقهٔ اضلاع قصبه باڑه وطن خود بدست

آورده اند در صورتیکه باغیان اندرین بلوا کامیاب می گشتند همانا روزگار

منشی صاحب معزی الیه معدوم و املاک حاصله همه برباد میرفت چنانچه

احوال مالکان سابق متعلقه اضلاع مغلوبه و منهوبه همین است و هر قدر فوائد

و منافع و خیر سگالی های سلطنت انگریزی از رهگذر عزت و وقار معزی الیه

بمنصه ظهور آمد هر آئنه مرتبه ازان زیاده تر متصور نمی تواند شد و نیز از

عرق افشانی های معزی الیه هر انچه انتفاع سلطنت انگریزی گردید

خود سرکار گورنمنٹ بران گواه و از کیفیتش نکو آگاه است

دفعه مخفی نیست که والد منشی امیر علیخان بهادر اضلاع ملک مغربی بر عهدهٔ

معزز مامور بودند و منشی صاحب موصوف هم از مدت در ملازم سرکار گورنمنٹ

آنصاحب نمبر ۱۱۶۷ امرقوم ششم ماه روان مشعر مجاز نمودن منشی امیرعلیخان بهادر
بمعاودت طرف دارالامارت کلکته بسبب انقضای مدتی که بهادر ممدوح
دران خدمتگذاری خود را تفویض سرکار نموده بودند بجواب آن
موافق خواهش نواب لفٹنٹ گورنر بهادر بآن صاحب اطلاع میدهم
که نواب ممدوح خیلی خوشنود شده اند باستماع اینکه از منشی امیرعلیخان بهادر
چنان کارها بظهور رسیده که هرانچه علت غائی تقرر بهادر ممدوح بود
ازان نیکو حاصل گردیده و هرگونه کارگذاریها که از بهادر ممدوح سرزدهم
مفید سلطنت است و هم بهادر ممدوح را موجب ازدیاد عزت هرانچه رای
جناب لفٹنٹ گورنر بهادر اندرین باب است آنرا براه مهربانی بر منشی
امیرعلیخان بهادر واضح ولایح سازند رای نواب لفٹنٹ گورنر بهادر نسبت
به مصلحت عامه ملکی که نظر بران تقرر منشی امیرعلیخان بهادر بظهور آمده

که هر آئینه دران ایام متخیل نبود بی هیچگونه جبر و تخویف سپاه به سبب محنت و
بهادر
عرق ریزی منشی امیر علیخان بهادر بمنصهٔ ظهور آمد و نیز منشی امیر علیخان
بمراسلت با زمینداران و دیگر اهلکاران که معین انتظام دران ایام بودند مشغول ماندند
و بخبر گیری کیفیات میلان طبیعت رعایای آن علاقه و جمله احوال اشتغال
داشتند و این جمله کارها را بکمال مشقت و دلدهی و کیاست و فراست سرانجام
دادند بالجمله هر قدر تائید و اعانت که راقم را از منشی صاحب معزی الیه حاصل شد
اگر بجان و دل تصدیق آنهمه نمایم هر آئینه جز نا انصافی از طرفم متصور نخواهد بود

ترجمه چٹهی ای آرینگ صاحب بهادر سکرتر گورنمنٹ بنگال نمبر ۳۱۵۳ بنام صاحب کمشنر قسمت پٹنه از مقام فورٹ ولیم مرقوم هفتدهم اکتوبر ۱۸۵۷ ع

صاحب من راقم مامور شده است باطلاع دهی از خبر وصول چٹهی

آنصاحب

خدمت مفوضهٔ قسمت پٹنه از انصاحب بظهور رسیده بشهادت خود تصدیق کنم

خلاصهٔ ترجمه چٹھی سیسیل بیڈن صاحب سکرتر گورمنٹ انڈیا
نمبر ۱۲۴۴ بنام ای آرینگ صاحب بهادر سکرتری گورمنٹ
بنگاله مرقوم ۲۳ اکتوبر ۱۸۵۷ع

صاحب من بجواب چٹھی آنصاحب نمبری ۲۳۴۶ مرقوم هفتدهم ماه روان
راقم را هدایت تحریر اینمعنی شده است که نواب گورنر جنرل بهادر باجلاس کونسل انچه
کارگزاریهارا که منشی امیر علیخان بهادر بوقت منصوب بودن معزی الیه
برعهدهٔ ڈپٹی مجسٹریٹی و اسسٹنٹ کمشنری قسمت پٹنه بظهور رسیده
خیلی پسندیده اند ونیز نواب گورنر جنرل بهادر باجلاس کونسل مامور فرموده اند
راقم را برای اظهار کمال خرسندی که نواب ممدوح از استماع شهادت
سامیول صاحب بهادر در بارهٔ وفاداری عامهٔ مسلمانان صوبه بهار حاصل گردید

و نیز نسبت بکوته اندیشی و غلط فهمی های خلاف مصلحت که منشاء اعتراض است

اخبار نویسان بر تجویز آنصاحب شده بود بارای آنصاحب خللی موافق افتاده

بعد واپس رسیدن منشی امیر علیخان بهادر به کلکته نواب لفتنٹ گورنر بهادر

بحضور جناب نواب گورنر جنرل بهادر باجلاس کونسل سفارش اینمعنی خواهند کرد

که منشی امیر علیخان بهادر بعطای خلعت سرفراز فرموده شوند تا آن سرفرازی

دلیل بر کمال خرسندی سرکار گورنمنٹ نسبت بخدمتگذاریهای بهادر ممدوح باشد

ترجمه چٹهی ساميول صاحب بهادر کمشنر اضلاع پٹنه بنام مولف

نمبر ۱۳۳۳ مرقوم بست و دوم اکتوبر سنه ۱۸۵۷ ع

صاحب من راقم را کمال مسرت اینمعنی است که تحریر منسلکه که متضمن

شکریه از طرف نواب لفتنٹ گورنر بهادر بجلدوی کارگذاریهای آنصاحب است

میباشد بفرسیم علاوه برین آنهمه گرمجوشی و راستبازی و حسن لیاقت که با انتظام

خدمت

انداخته بود ملک بهار بجای خود ضلعی است سترگ گرانڈ ٹرنگ روڈ
بجانب شمالی و مغربی این ملک واقع است وچنانکه معائنه کیفیات
قلوب مردم عقلا بیم مشارکت اهل بهار بازمره بغاوت شعار داشت
همچنان امید آنهم بود که شاید مردم آنجا بز ور تدابیر شایسته باغی نگردند
وثابت قدم برجاده اطاعت کار مانند ثابت قدم ماندن مردم بهار برجادهٔ
اطاعت سرکار منتج نفعی است به یقین و بغاوت آنها منجر نتیجه بیست خوف
آگین که بر خسارتهای جان و مال اشتمال دارد معهذا باغی شدن اهل بهار
مخوف از وقوع فتنه در دیگر اضلاع قرب جوارهم بود و امید قوی چنان
بوده که اگر زمینداران براه راست باشند وحقیقت اقتدار سلطنت
انگلنڈ نیک بشناسند و اخبار یکه مخوف از طرف سرکار مشعر خرابی وضرر یابی
خود شنیده اند بکذب آن پی برند فتنه درین ملک سر بر نزند

ترجمه اخبار گلوب مطبوع لندن مورخه بست هشتم دسمبر سنه ۱۸۵۷ع

منشی امیر علیخان بهادر سراسر مستحق مدح و توصیف اند و خدمتگذاریهای
خاصه ایشان خیلی عمده و گران بهاست و عقائد دینی و نسبت و قرابت
خاندانی ایشان آنچنانست که اوصاف ذاتی و قدر و بهای خدمتهای
ایشانرا مراتب افزوده تا آنکه اگر سرکار گورنمنٹ ازین جوهر ذاتی
و صفاتی ایشان استعانت قبول نمیکرد خود مستوجب اعتراض میگردید
اکنون ما را غوری درکار است که آیا منشی امیر علیخان بهادر چه کس اند
و چگونه کارها کرده اند حال مفصل معزی الیه درج کرده شده است
باخبار شنبه گذشته در ضمن چٹهی سامیول صاحب بهادر کمشنر مالی پٹنه
در ماه جولائی گذشته حالات ملک بهار گورنمنٹ را به تردد و پریشانیها

به موافقت زمینداران ملک بهار احتیاجی داشته تا زمینداران باطاعت
و موافقت درین کار معین سرکار باشند بنا بر علی هذا لازم آمد که زمینداران
باشنده آن دیار را یکجا مجتمع نموده اطلاع از اصل کیفیت معامله یا نهاد داده آید
و نیز آنها را از پند پدر و ستمی که در ایام محرم کاربند بدان باشند بطور ایما
هدایتی نموده شود چنانچه بذریعه مراسلت و تفهیم زبانی بسیار شرفا و معززین
آن ملک داد اطاعت دادند و از جادهٔ فرمان برداری قدم بیرون ننهادند
ایام محرم در پتنه آنچنان بی شور و شر گذشت که در زمان سابق هم باین خوبی
گاهی نگذشته بود زمینداران همه بوفاداری ثابت قدم مانده اند
مشیر این شایسته تدبیر و رهنما و تعلیم فرمای جوق جوق مردم آن دیار و متکفل
تفهیم و مراسلت بحسن کرداری همین منشی امیر علیخان بهادر بودند نه دیگری

ترجمه خلاصه چتهی ای ای ساموئل صاحب بهادر کمشنر پتنه

پس همین اصلاح زمینداران عمده مهام و لایق انتظام در انملک بود
بنظر بوجوه بالا در شروع ماه اگست سامیول صاحب برن در ضلع
مقرر گردیدند و بضرورت موقع وقت خواهان اعانتی شایسته برای خود شدند
منشی امیر علیخان بهادر شخصی معزز و نامور که از اجله وکلای صدر دیوانی
میباشند و از حالات آن اضلاع واقفیت و اطلاع بکلی دارند و قراین
و اسباب وفاداریهای ایشان نیکو ظاهر و باهر است و پدر ایشان منشی
نواب گورنر جنرل بهادر مانده اند و خود شان بذات خاص نیز مدتی مدید
نوکری سرکار کرده اند محاصل ماهانه وکالت ایشان از سه صد پونڈ تا
چهار صد است مامور باسسٹنٹ کمشنری گردیدند و بسرانجام آن خدمت جلیله
بجدیکه پرداختند و نتیجه آن انچه حاصل گردید بیانش اینکه هرچند فتحیابی لفٹنٹ کرنل بهادر که
در انوقت عهدهٔ میجری داشتند بس نافع و موثر افتاده بود مگر تکمیل نتا بخشش

بیجا را نسبت سامی بس نامناسب و خلاف انصاف ظاهر فرموده اند فقط

ترجمه خلاصه گورنمنٹ گزٹ نمبر ۶۷ مرقوم بست و دوم ستمبر ۱۸۵۸ء صفحه ۱۸۴۹

دفعه به تقرر ساميول صاحب بهادر بجاى ٹیلر صاحب منشی امیر علی خان
بهادر خاص اسسٹنٹ کمشنر پٹنه و ڈپٹی مجسٹریٹ بموجب اکٹ ۱۵ سنه ۱۸۴۳ء در جمله
اضلاع قسمت پٹنه مقرر شدند و بمعائنه قول نواب لفٹنٹ گورنر بهادر
واضح گردید که نسبت منصوبی منشی امیر علیخان بهادر خیلی شکایتهای بیجا
کرده شده است بهر کیف رای ما آنست که نواب لفٹنٹ گورنر بهادر
بتائید قول خود وجهی بس موجه و کافی تحریر فرموده اند و هر گونه کارگزاریهای
عمده و بهتر که از منشی امیر علیخان بهادر بوقوع آمد دلیل قاطع است برآنکه منتخب کردن
منشی امیر علیخان بهادر و منصوب نمودن بر عهده که در مقام پٹنه مفوض بایشان

بنام مولف مرقوم بست نهم مارچ سنه ۱۸۵۸ع

صاحب محبوب من — درینولا که یک چٹهی بنام مخلص از جانب یکی از
ممبران پارلیمنٹ رسیده مضمونش اینکه از کارگزاریهای آنصاحب در وقت
بلوا هرکس راضی شد و مانٹ اسٹورٹ الفنسٹن صاحب و دیگر بسیار
صاحبان جلیل القدر که رای آنها را وقعتی می باشد خیلی ازین امر خوشنود
گردیده اند چنانچه احوال مفصلش در اخبار نامه ٹیمس به تشریح تمام طبع
گردیده و جلالت و افتخار طبع شدن اینقسم خبر باخبار نامه ٹیمس چنان است
که بکمتر کسی آن اعتبار و افتخار حاصل می گردد بر آنصاحب واضح شدنی است
که ذکر این امر در هوس آف کامن و هوس آف لارڈس هردو
شده و ڈیوک اف آرجائل وفاداری و خیرخواهی و جان نثاری های
سامی را نسبت سلطنت انگریزی خیلی ستوده و یورش شکایتهای

بیجا را

بسرکار انگلشیه سر بر نزده منشی امیر علیخان بهادر که متوطن صوبه مذکور

اند و ارتباط ایشان با هر صغیر و کبیر آنجا چه بحیثیت مشیر بودن ایشان

بامور قانونی وچه بوجه بودن ایشان از اعظم وکلای عدالت ثابت و متحقق

لهذا تقرر ایشان بغرض تائید صاحب کمشنر در آغاز افتتاح ابواب مکالمت

و مراسلت با جماعه مردم آنجا برای کم کردن خرخشه بدبلهای آن مردم روز

بروز رسوخ و ترقی میگرفت نهایت ضرور بود و خوف آن مردم

همین بوده که بپاداش قتالی که در دیگر اضلاع بوقوع آمده گرفته شدن

قصاص از عامه رعایای جمله اضلاع بلا تفرقه و امتیاز جرم و بیجرمی به

یقین باور میکردند و شیوع این اعتقاد که بخواطر سهل القبول بزدلان

اینجا جاگزین شده بود خوف و خطر بسیار از بسیار داشت آنهمه خوف و خطر

به مجرد منصوبی منشی امیر علیخان بهادر رو بانحطاط نهاد و از منصوبی مغزی الیه

گردیده بود از سرکار گورمنٹ نهایت مناسب واقع شد و نیز خلاصه

چٹهی مستر فرکوهارسن صاحب قائم مقام کمشنر سابق مرقوم بست و سوم

اکتوبر ۱۸۵۷ سنه اسمی صاحب کمشنر که باندراج ذیل طبع نموده می آید دلیل

قوی است بر آنکه بظهور این امر دانشمندی گورمنٹ خیلی ظاهر گردید

ترجمه خلاصه چٹهی مستر فرکوهارسن صاحب بهادر مطبوعه ذیل

راقم اجازت میطلبد برای اظهار اینمعنی که تقرر منشی امیر علیخان بهادر برای

صاحبانی که صلاحیت انصاف پسندی بدرجه کامل حاصل دارند و کیفیت

احوال عموم مردم پٹنه را بعنوان و انداز هریکی نیکو می شناسند غایت

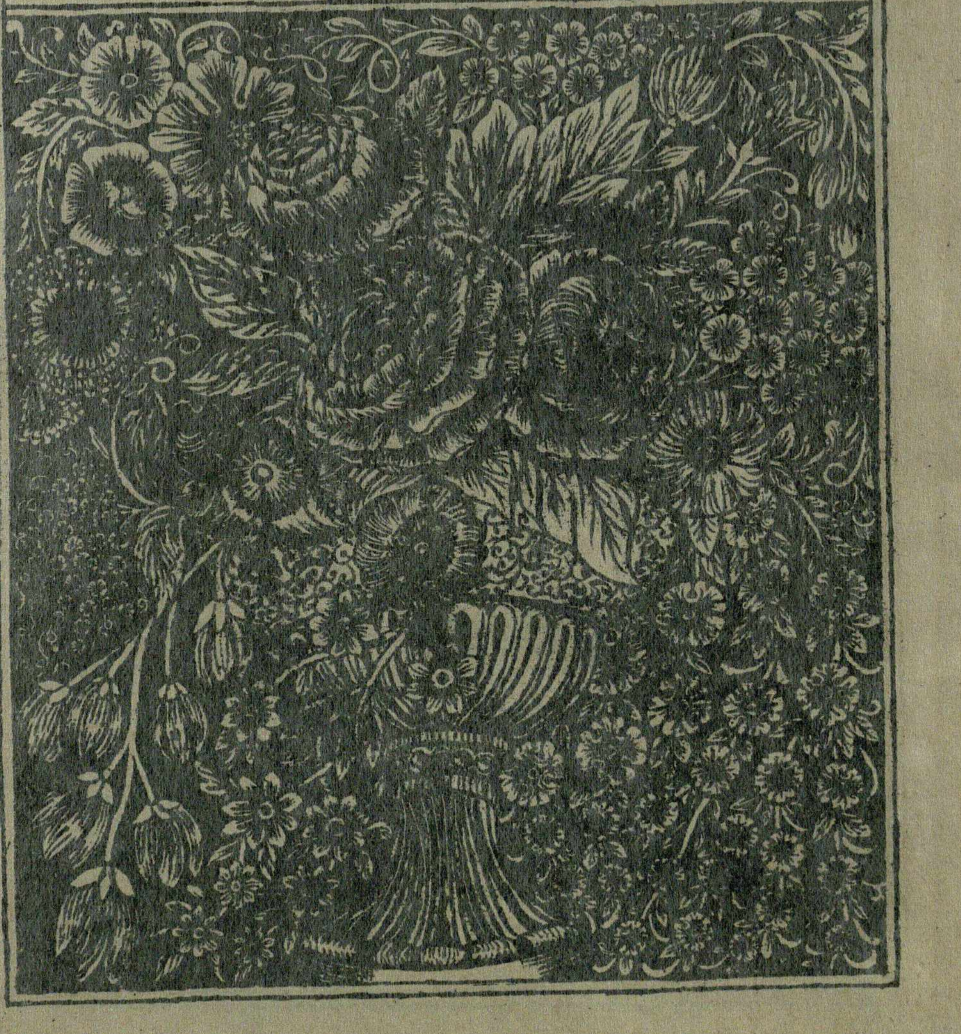
درجه مقتضای مصلحت و دانشمندی و امری خلایق پسند بوده و در زمان

غدر از معززان و ناموران این شهر راضی خواهی و وفاشعاری امری نسبت

چهارمین بهره در ذکر کیفیات سیر و سفر مؤلف

سپاس ایزد پاک را کز دو حرف — برآراست این سیرگاه شگرف
بآرایش نقش هر شهر و دشت — نمایشگر صنعت خویش گشت
حکیمی که داد اندرین سیر جا — بهره نوردی دو چشم و دو پا
شد از حکمت و حکم او در سفر — نظر را معین پا و پا را نظر
خدائیکه بشیوِ کلام و بسیت — سیاحت ز احکام عام و بسیت
پئی نظم و ترتیبِ کون و فساد — بسیارگان قوتِ سیر داد
نبی را باکرام چندان نواخت — بسیر سموات مخصوص ساخت
رسولیکه چون عازم سیر گشت — ز نه منزل آسمان هم گذشت
چنان گرم در تیه قربت براند — که در سدره جبریل ازو باز ماند
خوشا آل و اصحاب کار آگهش — نجوم و سفائن بسیر رهش

نه صرف کیفیت معدلت گورمنٹ بر هندوستانیان ظاهر کرده شده
بلکه عظمت و اقتدار سرکار که نصف مقدار آن نیز بچشم عقل و اعتبار
مردم آن دیار نمی آمد مانند معلومات بدیهیه به نهجی خاطر نشان ایشان
ساختند که هر یکی ازیشان بآن گرویده و معتقد گردیده فقط



گلگشتی نمودم آخر پس از عمری که سن و سالم در ہمین آرزو بسر آمد

وقوت رو بانحطاط نهاد خواستم که یک دو سفر مختصر در چنین ایام

سهولت انضمام که اجرای گردون دخانی باکثر سرزمین این

مملکت مصائب و متاعب سیر و سیاحت را خیلی کاسته است و هر ممری و رهگذر را

بانواع اسباب امن و آسائش برآراسته اختیار کنم و

بقدر امکان حظی و فرحتی ازان برگیرم چنانچه بافضال ایزد

که بخشندهٔ توفیقات است درین قرب ایام دو بار اتفاق سیر و سفرم

به بعض اکناف هندوستان دیار افتاد و فرحت و انبساطی و بهجت و

نشاطی که بتفرج مقامات چند و عجائب دلپسند و ملاحظهٔ اقسام

عمرانات ولقای بسا بزرگان والاصفات حاصلم گشته را ست

این است که شرحش خارج از حد بیان است و تسوید جملهٔ کوائف

همه رهنمایان بسیر دل اند ‏ ‏ که واقف ز اسرار هر منزل اند

برو باد و بر آل و صحبش تمام ‏ ‏ هزاران درود و هزاران سلام

اما بعد بر خاطر جهان ناظر سیاحان جرائد روزگار و تماشائیان
اسفار اسفار مخفی و محتجب مباد که نیازمند بارگاه لم یزلی **امیر علی**
که از بدو جوانی خوگر مشقت و جانفشانی است هوای
تفرج بلاد و امصار عمریست که بسرش جا یافته بود و عنان خاطرش را
بشوق مرحله پیمائی ها بر تافته اما وفور مشاغل و علائق و هجوم
گوناگون موانع و عوائق دستوری نمیداد که قدمی در راه سیر و سفر
گذار دودمی به بیغمی و آزادگی بسر آرد سیاحتم همین بود که اطراف
قصبهٔ باڑه علاقه عظیم آباد را که وطن مالوف است تا چند
مراحل بپیودم و باکناف و حوالی شهر کلکته که دار الاقامت سهت

باید دانست که بعد از انکه شخصی باهنگ دارجلنگ از راه ریل تا
صاحبگنج میرسد رودخانهٔ گنگا را استیمر سواره عبور کرده بمقام
کنڈه گوله خواهد رسید ازینجا در هر مقام و منزل امکنه مثل بنگله های
انگریزی اسکدار چنانکه پیش ازین جابجا در راه ها می بود برای
استراحت و قیام مسافران با ضروری سامان مهیاست و ازان پس
مقام دومی پورنیه میباشد که جای مشهور و آباد ان است و مقام
سوم و چهارم دنگره گهاٹ و کشن گنج است و بعد ازان تتلیا
و مقام ششم سیلی کوڑیست که قریب دامن کوه است
چند میل که ازینجا میروند زمین کم کم بلند محسوس میگردد و از سنگ
باخاک آمیخته جابجا آثار کوهپایان می باشد پیشتر ازان باولین مقام
کوه که میرسند باسم پنکها باڑی مشهور است بلندی این مقام

اسکدار آنرا گویند [illegible]

ره آورد رهگذار سوغاتی که از سفر آرند

ولطائف آن بیرون از اندازهٔ امکان فاما چون رهگذار آوردن
برای احباب واصحاب والا گهر از اهم لوازم وآداب سفر است
ره آورد یکه تا مرور دهور یادگار ازین خاکسار تواند بود به ازین
بنظر درنه آمد که از کوائف ولطائف این سیر وسفر یکی از هزار
واندکی از بسیار بقدر یارای زبان کج مج بیان خود بخامه سپارم
وارمغانش از برای دوستان بیارم تا لطفی ازان بر دارند وبنهاد خور
موائد فوائدم ننهکارند دیگر کسانیکه نابلد ازین راه باشند اگر اراده
تفرج درین اقصا فرمایند بو که از بیانم اعانتی در وقت پاخاکی گردن سفر نمودن
مر ایشانرا دست دهد وهیچ تعب ودقت از نابلدی ره باایشان ننهد

بیان کیفیت سیر وگلگشت کوه دارجلنگ که بماه جون
۱۸۶۶ع مطابق شهر صفر المظفر ۱۲۸۳ هجری اتفاق افتاد

باید

Darjeeling

یکهزار و هشتصد فٹ و هوای آنجا مثل هوای دیگر مقامات است
آنجا مراکب از قسم یابو برای سواری و هم بار برداری و نیز مزدوران
و دیگر جمله سامان برای رفتن بالای کوه یافت می شود یابو که
برای سواری بکرایه میگیرند تا مقام دارجلنگ به شش روپیه
و برای بار برداری به سه روپیه و بهمین حساب چندانکه خواسته باشند
میتوان یافت مقام دوم کهرسانگ است بفاصله شش میل
از پنکهاباڑی و این مقام به بلندی چهار هزار و سه صد فٹ
میباشد مگر راهش بغایت ناهمواری و از کهرسانگ تا دارجلنگ
راه هموار است که گردون اسپ و گاو میتواند رفت هوای آنجا
کم کم سردی هم محسوس میگردد و نیز از کهرسانگ بفاصله شش کروه بنگله
سوناڈی است اگر کسی خواسته باشد آنجا هم قیام میتوان کرد

اما اکثر ان یکدو ساعت استراحت کرده یکباره بالای کوه بمقام دار جلنگ
میرسند بلندی دار جلنگ هفت هزار و سه صد فٹ میباشد و این مقام
بنهایت وسعت و فضا آباد انست طرح مکانات و بازارش را بکمال
خوبی و خوش اسلوبی انداخته اند و معسکر قشون سرکاری نیز
در آنجا باهمه متعلقاتش خیلی خوب ساخته اگرچه آبادی انمقام بسبب
آمد و رفت بهوٹیان و نیپالیان و دیگر اقوام از پیشین هنگام بود
امانه بدین خوبی و پاکیزگی و صفائی و کثرت عمارات و سکونت
هرگونه امراو تجارت پیشگان و اہالی حرف وغیره که اکنون بمشاهده
در می آید آری اینهمه خوبی و رونق که الحال است از نتایج
توجه و التفات عالیجناب نواب سیسل بیڈن صاحب لفٹنٹ
گورنر بهادر بنگاله است بلکه از میامن توجه و التفات عالیجناب ممدوح

وانچه هست دور دور لهذا خوف سباع بهایم هم اصلا نیست
آهوان و دیگر بعض چرندگان وحشی زیر کوه و دیگر اطراف
گاه گاه بنظر می آیند هوای مقام دارجلنگ خوب سرد است
وآب چشمه هایش نهایت لطیف و شیرین و خوشگوار و از غلبه برد
وکیفیت هوای سرد هر وقت احتیاج پشمینه پارچه ها در انجا می باشند
بلکه بعض هنگام ضرورت روشن کردن آتشخانه ها نیز می افتد و با اینهمه
افراط سردی هوایش بس اعتدال خیز و صحت انگیز است سوای بازار و
دکانهای معمولی روزانه در هر هفته روز یکشنبه بازاری تازه می آرایند
و هزاران مردم اقوام بهوتیه و لیپچه یعنی اهالی سکم و نیپالی وغیره از اطراف و
جوانب جمع می آیند آنروز انواع اسباب و اقسام خضریات و فواکه
از دور دور مقامات بکثرت می آرند و میفروشند و اقمشه و چیزهای اینجا

نیز اول لکون صاحب
نباتات سبزی ترکاری
و ترکیبها را این جمع خضری
چنانکه حبیبات جمع جمع جل ۱۱

آنهمه رونق وآرائش هردم روبافزائش دارد ایوانات و
کوشکهای عالی درینمقام خیلی میباشد ومساجد وصوامع وبتخانه ها
ازبرای عبادت هرفریق موجود است ورسم تعزیه داری نیز
جاریست اهتمام پولیس وانتظام فوجی هردو خوب است وبازارش
باوسعت وکثرت هرگونه امتعه واسباب نهایت مرغوب مردم
هرقوم ودیار از مارواڑیان وکشمیریان وساکنان صوبهٔ بهار و
دیگر بلاد وامصار تجارت وغیره آمد ورفت وسکونت میدارند
واقمشه والبسه اقسام وانواع ظروف وشیشه آلات هندوستانی
وانگریزی ودیگر اوضاع بکثرت موجود میباشد وچند دکان انگریزی
نیز مثل انگریزی دکانهای کلکته باز کرده اند خرید وفروخت بوضع دیگر امصار
بزرگ درجمله ایام واوقات جاریست جنگل درنظرف مقامات بسیار کم است

یک منزل بگهی عمده با ساز و سامانی که باید از برای سیر و کسب هوا بکار رود بهمراه
محتشم الیه یافته شد و دیگر احدی آنجا جز سواریهای دوچ آنملک ندارد و جهپان که
قریب تر بوضع تامجان میباشد و کهارانش بر میدارند بجانه اکثری
موجود و بکرایه هم جا بجا میسر و یابوهای خوب با سامان پسندیده
برای سواری جوانان بکثرت هر طرف پیدا اکثران برای
سیر قریب کلیسه انگریزی که جای خوش و مرغزار دلکش است
میروند انواع سازهای انگریزی وقت سیر درانجا نواخته میشود
در میان شهر حوضی از آهن ساخته اند که آب از سر کوه اندران می آید
و همگنان آبش میخورند و آبشارها جا بجا میان شهر و نیز
باطراف و حوالی شهر جاریست از باشندگان قدیم این مقامات
چه بر سر کوه و چه در کمر کوه جز نیپالیان و بهوتیان و سکیمیان

خرید میسازند و دیگر بسا مردم تجارت پیشه از هر سو گرد آمده بخرید و
فروخت می پردازند از جمله مقامات آنجا مقامیست مشهور
بکوبچه روزبنگ و همین مقام همایون جای قیام و تفرج
جناب مهاراجه دهیراج مهتاب چند ربهادر رئیس بردوانست که ایوانی
بانواع حسن و خوبی و لطافت و خوش اسلوبی درانجا ساخته
و هر درجه و نشیمنی را ازان به سامان عمده و گران بها پرداخته اند
بالجمله این کوبچه که بعلاقه مهاراجه محتشم الیه است مرتب بغایت
آرائش و هر چمن و نشیمنش سزاوار صد گونه مدح و ستایش میباشد
مهاراجه محتشم الیه خیلی بذل توجه بآراستگی آن فرموده و مبلغی خطیر
واهتمامی کثیر دروی صرف نموده اند درک خوبهایش تعلق
بدیدن دارد نه بشنیدن ازین گردون های انگریزی صرف

People of Darjeeling -

که بکثرت اند دیگر هیچ قومی معلوم نمی شود سیکمیان که ایشان را
لیچا خوانند زبانی عجیب دارند و کثافت طبع ایشان بحدیست
که بعد ازانکه پارچه می پوشند تا پاره پاره نشود از تن جدا نمیکنند
لهذا رخت های ایشان نهایت چرکن و عفن می باشد چنانچه
یکی را ازانمیان پیش خود خوندم و از مدت استعمال کسوتش پرسیدم
معلوم شد که از پنجسال آن جامه بسان جلد لازم بدنش بوده است
با اینهمه دزد نیستند و دمدمه و دروغ ندانند و زنان ایشان بدکار
نمی باشند و احیاناً اگر یکی ازیشان بفعل شنیع مرتکب شد و یا مال کسی
بسرقه برد بتجویز خود عقوبتش میکنند و بیشتر هلاکش میسازند
اینجا اسمای چند کسان لیچه و اعداد شمار ایشان که نهایت عجیب است
برای تفریح طبع ناظران نوشته می آید

اسمای

اسمای کسان

اِکِی وَمپُو تَنزوه اُخِیک فَلم ٹَنڈُوک

اعداد شمار

چ[۱] ن[۲] سُم[۳] زَی[۴] تَنگ[۵] تُوه[۶] وُڈن[۷] چِی[۸] گهه[۹] چوه[۱۰] درراه

دارجلنگ که از کهرسانگ می آیند کوهی دیگر قریب است که آنرا جواله پهاڑ نامند هفت هزار و هشتصد فٹ بلند است این کوه هم آباد است و ایوانات و اسواق خوب دارد و معسکر فوج انگریزی هم بران میباشد دیگر کوه سنچل که به بلندی هشت هزار و یکصد و ده فٹ است این کوه هم آبادی و جابجا زراعتهای چای دارد و دیگر یک کوه برف بنام استوی هیل معروف است که جانب غرب و شمال دارجلنگ در حد ملک چین



Simla

به بلندی بست وهشت هزار و دو صد فت واقع شده سفیدی
برفش از دور نمایان میباشد خصوصاً وقت صبح چون عکس
آفتاب بران می افتد براقت و لمعانش قابل تماشاست ونیز
دیدم که از مقام سیلی کوری که قریب دامن کوه است راهی جدید
نهایت خوب و مسطح تا کهرسانگ درست میکنند مقام پنکها باڑی
که اولین منزل راه دارجلنگ است دران راه جدید
نخواهد افتاد وعرض این راه بست ویک فت بوده است

ذکر حالات سفر اضلاع غربی

پوشیده مباد که در اوائل ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و شصت و شش
عیسوی مطابق شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و سه
هجری چون باراده سیر و گلگشت غربی بهره این بزرگ مملکت هند

برآمدم نخستین وهله مقام بکسر علاقه شاه آباد فرشش را ختم گردید
آنجا بدیدار برادر لخت جگر منشی فدا علیخان بهادر زاد عمره و قدره
که عهده جلیله ڈیپوٹی کلکٹری آنمقام داشت دیده دیدار طلبم را
نوری و دل محبت منزلم را سروری حاصل گشت جائی دیدم دلپسند
طرز و اسلوب آبادیش با سواد صاحب گنج بس مماثلتی دارد ایوانات
رئیس پیشین آنجا که براجه مشهور بود از پا درافتاده است و از کهنه
مکانات انچه هست خراب و بیکار شده انتظام تناسل اسپان
سرکاری که باصطلاح این دیارش کهیت نامند بهر دو کنار
رود بار بآن حسن و خوبی است که شرحش درین وجیزه دشوار
بهترین اقسام اسپان عربی سیما نجدی را و نیز اسپان ولایت
انگریزی و دیگر جاها را با ماده اسپان هم پله اش جفت میسازند



People of Simla.

و مهرهای[1] خوب و توانا انچه لائق سرکار است در اصطبل ها تربیت میکنند

و باقی را میفروشند و همدرین طرف ازاوان سلف معبدی

از هنود مشهور بنام مهادیو رامیسرناتهه بر ساحل که بنام

رام ریکها گهاٹ مشتهر می باشد واقع شده هندوان بایام معمولی

از دور و دور در انجا گرد می آیند و بعد غسل اندران معبد پرستش میکنند

و تعظیم این مقام نزد ایشان بسیار است تا آنکه موجب آمرزش گناهان

تمام عمر خودش میدانند و سرودی عجیب بچنین خیال میسرایند که در پاستان

هنگام تارکا نام راچهسی آنجا مسکن داشت که دست انواع ظلم و ستم

بر ساکنان آنطرف دیار دراز ساخته بود و چون فریاد مظالمش بگوش

رام چندر رسید او بغضب ازجای خود بجنبید و راچهس را

گرفت و کشان کشان سوی دریا برد و از مر بزور کشان بردنش

[1] مهر بالضم در عربی بمعنی کره اسپ

ازانجا

از انجا تا کنار دریا مانای ناله گووش باندازه پنج یا شش دست باشد
پیدا شد آخر رام چندر راچهس را کشت و بدریا انداخت
و بقوت خود در جانبیکه زد اگرچه جانب خلاف جریان آب بود
مگر همان طرف آب بحرکت قسری روان گشته و بعکس اقتضای طبیعی خود
جاری شده چنانچه هنوز آب دریا بجائیکه نشان میدهند چهار پنج هزار قدم
کمابیش معکوس روانست هنود آنرا از خوارق و کرامات رام چندر
می انگارند مگر در اصل بر عکس روانگی آب غالبا بسبب عمقی که گرداب وار
بهیئت مستطیل واقع شده بوده است بر وفق این افسانه های بی سر و پا
زان پس بکهنه دار الخلافت دهلی گذرم افتاد و ازبسکه هوای شوق
تفرج کوه شمله و دیگر مقامات آنطرف در سرم پیچیده بود گلگشت
دهلی را موقوف بروقت مراجعت داشتم و بسواری گردون ڈاک

دو راه درست کرده اند راه جدید نهایت صاف و هموار که از
دور کوه بر آورده اند گردونهای اسپ و گاو بخوبی ازین راه میتواند رفت
مگر بعرصه سه روز بعد مسافت این راه پنجاه و شش کروه قرار میدهند
دیگر راه قدیم که مسافتش باندازه سی و یک کروه است فاما بغایت
ناهموار و دشوار گزار جابجا نشیب و فراز کریوه ها و کوه ها آنچنانست
که حوصلهٔ ژرف نگهان بلند خیال بدیدنش از ره گذر بیم و هراس
هر وقت پست و اراده نشیب و فراز آزمایان تجربه کار روزگار
از غم خوف و وسواس هر آن سست میگردد و اکثر مسافران بسواری
اسپ و جهپان و بعضی پیاده پا مراحل این راه می نوردند و کوهیان
آهسته و دوان شب و روز بی هیچ خوف و خطر آمد و رفت میدارند
نرخ روزینه جهپانیان و دیگر بار برداران از کالکا تا بالای شمله

متوجه پیشتر شدم مقامات پانی پت کرنال وانباله وغیره که در راه بود
بنظر سرسری دیدم و تا مقام کالکا که دامن کوه شمله همانست بآرام و
آسائش تمام رسیدم بیاد باید داشت که از دهلی بر گردون ڈاک
اسپ جز سه کس را نمی گیرند و اندرون ویکی بالا یا عکس آن چنانچه
از چند کس خدمتیان که همراه راقم بودند جز دو تن را بالای گاڑی
دستوری ندادند دیگران را بسواری جداگانه روانه کردم کرایه گاڑی
باختلاف کارخانها و تفاوت عمدگی اسپ و گردون و سائر
سامان آن مختلف میباشد القصه چون بکالکا رسیدم از انجا بسواری
جهپان رهگرا و منزل پیما شدم شب بنگله کگرهٹی نزول جای افتاد
روز دوم بالای کوه شمله رسیدم و بجائیکه مهبط و رود انگریزان و دیگر
معززان است فرود کشیدم باید دانست که از کالکا تا اینمقام

هفت کروه است پس ازان بنگله هری پور بدو کروه و بعد ازان
بنگله سائری بشش کروه پستر بنگله شمله بنه کروه مسافران بیشتر
بدو روز می روند و بعضی بافزودن جمپانیان بیک روز هم میرسند
کوه کسولی و کوه سپاٹو که درمیان راه شمله واقع
جائی است آباد وان و نفیس در ینمقامات قشون سرکاری نیز
قیام پذیر می باشد مساکن کوهیان در هر دو جا خیلی نفیس و آباد است
و زمینداران و کاشتکاران بکمال فراخی حال و آسودگی بال بسر می برند
زرت و شلتوک و پنبه و منڈوه و دیگر بسا اجناس
جوار دهان
خوب و فواکه مرغوب همچو ناشپاتی و بهی وغیره بافراط پیدا میگردد
و بعض جاها ایوانات سکونت راجگان کوهی نهایت وسیع و پر فضا
مزین بهر گونه آرایشها بوده اند مسافران شب و روز آمد و شد

که فرودگاه معین است سر هر نفر یک روپیه چهار آنه می باشد و برای

هر جهپان هشت نفر مقرر چون کهاران ازینجا به تبدل و نوبه می برند

بعض اوقات بخواهش و ضرورت مسافر مستعجل دوازده بلکه شانزده

نفر هم باشند اما کرایه جهپان علاوه از اجرت کهاران از سه روپیه تا

چهار روپیه میباشد و یابوی سواری را از کالکاتا بالای کوه شمله

پنج شش روپیه و یابوی باربرداری را سر هر من سه روپیه مقرر است

چندانکه ضرورت باشد بهم تواند رسید در اثنای راه مکانات و سرای های

رئیس پتیاله برای عامه مترددین علی الخصوص بنگله با نفاست و آراستگی

تمامتر برای عمائد و معززین تیار است و هر گونه چیزهای خوردنی و نوشیدنی

برحسب خواهش هر یکی بکثرت در هر جا مهیا از کالکا بفاصله

هفت کروه بنگله کوسولی است و ازانجا بنگله گگرهتی نیز بفاصله

هفت

آمدورفت روزینه اجرت جهپانیان سرهرنفرچهار آنه وکرایه
جهپان هشت آنه وکرایه اسپان یابوسه روپیه وبرای اسپان کلان
ولایتی وعمده زیاده تراز آن مقرر است واز سوار یهای منکو رهرقسم
که مطلوب باشد بهم میرسد کیتهو جای است مرغوب و دلپسند
هوایش خوشگوار انگریزی حکام باغی بنام ملکه با احتشام باکمال درستی
وانتظام اندرینمقام تیار ساخته اند جای بی ندید قابل دید است باطراف
آن باغ راه باهمواری و وسعت برای آمد و رفت نیکو درست
نموده اند کثرت درختان گل واشجار میوه دار اندرینمقام بحدیست
که بسیر و تفرج آن دیده و دل را فرحت و نور و نضارت و سرور
حاصل میگردد دانیجا مقامیست مشهور به لال پانی آب و هوایش با مزاج
خیلی موافق و سازگار و فضایش بس دلچسپ و نضارت بخش

بلا خوف و خطر سباع و دیگر وحوش میدارند کوه شمله جائیست
سرد سیر از برودت آب و هوا موسم گرما هم در انجا مشابه بآغاز موسم
سرما باشد جا ها همه صاف و هموار و هر سویش لایق سیر و تماشا
برنگ قطعات گلزار درختان جنگلی براستی و خوش قدی رونق
آن مرغزار را دوبالا کرده اند و بسر سبزی گوی از رنگ رخسار
سبز خطان برده بالجمله آب و هوای آن خاک جلوگیر از کمال خوبی و
لطافت خیلی دلپذیر است و با صحت و اعتدال ربطی بحد کمال دارد
رونق و خوبی بازارش بغایتی است که بیک نظر نقد دل از دست
مشتریان میستاند و درچشم زدن جیب حال خریداران را برنگ
کف مفلسان خالی از متاع صبر و شکیب میگرداند وسعت آبادی
این مقام کم از پنج کروه نتوانم گفت اینجا برای سیر و گلگشت و

خاکی که بیننده ازان دل بر ندارد

و دشوار گزار است جهپان و اسپ را دران سو راه نیست و هرچند ازراه
دیگر بسواری رفتن هم ممکن اما مشقت و تکلیف اجازت گذشتن
ازان طرف کمتر میدهد راقم که محض برای تنزه و سیاحت رفته بود
و از اتفاقات همدران ایام بتقریب هنگامه دسهره مردمان از هر سو
جوق جوق می آمدند باوجود سختی و تکلیف راه دلم نخواست که نادیده
پس آیم ناچار بهر گونه دقت و مشقت گاهی پیاده و گاهی بسواری هچکیه
توانستم بالا بر آمدم هر چند از ممر تکلیف و صعوبت راه کوفته و خسته خیلی
شده بودم مگر بدیدن هجوم انواع خلائق و تماشای صورتهاے
لعبتان کوهی یکی بر دیگری فائق که از بسا شهری مهوشان عشوه گر
هزار درجه خوبتر بودند بمضمون شعر

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم　　هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم

انظار است چون پرتو خورشید بر آب می افتد خطوط سرخ رنگ
بچشم نظارگیان مینماید و طرفه تماشای ازان بنظر می آید و ازینجاست
که این مقام را لال پانی خوانده اند و نیز ٹیله جاکو بر فراز کوه شمله جائی است
بلند نهایت پاکیزه و خاطر پسند کسانیکه بتفرج این مقامات پارهٔ از
اوقات صرف کردند حظی وافر برداشته اند و همچنین است مقامات
کوههای جتوک و ڈگشا غرض لمولفه

هر گوشه دران کوه پر از نقش و نگار است هر پست و بلندش صفت باغ و بهار است

کوه تارا که مندر یعنی پرستش خانه تارا دیبی نام بتی بران واقع
ازهمین مقامات پر فضا لایق سیر و تماشا درین ملک است
مردان و زنان قوم هنود از دور و نزدیک انبوه انبوه برای
پرستش بایام معمولی در انجا گرد می آیند راه آمد و شد آنجا پر تعب

دشوار

که بدیدن آن هر دم مجروح شمشیر غم میشدم علاوه برین درین خلال همین حال
بنوای چنگ ونغمه های خوش آهنگ آن ستم سازان نقد هوش و
حواس یکسر باخته بودم ونرد عقل وخرد را بششدر حیرت انداخته
چون طاقت قرار از من فرار کرد آخر کار در کشاکش شوق واضطرار
بمصراع مشهور ع رندی وهوسناکی در عهد شباب اولی
تسکین خاطر خود نمودم وآن بازی را همچنان قایم گذاشته مهره شوق از بساط
پر انبساط آن عشوه بازان برچیدم وزیاده ازان خود را ببازی میر و وزیر
خیالی غریق شطرنج واسیر فرزین بند اندیشه داشتن مصلحت نه انگاشته
بعد نوردیدن بساط آرزو وازان سو مهرهٔ دل را که برنگ شاه مقید شطرنج را
بجای نمی برد از خانهٔ گشت صدمات وا رهانیدم وبی تلاش اسپ و فیل
پیاده پا از انجا باز گشته دیگر رخ بدان طرف نمودن مناسب ندیدم در میان خود

۱ [illegible] مهره [illegible] بادشاه [illegible] شطرنج [illegible] ۱۲

نصارتی بچشم جانم و قوتی بدل ناتوانم پدید آمد و رنجیکه از تعب راه
دامنگیر حالم شده بود بیکدم از خاطرم فراموش شد بیان اوضاع
شوخی و بی باکی که ازان شوخ طبعان بظهور می آمد زیاده تر از آنست
که درین اوراق چند شرح دهم غرضکه هر کرشمهٔ بی پروائی و عشوهٔ
بی اعتنائی ازان دلبران شاطر هردم بازی تازه می خوردم
تا آنکه هر رنگ اوراق بازی خیال گنجفهٔ احوال خود را ابتر و پریشان و پراز
حسرت و حرمان یافتم آخر در باختن پادشاه چنگ [1] اشتیاق آن
آفتاب طلعتان یگانهٔ آفاق که بدلفریبی سرخ عیار [2] و بجان آزاری سرتاج
فتنه گران روزگار بودند ورقی جز برات نامهٔ نامرادی بدستم نه آمد و طرفه تر
اینکه روبروی راقم دلباخته باغلامان همداستان خود بتماشی سرگرم
لعب و بازی می بودند و موفقت و دمسازی های خود سفید می نمودند [3]

[1] پادشاه چنگ نام بازی گنجفه ۱۲

[2] سرخ عیار نام شخصی است که بعیاری ضرب المثل بود ۱۲

[3] سفید نمودن کنایه از باختن ۱۲

عالی مکان معین است چنانچه منتظمان علاقه کمشنری از
رهگذر مزید رعایت که نسبت بوابستگان دامان دولت
سرکار عظمت مدار ملحوظ و مد نظر می باشد همان ایوان را برای
آرمیدن و واکشیدنم هم قرار داده بودند بجهت دوری از شهر و
بازار بمکان شیخ رجب علی خانسامان که خیلی خوب و مرتب
بهرگونه سامان مرغوب بود آسایش گرفتم صاحبان انگریز و
عمائد دیگر اقوام نیز اندران خانه به کوشکهای جداگانه فرود می آیند
وچون درینمقامات سردی بیشتر است بدینجهت آتشخانه ها بهر
کوشک و ایوان گرم میباشد تمازت آفتاب درآنطرف
بسان دیار ما نیست لهذا تماشای مسابقت اسپان اکثر میشود
حقیر زیاده تر فرصت وقت نداشت ده روز که بشمله بودم

شمله وسپاٹو آبجوئیست که آنرا گمبهر نامند در لطافت وخوبی تاب
از گوهر وآب از کوثر برده است وبکرانه راه جابجا از کوهی چشمه ها
حوضهای خوشنما درست کرده اند که باعث آسائش ره روان وتفریح
خواطر متردّدان می باشد سراوخان از برای مسافران بهر جا جدا جدا تیار
وبنگله ها با سامان وحوائج ضروری بکثرت هر طرف نمودار اسپها
وجهپانها برای سواری در هر جا که خواهند میسر وبهر طرفی مقامی نام ونشان
راه ها نوشته پیش نظر انتظام حراست وپاسبانی طرق وشوارع
در هر مقام بکمال حسن اهتمام است مسافران بهر گونه آسایش قطع مراحل
میکنند وبی اندیشه ووسواس وخوف وهراس هر جا که خواهند شب بآرام
تمام میگذرانند بمقام بابوگنج از طرف بندگان فیض نشان ویسرای
نواب گورنر جنرل بهادر فرودگاهی پر آرایش از برای آسایش عمائد ورئیسان

فنون از حکمت و ریاضی نیز نیکو تر دستگاهی داشته اند و چند تا رسائل و کتب درین فنون نگاشته چنانچه دو رساله چکیده کلک دانش سلک خود که پسندیدهٔ ارباب علم و هنر و اصحاب عقل و نظر است بهمپر ز نیز بطور یادگار فرستادند یکی نسخه گیان پرکاش پر از پندهای سودمند دانش پسند بسان اشلوک دوم نسخه اصول حکمت نظری و عملی مملو به بسا مسائل ریاضی وغیره

بیان حالات دهلی

پستر از انکه راقم از سیر کوه و دشت باز گشت بخطه معمورهٔ شاهجهان آباد که ایدون اندران جز نشانی از مکانی و آثاری از دیواری باقی نمانده است رسید و بشوق ملاقات عمائد و رؤسای آنجا و دیدن ایوانات بادشاهان پیشین زمان و زیارت مقابر بزرگان که درین کشور وسیع

سوار و پیاده بهر جا گردیدم و هر مقام را بتفصیل یا با جمال
بچشم خود دیدم حکام والا مقام از کمال اخلاق و اشفاق
که سجیهٔ رضیهٔ ایشان است بیش از بیش ممنونم فرمودند سیّما
اراکین و اساطین این دولت بلند صولت زیاده تر
ازانکه چشم داشتم نبواختند و بانواع عنایت و رعایت سر بلندم
ساختند آنجا دولت لقای بعض دوستان همدیار خود هم دست داد
و نیز با چند بزرگان دیگر اتفاق ملاقات افتاد که از صحبت
ایشان هر دم لطفی تازه حاصل میکردم علی الخصوص بلقای
فرحت انتمای منشی کنهیالال معروف به بابو الکدهاری که
درینولا منیجر یعنی منتظم ریاست نابالغ رئیسان مالیرکوٹله میباشند
بس محظوظ و مسرور گشتم بابو صاحب سوای علوم مذهبی خود بدیگر

بعد چندین گردشهای دور دوار و انقلابات لیل و نهار هنوز پاید آ
و بدستور ثابت و برقرار است و کمال صنا عیش بحدیست که دیده عقل
دانشمندان جهان و چشم دانش مهندسان زمان هر وقتی
دران بحیرت نگران می باشد هر ایوانی از رفعت شان و بلندی
همت سلاطین آن روزگار نیکو یادگار است و مجالست
که درین زمان آنچنان بذل جهد و همت از هیچ صاحب دولت
در قطعی از اقطاع هندوستان بظهور رسد و عالی منزلتی بصرف
زر یا دبدبه و سیاست حکم و ریاست مانند پیشینیان همتی برگمارد
و آنچنان یادگاری از خود بگذارد از آنجمله بناهای مذکوره مسجد جامع
دهلی است که بعهد فردوس آرامگاه شهاب الدین محمد شاه جهان
بادشاه تغمده الله بغفرانه بر کوهچه بنا نهاده اند و آن کوهچه تمامه

عبرت گاهی به ازان نشان نتوان داد نیچه روز اقامت گزید

شهری دید بنهایت لطافت و خوبی و نفاست و خوش اسلوبی

بنایش بر قواعد هندسی بچنان اوضاع خوش و اقطاع دلکش

نهاده اند که هنوز از آثار و اطوار راه ها گی و حسن اسلوبش

خیلی ظاهر و باهر است از قدیم ایوانات انچه جا بجا باقی مانده است

یادده از حالات پاستان ایام بعبرت تمام میباشد مساجد رفیع الشان

و نیز مقابر بسا بزرگان درین شهر و باطراف و نواحش بحدیست

که زیارتگاه خواص و عوام گشته است زهی صنعتهاے

گوناگون که هم بخوبی نقش و نگار حیرت افزا و هم باستواری

سقف و دیوار هوش ربا صنعت طرازیهای که صناعان سحر کار

یگانه روزگار صرف هر در و دیوار کرده اند با همه نزاکت و باریک کاریها

بعد

وصناعی وران چه رسد منبرش یک تخت از سنگ رخام است

نهایت صاف و پاکیزه وشفاف وسعت درونی بطول نود درعه

وبعرض سی درعه است اندرونش هفت محراب باهزاران رونق وتاب

وبیرونش یازده وراند محرابی دراوسط بلندتر از دیگر محرابهاست

وبهردوجانب آن پنج پنج درابرابر وبرهریکی کتابه های عبارات

مختلف بغایت خوش خطی وخوش وضعی از سنگ خوش رنگ

حروف تراشیده نصب کرده اند که خوشنویسان را بدیدن آن

حیرت برحیرت می افزاید وغیر از کلمه احسنت برزبان نمی آید

صحن آن جامع لامع همه از سنگ سرخ نهایت وسیع وپرفضا یکصدو

سی وشش درعه طولاً وعرضاً می باشد ودرمیان آن حوضی است بزرگ از

سنگ رخام وباطراف صحن طاقهای خوش اسلوب وحجره هاے

بتمامه زیر آن جامع ستر گ ماناهی کرسی بنظر می آید ثانی این مسجد در تمام
اقطاع هندوستان بلکه در تمام جهان نشان نمیدهند شرح حسن تعمیر
و نادره کاری هایش از زبان خامه و دهان آمه غیر ممکن بنایش
همه از سنگ سرخ است و اندرونش همه سنگ مرمر اکثر جا که
خطوط و تحریرات سنگ مرمر و نقش و نگارهای سنگ موسی از میان
سنگ سرخ برآورده و اُستاد کارها در آن صرف کرده اند
نظر عقل بمشاهدهٔ آن حیران است گنبدهایش از سنگ مرمر است که
خطوط سنگ موسی تعبیه اندران شده و استحکام و خوش قطعی که
در هر یکی ازان نمایان است تعلق بدیدن دارد نه بشنیدن قطعات
سنگ از هر رنگ با چنان بزرگی و سطبری با فراط هر جا نشانیده اند
که قطع نظر از دیگر امور بهم کردن آن نیز آسان نبود تا بنادره کاری

مکتوب بقلم اعجاز رقم حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب وحضرات امامین همامین سیدنا حسن و سیدنا حسین رضوان الله تعالی علیهم فی الدارین بمزید تبجیل و احتیاط داشته اند که زیارتش بمومنان باعث نیل و احراز سعادات دو جهان میباشد خامه اگرچه یارای توصیف این جامع لامع ندارد فاما این چند اشعار بی اختیار از زبان کج مج بیانش تراوید ملفقه

نه جامع است همانا که جنت الماوا | فرا رسیده زگردون بعرصهٔ غبرا
زهی خجسته بنای که کس نشان ندهد | دگر بعرصهٔ گیتی چنین خجسته بنا
زهی ستوده مقامی که فیض تاثیرش | باهل دل همه بخشد سرور جان افزا
زعرش نور تجلی برو چنان بارد | که هست معدن نوری زارض تا بسما
گزیده مسجد مانای کعبه را نازم | که بر درش ملک و جن و انس ناصیه سا
نظیر جامع پاک قباست این مسجد | بشان اوست لقد اسس علی التقوی

خوش قطع و مرغوب بکمال حسن قرینه ساخته اند و بر چهار گوشه اش
برجها و منارهای بلند بغایت خوبی و خوش نمائی است که زبان خامه
یارای توصیف آن هرگز ندارد غرض هر در و دیوار و محراب و
منارش آنقدر متناسب و باعظمت و شان است که از هر گوشه کمال
جلالت و خوبی آن نمایان میگردد سبحانه و جلت قدرته و تعالی شانه
این جامع سترگ بمدت شش سال تیار و مرتب گشته مبلغ ده لک روپیه
دران چنان روزگار که ارزانی اجناس و اشیا را در هر ملک و دیار رو
بازار بود صرف بنای آن گردیده تاریخ اتمام آن چنین یافته اند

مسجدی کان کعبهٔ ثانی ست تاریخش بود ‌ ‌ ‌ قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان

اندرین مقام متبرک تبرکات مقدس موی مبارک و نعلین شریف
حضرت سرور انام علیه الصلوة والسلام و قرآن مجید بخط کوفی

مکتوب

هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین   گو بیا این قصر واین باغ همایون را ببین

بنایش همه از سنگ رخام و سنگ سرخ است و بچنان پایداری

باریک کاری دران کرده اند که با وجود امتداد مدت صدها سال

لطافت وخوبی هر نقش و نگارش هنوز بسان جدید پدید میگردد

وگنبدهایش همه از سنگ رخام است و از کمال نقاشی که دران نموده اند

چشم صناعان سحرکار هردم بتماشای آن نقش دیوار است در خوش وضعی

ونادرکاری فی الواقع نظیر خود ندارد و هر جانب باغ و مکان احیاض

وانهار ساخته اند که چشم زائران از تفرج آن نضارتی

درمی یابد بنایش را در سال نهصد و هفتاد و سه هجری بسعی وهمت نواب

حاجی بیگم مغفوره زوجهٔ همایون بادشاه نشان می هند و مدت تیاری او

کمابیش شانزده سال گفته اند ومشهور است که مبلغ پانزده لک روپیه

زہیچ خوبی ومجلی اگر خوانم جزاین وجیزه مگر دفتری کنم املا

وازانجمله مرقد مغفرت دستگاه فتح خان ابن فیروزشاه است

بالای این قبر بجای تعویذ حوضکی نهایت خوش قطع ساخته اندران حوض

اثر قدم پاک حضرت شهنشاه لولاک صلی الله علیه وعلی آله وسلم

بکمال تعظیم واحتیاط داشته اند هنوز آن مقام زیارتگاه هر

خاص وعام است آری ؎

بزمینیکه نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

خصوصًا در ہرماه ربیع الاول گروه گروه خلائق برای استحصال شرف

زیارت از نزدیک ودور گرد می آیند وغساله آن مقام برکات

التیام را تبرکًا می خورند وجابجامی برند بنای این قبر در سال هفتصد و

هفتاد وشش هجری بوده وازانجمله مقبره جنت آرامگاه همایون بادشاه است

کنانیده یادگاری از پدر خود بدنیا گذاشت و از انجمله منار یست
مشهور به مینار قطب صاحب نهایت کلان و بلند و بغایت مستحکم
وخوشنما و خاطر پسند ارتفاعش باندازه دونیم صد درعه و دور پهنای آن
تخمیناً صد درعه زینه های نردبانش سه صد و هفتاد و هشت است پنج درجه
دارد نخستین درجه بعض جا مقوس و بعض جا پهلودار و دومی درجه یکسان
مدور سومی درجه همه پهلودار چارمین و پنجمین درجه نیز سراسر
مدور نقوش و تحریرات زیبا و گلکاریهای حیرت افزا از سنگ مرمر
و سنگ سرخ که بران ساخته اند شرح خوبیهایش خارج از حد بیان است
بسا آیات قرآنی و دیگر عبارات و تاریخ بنایش بخط نسخ و طغرا
نهایت عجیب و تحیر افزا بران کنده اند در عهد فردوس نشین سلطان
شمس الدین التمش بسال ششصد و هفت هجری طرح بنایش افتاد و

حرف این بزرگ عمارت گردیده شنیدم که بهر در این مقبرهٔ عالیشان
بسیاری از مردان و زنان شاهی دودمان آسوده اند از انجمله
مقبرهٔ نواب ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ وزیر احمد شاه بادشاه است
از سنگ رخام ساخته اند نقوش و تحریرات بغایت حسن و خوبی بجا
از سنگ رخام دارد و مرقدش که هم از سنگ رخامست نهایت صاف و
لطیف و شفاف نردبان سنگی برای بالا رفتن بدور گنبد خیلی خوش طرز
ساخته اند باغ و حوض اندران احاطه عجب لطفی میدهد خلاصه اینکه
انواع صنعتگریهای اُستادان از ان انجنان ظاهر و آشکار است که عقل تماشاییان
را بورطه حیرت می اندازد وفات نواب مغفور بماه ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و
شصت و هفت هجری واقع شده این مقبره خلف ارشد وی نواب
شجاع الدوله بهادر بخرچ سه لک روپیه بدین خوبی و خوش اسلوب تیار

کنانیده

که اکنون اکثر آن شکسته و بخرابی پیوسته است بعض بعض آثار آن در
حوالی و قرب و جوار این منار هنوز موجود است خصوصاً ٹهاکردواره
یعنی بتخانه که از بنا تا سقف همه از سنگ ساخته بودند هنوز اکثر جا بر
دیوارها و منارهای شکسته نشان چهرهٔ بتان که سر و گردن هر یکی از آن
در عهد حکومت مسلمانان خراب کرده شده موجود و مشهود است
گویند که نام اصلی این راجه رای پتهی راج بود در سنه ۱۲ سمت بنای قلعه و
بتخانه انداخته و در حدود همین قلعه سلطان قطب الدین بعد ششصد و
بست و هشت هجری قصری بنا ساخته نامش قصر سفید نهاد از گردش
زمان و دوار و انقلابات لیل و نهار جز نام آن قصر معلّی دیگر
نشانی اندران سرزمین باقی نمانده در صحن این عمارت‌ها آهنی
عمودی منصوب دیدم بلندیش از زمین باندازه بست و دو فٹ

صرف همین یک منار و دیگر بعض آثار که در جنب آن محراب
نو وا نیست طیار گردید که هنوز بعد اندک شکست و ترمیم آن
چنانکه بود بحال خود موجود است دران اطراف بنای بچنین بلندی
و استحکام و صنعت و اهتمام تا دور دور نشان نمید هند نوشته اند که
آن سلطان والاشان در عهد حکومت خود بتخانهٔ راجه پتهورا که
اعظم و اشهر معابد هنود بود بشوکت و جلالت اسلام شکست و از
سنگهایش خواست که مسجدی با تمام عظمت و استحکام که یادگاری
از سطوت و قوت اسلام و اهل اسلام باشد بنا فرماید چنانچه اول این منار
دروازه را درست ساخته دست به بنای دیگر محاریب و منارات
انداخته بودند مگر بسبب انتقال و جاگزینی آن سلطان بباغ جنان همان
که ناتمام بود باقی مانده از انجمله قلعه و ایوانات راجه پتهور است

مسمار فرمانش داد چون درست شد منجمان بحساب کواکب روزی
و وقتی خاص معین کردند و باهتمام بلیغ آنرا بمقامی که هست نصب
کنانیده چنان ظاهر ساختند که مسمار بر سر مار رسیده و نصب گردیده است
بعد چند روز سوء ظن به خاطر راجه راه یافت و به برداشتن مسمار
امر فرمود تا به بیند که فی الواقع آن مسمار بسر مار نصب شده بود یا نه
منجمان هر چند که منع ازین کارش نمودند و باصرار افزودند انکار و
اصرار ایشان هیچ فائده نداد و راجه هرگز گوش بر گفته ایشان ننهاد
ناچار منجمان تدبیری کردند و سر زیرین مسمار را بحیله خون آلوده
از زمین بر آوردند زان پس باز آن مسمار بجای که بود همچنان نصب
کرده شد این است کیفیت آن عمود بنا بر انچه شهرت یافته و بعضی این
عمود را بسلطان معز الدین بن محمد بن سام منسوب کنند و گویند

و دورش پنج فٹ خواہد بود چون از حقیقت آن مستفسر شدم
فسانهٔ عجیب شنیدم یعنی گویند که منجمان عهد حکومت راجه مذکور
بتقاضای طمع نفسانی وانمودند که اگر میخی از آهن در وقتی خاص
که نشانش دهیم بزمین نصب کرده آید هر آئینه بنای این سلطنت و
حکومت نبطنیکه هست تا زمان منصوب ماندن آن مسمار قایم و
برقرار خواهد بود راجه چون وجه این امر هیچ نمی دریافت متحمل
صرف کثیر سرانجامش نمیگشت آخر براهمه و منجمین آنوقت باتفاق و
مشاورت باهمدیگر یکی را که میان ایشان در علم فضیلتی داشت
برای تفهیم راجه معین کردند او روزی در تخلیه عرض کرد که اصل مالک
دنیا از روی شاستر ماریست که زیر زمین می باشد و بعنوانی
این را بیان کرد که بذهنش جا گرفت تا بنصب و درستی

چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب ندا داد هاتف شهنشاه دین

اینجا هر سال بتاریخ هفتدهم ربیع الاول بسا مردمان و عمائد شهر از دور

و نزدیک برای زیارت جمع میشوند و مجلس مشائخ چنانکه در هند

اکثر رواج دارد باهتمام بلیغ آراسته میگردد و پادشاه نیز برای کسب

سعادت زیارت آن مزار پر انوار اکثر قدم رنجه میفرمود و از انجمله

است مزار شریف حضرت امیر خسرو اسم اصلی وی ابو الحسن است

ولد سیف الدین محمود بجوار مزار مرشد خود حضرت سلطان المشائخ

آسوده است در اوائل موسم بهار که باصطلاح اهل هند بسنت نام

دارد اجتماع هرگونه مردم از خواص و عوام درینجا میشود و ازدحام

خلائق زیاده از حد و عد میباشد تاریخ وصال آن مغفور مبرور چنین یافته اند

قطعه

از پئی تاریخ سال فوت او چون نهادم سر بزانوی خیال

که وی مقیاس شناخت اوقات نماز برای مسجد یکه بنا ساخته درست
کرده بود مگر اصل این روایت جای بصحت یافته نمیشود لیکن حروف
پیشین زمان که اکنون خوانده نمیشود بران کنده اند مردم عوام وقتیکه
برای دیدن آن می آیند اکثری بکنارش گرفته سخنان عجیب و بی و پا
می سرایند و از انجمله مزار شریف حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین اولیاست رحمة الله علیه بعد حصول شرف زیارت
آن مکان مقدس که رفعت و شانش خارج از حد شرح و بیانست مسجد قدیم
ملصق بان بنهایت عمده و نفیس از سنگ سرخ گنبد درمیانش که خیلی وسیع
است چهارده درعه بجبابش بیگیرند آیات قرآن بخط نسخ و کوفی بنهایت
خوش رقمی دران نوشته و این یک رباعی بخط خوش کنده اند رباعی

نظام دو گیتی شه ما و طین   سراج دو عالم شده بالیقین

جاوید بقاست بنده خسرو　　　چون شد بهزار جان غلامت

مرا نام نیک است و خواجه عظیم　　　دو شین و دو لام و دو قاف و دو جیم

اگر نام یابی ازین حرفها　　　بدانم که هستی تو مرد فهیم

و ازانجمله است مرقد مبارک حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی رحمة الله علیه اصل این قبر شریف خام و دورش محدود بسنگ خام است و آن محجر را بصناعی تمام مشبک ساخته اند و صحن مقبره از چار سو محاط بدیوارهای پخته میباشد سال ارتحال حضرت خواجه رحمة الله علیه ششصد و سی و سه هجری بست بر در احاطه این مرقد که اشعار آبدار تاریخ بنا بغایت خوشخطی کنده اند آخرین بیتش این است

چون ز تاریخ نام کردم عرض　　　گفت درگاه خواجهٔ اقطاب

ازانجمله است مزار برکات آثار حضرت شمس الدین حبیب الله المعروف

شد عدیم المثل یک تاریخ او　　دیگری شد طوطی شکر مقال

گویند که اول مزار حضرت امیر خسرو بی گنبد و احاطه بود در آخر عهد اکبر شاه و ابتدای سلطنت نور الدین جهانگیر که آنرا قریب دو نیم صد سال است محمد عماد الدین حسن بران مزار محجر و گنبدی از سنگ مرمر بکمال لطافت و خوبی و ندرت و خوش اسلوبی بنا کرده اندرون گنبد بسا اشعار و عبارات کندیده اند چنانچه بعضی ازان منقول میگردد

سطر

ای خسرو بی نظیر عالم　　با روضهٔ تو مرا نیاز است

تعمیر نمود طاهر آنرا　　فیض ازلی همیشه باز است

تاریخ بناش عقل گفته　　با روضه بگو که جای آز است

سطر

ای شربت عاشقی بجامت　　وز دوست زمان زمان پیامت

شد ملک فرید از تو منظوم　　زانست که شد لقب نظامت

باعمارات رفیعه و صنعتهای عجیبه بی نظیر و ندید قابل زیارت و دیدنیها

دران شهر موجود است که بیان کیفیت هر یکی ازان درین مختصر غیر متصور

هر قدر مقامات که فقیر بچشم خود دیده و مشرف بزیارتش گردیده حالات

و کیفیاتش نیز انچه بقلم داده است جز قطره از دریا و ذره از بیضا نمیباشد

ورنه بیان حالات تفصیلی هر یک را دفترها باید درین معموره کهن آباد

از ملاقات عمائد و بزرگان خورسندیهای فراوان حاصل شد

و از اخلاق و مهمان نوازیهای هر یکی گلهای مسرت دامن دامن

برچیدم علی الخصوص از لطف صحبت برگزیده روزگار یگانه دور دوار

مرزا اسد الله خان غالب و فرط عواطف و اشفاق عالی جناب مجدت

انتساب نواب ضیاء الدین احمد خان بهادر و غایت عنایت و اخلاق

جناب حذاقت ایاب حکیم احسن الله خان بهادر و جناب فضائل و کمالات مآب

به میرزا مظهر جانجانان قدس سره که زیارتگاه بزرگانست وجای متبرک
این مزار پر انوار ریخته بلا سقف است مگر شان وشوکت آن باو
نداشتن ظاهری ساز وسامان زائد از حد شرح وبیان است از کلام
سراپا الهام حضرت اوست که بر سر تربت پاکش بر لوحی از سنگ رخام ارتسام دارد

بلوح تربت من یافتند از غیب تحریری
که این مقتول را جز بیگناهی نیست تقصیری

و از انجمله است مرقد حضرت امام ضامن علیه الرحمة که قریب مینار
قطب صاحب واقع وجای زیارتست ونیز مزار پاک شاه سرمد ومرقد
شهید هری بهری رحمة الله علیهما بعد ایام غدر هندوستان
در سنه یکهزار وهشتصد وپنجاه وهفت عیسوی حصهٔ از ان درمیان
راه افتاده اما عقب دیوار مسجد نشانی از ان هنوز یافته میشود وعلاوه
اینهمه که ذکر کردم بسا مقامات متبرک از مساجد وقصور ومراقد وقبور

ماندم ولیکن بسیر و تفرج عمارات خوب و ایوانات مرغوب آنجا که عجوبهٔ
روزگار و از پیشین سلطنتها بهترین یادگار اند بدان مایه حظ و مسرت
برداشتم که خامه و زبان یارای تحریر یک شمه ازان ندارد لاسیما بزیارت
روضهٔ رحمت بانو بیگم مرحومه مخاطب به ممتاز محل معروف به تاج بی بی
حلیلهٔ جلیلهٔ حضرت عرش آشیان غفران پناه شاه جهان بادشاه که عمارتی
باین شوکت و شان و ندرت و خوبیهای نمایان در تمام هندوستان بلکه
بچارسوی جهان نشان نمیدهند با وصف کهنگی و امتداد اینقدر مدتهای
مدیده و ازمنهٔ بعیده آنچه از لطافت و خوبی هنوز دران موجود است
شرح و بیان هرگز گنجائش اوصاف آن ندارد اما بحکم ما لایدرک کله
لایترک کله بضرورت موقع وقت بندی از حالاتش می نگارم
نخست اندکی از کیفیت و علت بنایش چنانکه بگوش راقم آثم رسیده

مولوی سدید الدین خانصاحب که هر سه بزرگواران از مشاهیر کرام گرامی
یکتای انام اند لطف بر لطف و مسرت بالای مسرت بهر دم دستم داد
خدمت مکرم معظم جناب مولوی سدید الدین خانصاحب و جناب مولوی
فرید الدین خانصاحب خلف اکبر شان و مشفقی محبی جناب حکیم محمد ابراهیم صاحب
هر لحظه بساز و درستی ضروریات و خبرگیری اوقات حقیر
بذل توجه فرمودند و بار عنایت و احسان برگردنم هر دم زیاده ترمی افزودند
خداوند عالم آن جمله حضرات را خوش و شاد کام دارد و بفضل و کرم خود
مقاصد و مرادات هر یکی ازیشان بر آرد

بیان حالات اکبر آباد

پس از تفرج دهلی حینیکه به اکبر آباد رسیدم بسبب تعطیل محکمجات
که دران هنگام بود از زیارت بسا بزرگان و دوستان ناکام و بی نیل مرام

از چوب صنوبر گنبد و مکانات حوالی آن چنانکه مقصود بود درست کردند و بگوناگون
الوان صنعتهای فراوان بیش از تصور و گمان اندر آن بکار برده بعد بسند و در
ساعت سعید و اوان حمید بنای تعمیرش را سرآغاز می زوند یاقوت
و زمرد و نیلم و فیروزه و مرجان و لاجورد و لهسنیه و عقیق و سنگ بلور
و سنگ سلیمانی و سنگ غوری و سنگ طلا و سنگ موسی
و سنگ ابری و سنگ یشب و سنگ سماق و سنگ مرمر
و سنگ سرخ و سنگ خارا و سنگ گلابی و سنگ مقناطیس
و دیگر با انواع سنگهای خوشرنگ و گران بها که اسمایش فرایاد
خاطرم نمانده تجسس بسیار و مصارف زاید از حد شمار جمع کردند تا صناعان
چابکدست سحرکار و مهندسان و رسامان یگانهٔ روزگار که از هر
کشور و دیار آمده بودند در تحسین و تزئینش از هر سنگی

بباید شنید گویند که بیگم ممدوحه بهنگام ولادت دختر چارمین چون از
حیات خود مایوس شد اول از حضرت پادشاه عفو تقصیرات خود
خواست سپس بدو امر دیگر وصیت فرمود و اظهار تمنای خود نمود یکی آنکه بعد خیرباد گفتنش
اینجا کدان ظلمت نشان را پادشاه زوجه دیگر بحباله نکاح خود نگیرد دوم
آنکه بر مرقدش عمارتی بچنان خوبی و خوش اسلوبی بنا فرماید که نظیر
آن در هندوستان بلکه در تمام جهان نباشد بعد رحلت آن مغفوره
پادشاه را عزم بنای این عمارت شد و اشتهارات بطلب و تلاش
صناعان نادر و معماران ماهر بچارسوی هندوستان و دیگر اکثر امصار
وبلدان جاری فرمود تا استادان سحرکار از دور و نزدیک گرد آمدند و بساختن
انواع نقشجات سرگرم صنعت نمائیها شدند آخر کار بعرقریزیهای بسیار
از هزاران نقشها که ساختند همین یک نقش بر کرسی قبول نشست اول

حروفش برنگ نون خم گردیده بدرک خوبی ادنی نقطه ازان نرسیده
لوحش الله گلکاریهای جواهر رنگارنگ بیرون و اندرونش سیما بر تعویذ قبر
و حوالی آن بچنان باریکی کرده اند که نظر باریک بینان بدرک آن
حیران میباشد و رنگ بارگکی و زیادتی و حسن ترکیب بدانسان نمایان
ساخته اند که لطف و خوبیش تعلق بدیدن دارد نه بگفتن و شنیدن
بعض جا که نیک غور کردم صرف بدو گل سی رنگ بلکه زیاده ازان
برشمردم و دیوارهای سنگ رخام که مثبّت بنقوش گلهاست
هر گل و برگی را بیش و کم بنوعی واژگون ساخته و بارگ و ریشه
برنگی پرداخته اند که اصلا تفاوتی از اصل تا نقل بچشم خرد
خورده شناس نمی نماید و انواع کتبه ها را جا بجا بچنان صنعتی آراسته اند
که دیده دانشوران را تماشای آن حیرت بر حیرت می افزاید

تازه رنگی بر روی کار آوردند در مدت بست و شش سال بصرف مبلغ چهار

کرور و هفتده لک و چهل و هشت هزار و چند صد روپیه تعمیر این روضه

بی نظیر و عمارت دلپذیر حسن سرانجام یافته است بنایش همه از سنگ

رخام است و در کرسی وغیره بعض جا سنگ سرخ هم دارد و به چار سوی

قبه اش بهر کناری مناری ساخته اند که ارتفاع هریکی از ان مناره ها

پر لطافت و ضیا بست و پنج درعه میباشد هر در و دیوار و محراب و کنگره

و منارش آنچنان باهم متوافق و متناسب افتاده و ندرت و خوبی

و لطافت و خوش اسلوبی بغایت رسیده است که دیدهٔ عقل مهندسان

و مجسطی کشایان [?] شکلی بدیع ترازان در عالم خیال هم ندیده و نه تصور یده

بر درها سنگ مرمر را کنده حروف از سنگ موسی با تمامتر خوشخطی

با سلوبی تعبیه کرده اند که با آنکه الف قامت خطاطان زمان در فکر

رنگ بر روی کار آوردن
رونق و بها دادن

حروف

غرض باجمله خوبیها که دارینی	باصفائیکه از اوصاف جدائی
اگر فردوس بر روی زمین است	همین است و همین است و همین است

اگرچه بمرور دهور و امتداد سنین و شهور بعضی سنگدلان جوهرنشناس
جواهر و سنگهای نقش و نگارش را باکثر مواضع شکسته و خراب کرده
بزور از جا برآورده اند ولیکن این مکان مینونشان با این همه دیرینه سالی
و شکسته حالی هم سوکش دیگر جمله عمارات نوطیار نادره روزگار است حالا
ترمیم و درستی این مکان مینونشان بحکم گورنمنت عهد ما که اهالی عالیشان
بقدرشناسی عجایب و نوادر قصب السبق از جمله فرمان روایان
پیشین زمان برده اند شروع گردید بلکه ترمیم و درستی دیگر عمارات
که از پیشین سلاطین باقی مانده بر روی کار است رونق و خوبی
آن دیگر عمارات نیز با همه کهنگی و خرابی هنوز قابل سیر و تماشا است

چون شرح خوبیهای این مکان مینونشان خارج از اندازهٔ بیان است
در توصیفش بدین چند اشعار اقتصار نموده آمد لمؤلفه

مبارک منزلی دلچسپ جائی — همایون روضهٔ فرخ بنائی
بحسن نظم ترتیبی که باید — ازان بهتر بفکر کس نه آید
مهندس گر به اندیشد مثالش — ز بی مثلی نگنجد در خیالش
فضایش نور بخش چشم خیره — هوایش سبز ساز بخت تیره
بهر سنگش نمایان جلوهٔ طور — در و بامش همه نور علی نور
زنگلهای عجیب نقش دیوار — بهار بیخزان هر جا نمودار
بخوبی زینت این فرش غبرا — برفعت همسر عرشش معلی
ز بس رفعت که سر بر عرش سودست — بمحرابش فلک سر در سجودست
به پیش شمسهٔ آن گنبد پاک — سیه داغی نماید شمس افلاک

درہمین موضع است چند درجه دارد پنجمین درجه اش همه از سنگ مرمرست

و دیوارهایش مشبک که کمال صناعی اندران بکار برده اند گرداگرد

این مقبره باغیست بغایت نضارت و لطافت تخمیناً باندازه صد بیگهه

خواهد بود احاطه این باغ پخته و خیلی مستحکم است چون از اکبرآباد مراجعت

نمودم گذرم بکانپور افتاد حکام والامقام نهر اندرین شهر بکمال خوبی

آورده اند آبش نهایت لطیف است و مقام عساکر سرکاری نیز نهایت

پرفضا و نظیف و خوشنما اگرچه شهر کلان نیست فاما صاف و آبادان

خیلی است طرز بنایش بر وفق شهرهای هنود است فرودگاهم درین شهر

مکان شیخ اکبر علیصاحب بلگرامی الاصل بود حسن اخلاق ایشان از بس

شکر گزارم و نیز بملاقات نواب نظام الدوله بهادر خلف الصدق

نواب معتمد الدوله بهادر مرحوم سرمایهٔ مسرت بجدی اندوختم که مکارم اشفاق

از جمله امکنه مشهوره آنجا مرقد شریف حضرت شاه مجازیست که بانواع
برکات وکرامات مشهور و زیارت گاه نزدیک و دور است بزرگی
شان این مکان خارج از حد شرح و بیان است و دفع تب نوبه از جمله کرامات
مشهوره آنجاست چنانچه شخصی را از قوم هنود دفع تب نوبه
ببرکت آن مزار پر انوار برای العین دیده شده و نیز مقبره اعظم خان کوکلتاش
محمد اکبر بادشاه در ندرت وخوبی نظیر خود ندارد و هر چهار ستون و سقف
آن مقبره از سنگ رخام بنقاشی و صناعی تمام ساخته اند و از عمده
جاهای لائق سیر و تماشا که دران شهر نزهت بهر بعهد دولت مهد سلطان عصر
ما طیار شده گلستان جنت نشان کمپنی باغ است که لطافت وخوبیهای آن
تعلق بدیدن دارد نه بشنیدن من بعد در موضع سکندر آباد که بفاصله کروه
جانب غربی اکبرآباد واقع است رسیدم مزار مغفرت دستگاه محمد اکبر بادشاه

پر بهارش با علیین دعوای همسری مینماید این چند اشعار آبدار قاضی
محمد صادق خان که در شان این بلده مینو سرشت نمونه باغ بهشت
گفته بی اختیار بیاد نامه نگار آمد

زهی شهر محسود باغ بهشت — که خاکش بود جمله عنبر سرشت
درو کس نه بینی که نالان بود — شفاخانهٔ خسته حالان بود
چه بود از برای ستمدیدگان — ز آفاتِ ایام دار الامان

زمینش عجب مردم خیز است که هر زن و مرد و صغیر و کبیر و برنا و پیر آنجا
در ذکاوت و فطانت طاق است و در فصاحت و خوش بیانی و
نکته دانی شهرهٔ آفاق ساکنان این شهر زینت بهرو رعدگی خورش
و پوشش ضرب المثل روزگار اند و موزونیت خوش آوازی با اصل جبلت خود دارند ذکاوت و طباعی
ایشان بحدیست که هر که به تحصیل فنی پرداخته باندک مایهٔ فرصت

آن یگانهٔ آفاق را تازنده ام بیاد دارم

حالات شهر لکهنو

بعد از تفرج کانپور شهر نزهت بهر لکهنو گلگشت جایم افتاد اگرچه بیا
آبادی این شهر و پیشین عمارات بزرگ و ایوانات سترگش که بعهد
دولت مهد حضرت پادشاه جمجاه اوده بود و بعد فتنهٔ هندوستان
بحکم سرکار گورنمنت مستاصل گشته است لیکن اکثر آثار و خرابه های
آبادی سابق هنوز از رونق و ترقی آن زمان یاد ده نظارگیان است
و با اینهمه تغیرات و خرابی هم در لطافت و خوش سوادی و وسعت و آبادی
هیچ شهری اندران اطراف باین شهر نزهت بهر نمی رسد اگر زینت البلادش
خوانم سزاست بلکه اگر جنت آبادش دانم روا هر ایوان
رفیع البنیانش برفعت لطارم چرخ برین میساید و هر سبزه زار

مایهٔ فرح وانبساط و نقود عیش و نشاط زیاده ازانکه در کیسهٔ متخیله
تواند گنجید اندوختم و از گونه گونه اطعمه لذیذه و انواع حلویات خوش مزه
و اقسام خوردنیهای مرغوب و مذوقات و مطعومات خوب تر
از خوب کام و دهانم را هر گونه لذتها رسید و هر بن مویم زبان ثناخوان
آن شهر لطافت بهر گردید بعض اقسام ماکولات که دران شهر
با وصف کمال عمدگی ارزان تر و بکثرت تمام هر خاص و عام را
در هر جا میسر است در دیگر بلاد مثل آن برسا و دولتمندان هم بهم نتوانند رسید
از انجمله نان شیرمال و تافتانست که با همه عمدگی بدو پول سیاه تازه تر
هر بازاری موجود و میسر میباشد برف شفاخانه و دیگر اقسام شیرینی
بلطافتیکه درین شهر یافتم در دیگر شهرها دیده و شنیده نشده بالجمله آن
اجل نعما که درین دار السرور مصداق نور علی النور است یکی اعتدال و

علم کمالش برافراخته و آنانکه اوقات گرانمایه خود صرف اکتساب
علوم فرموده اند در کمتر زمانی سر امتیاز بر فلک سوده اند اینهمه
فنون و کمالات که اندران یک شهر نزهت بهر جمع آمده همانا سببش
غیر ازین نمی باشد که روسا و سلاطین پیشین زمان توجهی خاص بآرائش و
افزائش این شهر نزهت بهر صرف فرموده و تحسین و تزئین و رونق و
ترقی آن بذل جهد خیلی نموده اند تا چنین مقامی دلپذیر و جای بی نظیر
مالامال هر گونه خوبی و کمال زیور هر گونه آرائش و افزایش بیمن همم
والاهمم ایشان یافته است راقم باهمه مسرت و شادمانی و فرحت و
کامرانی بمحبت کاشانه عزیزی مولوی سید شرف الدین حسین صاحب
بلگرامی و شفیقی فدا حسین خانصاحب منزل گزین شده بوفور
مروت و اخلاق و محبت و اشفاق احباب و بزرگان آنجا

خاکپارهٔ هندوستان بدینسان علم و دانش خدایان اگرچه آید کمتر میتوان

یافت هر قدر صناعان باکمال در هر فن و دستکاران چابک دست

بهر صنعت و کار که آنجا دیدم در دیگر اقطاع و اضلاع هرگز بنظر نرسیده

بلکه مسموع هم نگردیده و ارزانی هرگونه مایحتاج و اشیا در انجا بحدیست که

کم مایگان هم بسر اوقات بسان امرا بناز و نعم میتوانند کرد و باآنکه از پیشین

حریفان و بزم صحبت های پیشین زمان امروز در ان دیار غیر از حکایات

و آثار باقی نمانده است هر قدر از مطربان و پاکوبان که موجود وقت

الحال هم از مغنیان و رقاصان بلاد دیگر هزار درجه بهتر و خوشتر میباشند

و باآنکه ببابر و سرایان کامل هنر و رقاصان زیبا منظر بعد انقلاب

سلطنت و حکومت ازانجا بدیارهای دوردست متفرق گشته اند

هنوز هر کوچه و برزن پر ابنساط و نغمه زلنست از جمله مقامات و عمارات

خوبی آب و هواست دوم لطافت و مرغوبی هرگونه اطعمه و اشیا
سوم لطف صحبت خوبتر از هر خوب و مرغوب تر از هر مرغوب جمیل خیل
فصحا و بلغا که همین شهر لطافت بهر معدن ایشان میباشد و هر فردی
از ایشان در فصاحت و خوش بیانی یگانه و طاق و در بذله گوئی
و لطیفه سنجی ضرب المثل نظارگیان آفاق است باجتماع این سه دولت
دل و جان و روح در دوام سروری تازه و لذتی زائد از حد اندازه دریافت
هرچند از نظم و نسق سابق حضرت خاقانی و رتق و فتق پیشین سلطانی
درین هنگام خبر نام باقی نمانده اما از حالات و کیفیات آن زمان نیکو
آگاه شده بمعاینه رونق و بهای دیار که همانا بقیه آثار پیشین روزگار است
خیلی عبرت اندوز گشتم و به صحبت بعض علما و دیگر چیده چیده کملا که بهره یاب
گردیدم از ازمنه سابقه یادم داد و فی الحقیقت اندرین

حسن اوضاع و اقطاع آن ایوان رفیع الشان بسان دائره گردم گرد حیران
و سرگردان میباشند هر منزل و او تا قش در رفعت و خوبی بر ایوان
چرخ برین چشمک زن و هر قطعه چمن و تخته گلهای نسرین و نسترنش
در نضارت و خوبی و لطافت و خوش اسلوبی غیرت جنات عدن
جداول و انهار آبدار و روش و خیابانهای پر لطافت و انوار
دران گلستان جنّت نشان نوعی حسن ترتیب یافته است که
بهر موسم تازه کیفیتی ازان بتماشائیان حاصل میباشد **نظم**

چمن از سبزه و گل همچو صحن آسمان گشته ‌‌ بسان کهکشان نهری بهر جانب روان گشته
زمین از لاله و نسرین بنوعی یافته تزئین ‌‌ که گلزار جنان از دیده مردم نهان گشته

اکنون که آن باغ دلپذیر و گلستان جنت نظیر بقبض و تصرف منتظمان
سرکار انگریزی در آمده است از نیکه عمارتی نغز و بزرگ و مقامی

لائق سیر و تماشای آن شهر نزهت بهر انچه بمعائنهٔ فقیر رسیده
یکی همین بوستان رشک جنان قیصر باغ است که بندگان حضرت
اقدس و اعلی بادشاه جمجاه سلطان عالم محمد واجد علی شاه خلد الله سلطانه
و افاض علی العالمین بره و احسانه

نظم

سریرافروز ملک بردباری — باو زیبنده تاج شهریاری
بکف زرپاش چون خورشید انور — بتن چون زنده پیل و دل چو حیدر
بجودش در جهان چون نیست مانند — شده اقلیم دلها را خداوند
خداوندا بحق سرور دین — بحق آل آن با فر و تمکین
بقا تا باشد این چرخ کهن را — بداری زنده این شاه زمن را

طرح بنای این باغ بی نظیر موجب رای بلند آسمان پیوند خود آنچنان
بر این زمین ریخته اند که عقلای زمان و مهندسان نکته دان بمعائنهٔ

سر عزت آن ایوان رفیع الشان را از کنگرهٔ قصر کیوان برتر افزوده

و بلند نموده است سوم امام باڑہ حسین آباد که عمارتی نادر و منیع است

و صحن آن بنهایت خوش فضا و وسیع و بانواع آلات و اسباب عجب خوشنما

مرتب و مهذب میباشد حوضی بزرگ و پاکیزه با فواره ها که در صحنش

ساخته اند از بس خوب و بغایت لطیف و مرغوب است مرقد فردوس

منزل محمد علیشاه بادشاه و والدهٔ ماجدهٔ آن بادشاه غفران دستگاه

بهمین مقام فرحت انضمام است حضرت بادشاه ممدوح باقتضای

دور بینی و مآل اندیشی مبلغ سنگین از برای مصارف ماهانه و

سالانه انیمقام فرخ فرجام از حساب سلطنت خود علیحده فرموده بودند

که حسنات و خیرات مبراتش هنوز بدستور جاری است حسن انتظام

آن مقام بتدابیر صائبه نواب محسن الدوله بهادر و نواب ممتاز الدوله بهادر

بغایت پسندیده و شهرهٔ آفاق است همانسان بحال خویش گذاشته اند
و ضلاع و قطاع آنرا بزمیداران نامی و رئیسان و راجگان گرامی آیین
شرط سفوض فرموده اند که حصه را ازان هریکی ازیشان بترمیم و تنظیف و شایسته
و ترتیب آلات و اسباب بایسته همواره آراسته و پیراسته دارد تا بهین یادگاری
ازبهین شهریاری باشد دوم ایوان رفیع بنیان قیصر پسند بنای
این عمارت منیع و قصر رفیع را نواب روشن الدوله بهادر وزیر باتدبیر
پیشین عهد آن سلطنت انداخته بود چون پسند خاطر عاطر بندگان حضرت
ظل سبحانی پادشاه جمجاه افتاده داخل ایوانات خاصهٔ شاهی فرمودند چتر
قوس طلائی و نیز برجهای طلائی بران افزودند این عمارت باهمه بزرگی
و عظمت خیلی مستحکم و خوشنما واقع شده خصوصاً چند چیز بر درجه بالای آن
که بندگان حضرت اقدس و اعلی تجویز خاص فراست اختصاص ایجاد فرموده اند

چون حکام انگریزی مکانی مستحکم و وسیع تر از ان ندیدند در زمان غدر

هندوستان اطرافش را بخاک توده ها قلعه وار درست کرده

قیام گاهی برای قشون خود قرار دادند و هنوز همچنانست و از متعلقات

این سترگ عمارت بابی است مشهور به رومی دروازه که بدین درجه

عظمت و بلندی و خوش وضعی بابی مانای آن در تمام هندوستان

نشان نداده اند پنجم نجف اشرف که مرقد حضرت غازی الدین حیدر

بادشاه درانست زیارتش نیز عبرت افزای انظار الوالابصار میباشد

ششم درگاه عرش اشتباه حضرت عباس علیه السلام که جائی زرگ

و محل زیارت هر خاص و عام است هفتم قصر سراپا تزئین که مشهور بکوٹهی

مارٹین است جنرل مارٹین در عهد نواب آصف الدوله بهادر طرح بنایش

ریخته بود ندرت تعمیرش با همه لطافت و استحکام شهرهٔ عام گشته است

سزاوار هزاران هزار تحسین و آفرین است در شب عُرس والدهٔ ماجده
غفران دستگاه محمد علی شاه بزیارت آنمقام فیض التیام رفتم حسن آرایش
روشنی به ترتیب پسندیده انواع جهاڑ ها و قندیل ها و دیگر اسباب خوشنما
و گران بهایش از بیش دیدم سال بنای این عزاخانه فیوض و سعادت
کاشانه یک هزار و دو صد و پنجاه و سه هجری است چهارم امام باڑه
غفران مآب نواب آصف الدوله بهادر که با وصف عظمت و رفعت و
درازی و پهنائی تمام بخوشنمائی و استحکام بی نظیر است سقفهایش همه بیچوب
محراب دار و هر در و دیوارش بغایت رفیع و استوار حالات رونق و
آرائش پیشین زمان آن انچه بگوش شنیدم و کیفیات عظمت و جلالت و خوبی
و خوش اسلوبیش هر قدر که بچشم دیدم چه عبرتها که نه بر انگیخت و چه
اشکهای حسرت که چشم بران نریخت بعد انقلاب سلطنت آنجا

دیگر رویان غیرت کارگاه فروردین واز وفور مه جبینان و مهر طلعتان
رشک آسمان برین بتماشای هجوم قشقه کشان زناردار و لعبتان عیار
پارچه کار که بهر کوچه و بازار میباشد شعر حزین بی اختیار بیاد نامه نگار آمد

از بنارس نروم معبد عام است اینجا — هر برهمن بچه لچهمن و رام است اینجا

آری هر کوچه و برزنش از کثرت اوثان صامت و اصنام ناطق
مجمع عام مرجع هر یکی از هنود و اهل اسلام است شگفتگی تخته زمینش
وحشی مزاجان را هردم باعث تسکین است و لقای دل آرامی
بهر مقامی از ان عاشق طبعان را موجب راحت خاطر حزین نظم

پری رخان بنارس بصد کرشمه و رنگ — پی پرستش مهدیو چون کنند آهنگ
بگنگ غسل کنند و بسنگ پا مالند — زهی شرافت گنگ و زهی لطافت سنگ

عموم باشندگان این شهر از زمان قدیم بکیش هنود و از جوهریان

هشتم باغ ملکه معظمه این باغ را نهایت وسیع و پر فضا و هر روش و خیابانش
را خیلی نفیس و خوشنما یافتم و ورای این عمارات دیگر بسا منازل
و باغات از شاهان پیشین زمان هنوز دران شهر لطافت بهر
موجود است که تفصیلش اندرین وجیزه گنجایش نه پذیرد تحریر نمیتواند شد

ذکر حالات بنارس

بعد گلگشت لکهنو بشهر بنارس که عبادتگاه هنود است رسیدم این شهر
بر ساحل رود گنگا بغایت آبادان و پر رونق و خوش فضا واقع شده
که در رونق و آبادی مثل آن شهر دیگر کمتر میباشد عماراتش که اکثر سنگی است
برفعت و عظمت سر بر آسمان می ساید اغلب مکاناتش پنج طبقه شش طبقه
تا هفت طبقه است هر طبقه ازان مانند آسمان بالای آسمان مستحکم و بلند و
مطرز و خاطر پسند است و هر کوچه و بازارش از کثرت سنگ قدان

حاتم نوال خجسته خصال عالی همم ذو المجد والحشم مهاراجه ایسری پرشاد نراین سنگه بهادر
که در علو همت و فتوت و مکارم اخلاق یگانه آفاق اند باستماع خبر ورود حقیر
عنایت بی نهایت مبذول حالم فرمودند و از در دولت خود که آنطرف
رودخانه بمقام رام نگر واقع است چند اعزه و اکابر متوسلان خاص را برسم
استقبال نزدم فرستادند و نیز بجره خاص از برای سیر و تفرج دریا برای من معین
فرمودند و دولت لقای فیض انتمای مهاراجه ممدوح و معائنه کمال اخلاق و
مهمان نوازیها که نسبت بحالم از ان والاشان مبذول گشته خیلی مسرور و شکرگزارم
گردانید انتظام ریاست و حسن انضباط اوقات و دیگر مکارم حالات مهاراجه صاحب
والاتبار بصد گونه تحسین و آفرین سزاوار یافتم و علاوه ازینهمه مسرتها بملاقات
بعض دوستان و بزرگان آنجا علی الخصوص بلقای بهجت افزای خدمت مولوی
محمد علی صاحب خلف جناب حاجی مولوی گلشن علی صاحب و مولوی سید علی احمد صاحب که بالفعل در آگره

وصرافان بیشتر با دولت و نمود و چون این شهر از دیرباز باکثرت
خلائق بیک طور آبادان است از هجوم عمارات اکثر شوارع و کوچه هایش
تنگ و دشوار گزار واقع شده و عجب تر آنکه باهمه تنگی
در هر کوی و برزنش رونق و آرائش بحدی گنجائش یافته که دیگر شهرهای
وسیع هم بدان درجه کثرت رونق و آرائش را برنتافته تنگی راه هایش
بحدیست که ازین کوچه های تنگ بسبب بلندی عمارات و رویه آفتاب
هم تاب گذر در اکثر ندارد و اوسع ترین راه های شهر خاص قابل رفتن
یک گاڈیست وبس حقیر برابطه محبت بمکان آغا محمد تقی صاحب تاجر
شیرازی که مجسم مروت و اخلاق و محبت و وفاق اند فرو کشیده بود
آغا صاحب مراتب تواضع و مهمانداری بیش از بیش بتقدیم رسانیدند و
راقم را رهین منت و احسان بیکران خود ساختند بعد از ان خدمت والای مهاراجه صاحب

مقابر آنجا سنگی است که دیوارهای سنگ مرمر شبک کار خوش نقش و نگار بحوالی اکثری از ان ساخته اند آنهمه خوبی و صنایعها یادوه از جاه و مرتبت و شوکت و منزلت خوابیدگان آن عالی مکان میباشد مزار مغفرت آثار سخنور نازک خیال شاعر بلند مقال خلد نشین شیخ علی حزین نیز همین مقبره عالیه است اینچند اشعار آبدار که از کلام بلاغت انضمام شان زائران مزار کننده اند بیادگار نوشتم

زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم ‌ ‌ ولی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا

حزین از پای رهپیمایی بسی سرگشتگی دیدم ‌ ‌ سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا

روشن شد از وصال تو شبهای تار ما ‌ ‌ صبح قیامت است چراغ مزار ما

دیگر امام باڑه کهنه که مکانیست خوش وضع و پایدار و با وصف کهنگی همین بکوشش بانی هنوز قائم و برقرار است رسم تعزیه داری دران بدستور جاریست دیگر مسجد مهرو را که بیشتر ازین بتخانه

شغل وکالت دارند و دیگر عزیزان مولوی صاحب موصوف و اهل این گلهای
سرور بدست آوردم و از اشفاق پسندیده و اخلاق برگزیده
اینجمله حضرات خجسته صفات فراوان بهجت و مسرت حاصل کردم از نامی
اماکنه اینجا یکی بارگاه نشان قدم برکات شیم حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا
است صلوة الله علیها مشهور بزیارت فاطمان که بیرون شهر متصل سکرول
واقع شده سکرول که مقر عساکر و مسکن حکام بلند نام است جائیست خوش فضا
و مقامی پر صفا مکان زیارت فاطمان دران مقام بسطت و نضارت انضمام
بلطافت و عمدگی تمام است و زمینکان عظمت بنیان برای مخدرات عفیفه و نسوان
زاهده و دیگر احدی از ارباب نیکو و گرداگرد همگان اندرون احاطه مقبره است وسیع
که دران بسیاری از بلند نامان با عزت و شان شاهزادگان والا دودمان
خوابیده اند و بظل کرامت آن مکان مشمول رحمت یزدان حسب الگزیده غالب

سابق الوصف بشوکت وحمیت اسلام تبخانه را شکسته بنایش فرمود و
نام نیکو بروزگار گذاشت عقب آن چاهی از متعلقات همان تبخانه
باقی مانده است اعتقاد هنود آنست که بشیشر ناتهه تبی که درانجا بود بعد
خرابی تبخانه همدرین چاه خزید ومتواری گردید وهنوز همدرینجا مستور است
آب آن چاه ازهمین راه تبرکا می گیرند وبجا ها می برند وپس پشت آن تبخانه ایست
مذهب که بنام بشیشر ناتهه ساخته اند مراسم عبادت خود آنجا بجا می آرند
دیگر حوضی است بکنار دریا که آنرا کنڈ منکرنکا نام نهاده اند اگرچه قریب
دریاست اما آبش همه از بالای کوه می آید وآب دریا اندران نمیرسد آنرا
نیز هندوان معبدی قرار داده اند وغسل اندران موجب آمرزش گناهان
خود دانند وگویند که باری یکی بنا پاکی دران غسل کرده بود از سیه کاریش کمال
آب اینجا سرخ شد مجاوران وپنڈتان بمعائنه اینحال عبادت وریاضت بدرجه

کلان بود ماده‌ونام هنود کیشی طرح بنایش باهتمام تمام ریخته بود
درعهد بادشاه دین پناه اورنگ زیب عالمگیر از حکم شاهی شکست و مسجدی
عالیشان بجای آن حسن تعمیر یافت بعض آثار عمارت سابق که مستحکم و
مرتفع بود همچنان گذاشته و بعمارت جدید شاملش کرده باقی داشته اند
چنانچه ازانجمله آثار منار یست بغایت ارتفاع که هنوز باعتبار اصل بانی بنام
ماده‌وده‌ور از زبان عوام است این منار سه طبقه و یکصد و هفتاد و دو زینه دارد
ترمیم این مسجد شاهی نخستین بار بعهد فردوس آرامگاه شاه عالم بادشاه
سال یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری باهتمام جناب نواب گورنر جنرل
لارد هیستنگ بهادر و بار دوم در سال یکهزار و دو صد و چهل هجری باهتمام
جیمس پرنسب صاحب یکی از منسلکین دولت علیه برطانیه بروی کار آمده بود
هنود نیز بیاد کهنه معبد خود هنوز تعظیم و تکریمش میکنند دیگر مسجدی که همین بادشاه دین پناه

سابق او

سلف بود آن چاه بروز عیدین در تصرف مسلمانان میباشد و بباقی ایام هنود

تعظیم و محافظتش میکنند دیگر شواله برجی که در شهری بازار است نهایت خوش وضع

و خوش قطع نه صرف قابل دیدن است بلکه سزاوار تصویر کشیدن دیگر مکان کالج

یعنی انگریزی دبستان سرکار دولتمدار است که بنهایت عمدگی ساخته شده معلمان

و متعلمان آن مدرسه بکثرت هرگونه سامان آموزش و تعلیم از کتب و نقشجات

و دیگر انواع آلات که در نشست مستوجب هرگونه تعریف و توصیف میباشد

سنگین پشته ها و آبخورها که جانب دریا بغایت استحکام و کثرت تمام ازان براورده اند

لایق دیدنست و از اکثر جاهایش بی تکلف بدریا فرود آمدن ممکن چوک کهنه این

شهر لایق تماشاست که هر روز آخر وقت سیرگاه اکثر امرا و غربا میباشد و از هجوم مردم بعض احیان

مرور سواری بنهایت دشواری میگردد و علاوه اینهمه دیگر جاها نیز لایق سیر و

تماشا درین شهر است که قلت فرصت از معاینه و ذکر تفصیلی الجمله

کردند تا آبش باز برنگ اصلی خود آمد دیگر آبگیریست موسوم بدرگا کنڈ هنود در ماه
ساون باعتقاد تمام از دور و نزدیک بران گرد می آیند و غسل مینمایند اجتماع بوزنه‌ها
در انجا خیلی میباشد تعظیم و تکریم و اهتمام خورش این میمونان نزدیک
هنود از جمله مثوبات و واجبات است دیگر لاٹ مسجد که آنرا لاٹ بهرو نیز
گویند آنجا هم بزمان سابق بتخانه بود و آن لاٹ که بسان ستون سطبر است
بصورت لنگ مهادیو برای پرستش در صحن بتخانه منصوب بود همین بادشاه
دین پناه سابق الوصف که حمیت اسلام بحد تمام داشت و در بت‌شکنی و تعمیر مساجد
خیلی سرگرم میبود انهدام آنیز از بتخانه پرداخت و مسجدی سترگ بجای آن تعمیر ساخت
فاما لاٹ که به صحن آن بود حضرت بادشاه دین پناه متعرض همچنانش داشته همانا
انگشت اشارتیست که برای اشعار از اولین آثار بحال خودش بگذاشته است
اکنون آن مسجد عیدگاه مسلمانان است طرفه‌تر اینکه جای تخت آن معبد از عهد

پنجمین بهره به تسوید کلماتی چند بمواعظ سودمند و نصایح دلپسند

بیت

نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

پند اول نخست نصیحت اینست که آدمی زاد از اطاعت و فرمان پذیری ومنت وشکرگزاری حضرت خداوندگار حقیقی که انعامات بیغایات وی هر یکی را از عالمیان بیحد وحساب فرا رسیده غافل و ساکت نباشد نه بینی که از برای عیش و آسایش بنی نوع انسان چها اسباب و سامان در هر وقت و زمان از لطف بی نهایت خداوندی وی آفریده وآماده است سزاوار نباشد که باوجود عقل و فراست وهوش و کیاست از بجاآوری احکام و رضاجوئی وی باز مانی که همین اصل عبادات وشکر احسانات اوست سبحانه وتعالی شانه

مانع آمد کسب و اشتغال فن موسیقی درین شهر باقصی غایت است بسا کسان دم از مشاقی
این فن میزنند و بر فضل و کمال خود نازان هستند رصد خانهٔ قدیم
که از عدم توجه رؤسا خراب افتاده بود اکنون بیمن التفات مهاراجه صاحب بهادر
که قدردان علم و هنر اند بحلیهٔ ترمیم باز آراسته می گردد انواع شیرینی های
این شهر بلذت و لطافت آنقدر مشهور است که دور و دورش هدایا و تحف
میبرند و نیز انواع پارچه های ابریشمی از مشروع و گلبدن و کمخواب و زربفت وغیره
صناعان اینجا بنوعی میسازند که شهرهٔ آن بتمام هندوستان بلکه در تمام جهان فرا رسیده است

بزرگان دین و ائمه ملت مبین رحمة الله علیهم اجمعین ماثور و منقول است
حرز جان خود دارد و بخلوص نیت و حسن عقیدت به بجا آورد
آن از دل و جان بکوشد و روان خود را از حسد و کینه و بخل و طمع
پاک دارد و چشم و گوش و دست و پا و فکر و زبان را جز به نیکی
و خلوص و راستی کار نفرماید که از لوازم دین داری و اسباب فلاح و رستگاری نیست

در خطا و غفلت و فسق و فساد — رایگان دادیم عمر خود بباد

هر که روی عجز مالد در رهش — کی بگردد ناامید از درگهش

از همه اعمال و اخلاق رذیل — در پناهم دار ای رب جلیل

بخل و خشم و جهل و پندار و حسد — دور دار از خاطر من ای صمد

سینه از علم و ادب معمور دار — عدل و حلم و جود در قلبم سپار

در دل من بخش انوار حیا — تا نگردم در بلای مبتلا

قطعه

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند — تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار — شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

و همچنین آنچه از حضرت سید مختار حبیب پروردگار خلاصهٔ کون و مکان باعث ایجاد عالم و عالمیان سرگروه مرسلان بخشایندهٔ گناهگاران

خواجهٔ کونین و سلطان همه — آفتاب جان و ایمان همه
آسمان شرع و دریای یقین — نور عالم رحمة للعالمین
جان پاکان خاک جان پاک او — جان رها کن آفرینش خاک او
هر دو عالم بستهٔ فتراک اوست — عرش و کرسی قبله کرده خاک اوست
آنچه اول شد پدید از جیب غیب — بود نور پاک او بی هیچ ریب

صلی الله علیه و علی آله و اتباعه و عترته و اشیاعه و سلم و دیگر

پند چهارم

با تواضع باش دائم در جهان	موجب رفعت تواضع را بدان
یاد دارم از حدیث مصطفیٰ	گر تواضع مرد یابد ارتقا
در قیامت درجه اش باشد بلند	حق سلامت داردش از هر گزند
خویشتن را گر فروتن بنگری	صدر باشی در مقام مهتری
ترش روی ثمرهٔ نکبت بود	خنده روئی باعث دولت بود

پند پنجم جهل عیبی است سخت اگرچندی بران بگذرد تا بسانی از و نتوان رست جاهلان را هم بدنیا عتاب میکنند و هم به عقبیٰ عذاب

پند ششم علم و هنر مایهٔ پایدار است دولت و ملک بی اعتبار این روی زوال ببیند و آن پایهٔ کمال سیم و زر هر دم محل خوف و خطر است و علم و دانش بهر جا موجب وقع ارباب هنر مرد باید که در آموزش آن

هرچه آن نبود رضای تو دران　　ازکرم زود آر ما را برکران

در جهان تا زنده باشم ای اله　　هم بایمان دار و هم با عز و جاه

پند دوم رعایا را نگاهداشتن حقوق والی مملکت واریکه آرای سلطنت که حفظ جان و مال و بقای آبرو و عزت و ترقی مدارج و دولت در قبضهٔ اقتدارش سپرده اند بی رعایت مذهب و ملت از جملهٔ واجبات ست و همچنین سلطان وقت را از رهٔ تفضلات خسروانی حفاظت و رعایت حال رعایا بلا لحاظ مذهب و ملت از ضروریات که گفته اند **مصرع**

رعیت چو بیخ است و سلطان درخت

پند سوم پاس مراتب عظماء و علماء و شرفا و رؤسای هر کیش و دیار هم بظاهر و هم بدل ملحوظ داشتن باید که بزرگی و نکونامی و آسائش و شادکامی ازین سبب آید

اگر حضرت واهب العطایا قدرتی از مال و زر و علم و توانائی بتو بخشیده است
باید که بگشاده دلی با رحم و کرم صرف اوقات عزیز خود نمائی با متعلقان
و زیردستان تلطف و مراعات کنی و با دوستان و عزیزان تفقد و
مدارات تا مایهٔ بلندنامی در دنیا و استحقاق مراحم ربانی در عقبی گردآری
پند دهم احسان با کسی کردن همین آئین مروت و کرم است
آدمی زادان همچو اعضای انسانند که یکی از دیگری مدد گیرد تا بوقت
دیگر آن دیگری بکار وی آید پند یازدهم امر خدا را عزیز دارید
سهل نشمارید عزت نیافت هیچ که عزیز را عزیز نداشت پند
دوازدهم نیکی بغرض نکنید و دوستی به طمع پند سیزدهم
مرد زیرک را به مال و منال اندوختهٔ اسلاف خود تکیه کردن نیکو نباشد
دست و پای خود را بجنباند و عزت و دولت را بجهد بازوی خود بیفزاید

عاری ندارد و بهر وقت و هر جا که بیشتر آید فرو نگذارد که متاع نیک هر جا که

یابند میخرند بزرگان گفته اند

هزار گنج زر و سیم و صد هزار گهر | فدا کنم بدل و جان بخاک پای هنر
نه خوف دزد نه سلطان نه خوف بار گران | زهی خزانه وافر چه در سفر چه حضر

پند هفتم عالمیکه علم خود را بکار نبرد عمرش رائگان رفت

و حسرت خورد و دانش و علم برای آنست که صاحبش در دارین ازو

تمتعات بردارد و نیز دیگران را از منافعش محروم نگذارد

پند هشتم عقل و دانش و علم و هنر بهر حالیکه باشد ثمرهٔ نیک دهد

از تنگدستی پریشان مباش و از جهل و نادانی دور باش که اگر عقل و هنر

نداری و دولت و معاش داری محزون باشی به شبی زر و سیم

از دست توان رفت و دانش و علم همیشه با تو باشد پند نهم

مصائب دیگران چون ببینی عبرت گیری و خنده نزنی و چنان نکنی

که از تو دیگران عبرت گیرند و بر تو بخندند پند بستم [۲۰]

دوستان و احباب خود را از هر قومی و ملتیکه باشند همیشه مکرم و موقر

باید داشت و به ادب با ایشان پیش باید آمد و از مراعاتیکه ممکن است

باز نباید ماند که تواضع و مدارات با دوستان در اکثر مواقع بکار تو آید

و قدر و منزلتت را در خلق بیفزاید پند بست و یکم [۲۱]

عیب جوئی بدترین اخلاق است در دنیا هر جا فضیحتش کنند

و در آخرت به عتاب در گیرند پند بست و دوم [۲۲]

گوش بر گفتهٔ بدگویان نهادن عیب سخت است نکبت می آرد و

برسوائی میکشد تا توانند محفل خود را از چنین گفت و شنید پاک دارند

پند بست و سوم [۲۳] صحبت با زنان و طفلان و اصحاب ملاهی

پند چهاردهم[۱۴] اسباب دنیوی از جنسیکه باشد پایدار و قابل

اعتبار نیست تکیه بران نشاید و تا تواند بوضع نیکو فراهم آورد و بمصارف

شایسته بکار برد پند پانزدهم[۱۵] بخشیدن بغربا و مساکین باعث

خوشنودی رب کریم است و تا تواند باخفای آن پردازد یکی بدهی و منت

ننهی به از آن است که هزار دهی و باز گوئی پند شانزدهم[۱۶]

در هر کاریکه پیش آید مصلحت از عقلا بجوید و عقل ناتجربه کار خود را

کار نفرماید مشورت از سیرت پیغمبرانست و خودرائی طریقهٔ بی نشان

پند هفتدهم[۱۷] سخنهای دانشمندان تجربه کار همیشه بیاد آر که از

دشوار یها برهی و روی آسائش و آسانی ببینی پند

هجدهم[۱۸] صحبت همیشه با نیکان و بزرگان داشتن و نصایح و گفتار

پیشینیان یاد گرفتن موجب فلاح دنیا و دین است پند نوزدهم[۱۹]

خواهد و ترا تجسس آن ضرورتی نبود بهتر آنست که نکنی و راز هر کس که
دریافتی بدل خود امانتش داری خصوصاً راز بزرگان و ارباب حکومت
که اظهارش بسا اوقات موجب رنج و وبال و سبب زیان جان و مال او
باشد اگر قدرت حفظ و نگاه نداری بار آن هرگز بر خود نگیری

پند بست و هفتم در پی آزار و بد بینی کسی از بهر منفعت یا نام آوری
خود هرگز نباید بود که بدتر ازین گناهی نیست اگر یکی در پی بدی تو باشد
از وی پرهیز کن و مانای وی مشو که فرق نیکی و بدی در میان باشد

بقول حافظ

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن — که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست

پند بست و هشتم تا توانی وام از کسی مخواه که بلای بدتر ازین
برای انسان نیافریده اند اگر گوشت نباشد با نمک و پیاز نان خوردن

کمتر باید داشت بطور تفریح بوقتی اگر اتفاق افتد مضایقه ندارد و مگر چندانکه
باوقات کار خللی رو دهد و بفکر مصالح کبری و سعی مطالب عظمی فتوری و
زللی پند بست و چهارم ٢٤ پیش بزرگان و عمائد و ارباب حکومت
و سطوت دائما پاس قدر و پایه خود ملحوظ داری که وقع و احترام تو افزون
گردد و ظرافت و لاف بد چیزیست همیشه ازان دورتر باشی
پند بست و پنجم ٢٥ در محافل عظما و حکام سخن باتمام تر ادب و
دانش بگوئی و در انچه درک نداری دخل ندهی اگر بر بدی احدی واقف باشی
بر زبان نیاری تا توانی جز نکوئی نگوئی و نکنی که جزای نیکی نیکی باشد
و عوض بدی بدی با عدو هم نکوئی خوشتر ازانست که بوقت قدرت
ازو باز خواست کنی مگر باندازه که از کردارش این توانی بود پند
بست و ششم ٢٦ تفحص راز کسی که از تو کتمان آن

بدترین کسب است پاداش آن در دنیا حاصل آید و مواخذهٔ اخروی
بر ذمه باقی ماند برای تلذّذ فانی بخاطرهٔ جاودانی افتادن بس نادانی است
پند سی و سیوم بکوچه گردیدن و بر دکانها نشستن و بقهقهه
خندیدن وقع مردم کم میکند و از درجهٔ حیا می افگند پند سی و چهارم
آدمی را چنانکه تلاش و فکر ترقیات ضرور است حفظ صحت و تندرستی هم
از جملهٔ واجبات است چه هیچ کاری بغیر صحت درست نیاید سائر اسباب
معاش و معاد از تربیت و تجارت و خیرات و عبادات بی درستی
طبع و جسم و حواس و قوت صورت نه بندد و در خوردن و خفتن و
بیدار بودن و شغل و کار نمودن مدام خواهش صادق و اعتدال
ملحوظ می باید داشت کم خوردن چستی می افزاید و سیر خوردن سستی
معده را دکان عطار هم نباید ساخت که آنهم مرضی است دوا بالضرورت

هزار درجه اولی تر از انست که دام شتانی و ذائقه بکام و زبان رسانی

پند بیست و نهم[۲۹] مال و منال دنیوی نه لائق دل بستن است

مگر چون انسان را ازان گزیری نبود بقدر کفایت در تحصیل و احراز آن

بکوشد و بنوعی در بند آن نباشد که اگر فوت شود اندوهگین گردد

بلکه اعمال حسنه و میراث سزاوار است که بدو گرویده شود که هم

در حال حیات مایهٔ توقیر و احترام است و هم بعد ممات انیس و موجب

رستگاری از آلام و اسقام پند سی ام[۳۰] در هیچ چیزی بی تامل و

اندیشه دست نیندازی تا عاقبت پشیمانی نبری عجلت خجالت می آرد

و تامل دانش می افزاید پند سی و یکم[۳۱] در سفر رفیق شفیق

همراه دار تا با من و راحت بگذری که گفته اند الرفیق ثم الطریق

پند سی و دوم[۳۲] گرد آوردن معاش زندگی بزور و مکر

ساکت شوی و بدروغش طعنه نه زنی عیب پوشی بهترین عادات است
و موجب ثواب اول عیوب خود را نگاه کنی پستر بعیوب دیگران نظر
افگنی که جز ذات پاک پروردگار عالم بی عیب کسی نیست پند
سی و نهم ۳۹ اگر از دوستی و رفیقی و یا عزیزی و زیردستی
خطائی سرزند عتابش نکنی بلکه به نرمی و آشتی بوی بگوئی و اگر به تقصیری
عفو بجوید زود بپذیری و حقوق آشتی و خدمت ویرا یکباره برهم
نه زنی پند چهلم ۴۰ در خبر است از حضرت خیر البشر شافع
روز محشر علیه الصلوة والسلام هر که دیانت ندارد و دیندار نباشد

ما احسن قوله

با تدین باش ای مرد خدا   تا شوی در ظل حق روز جزا
گر نه سازی تو دیانت اختیار   کس نیارد قول و فعلت در شمار

خوری واصلاح از پرهیز وطمع جوئی ۳۵ پند سی و پنجم اگر از

شامت نفس گناهی بکنی پوشیده کن وحیا شعار خود ساز چه هر که عیب

خود را از دیگران نپوشد وازان شرم ندارد بی حیا باشد ع

گناه کردن نهان به از عبادت فاش   وظریفی گفته است رباعی

گر باده خوری تو با خردمندان خور   یا با صنم تازه رخی خندان خور

بسیار مخور فاش مکن ورد مساز   اندک خور و گهگه بخور و پنهان خور

۳۶ پند سی و ششم قطعه ابن یمین

پدر که جان عزیزش بلب رسید چه گفت   یکی نصیحت من گوش گیر جان عزیز

بدوست گرچه عزیز است راز دل مگشای   که دوست نیز بگوید بدوستان عزیز

۳۷ پند سی و هفتم هر سخن که از کسان بشنوی بمیزان خرد آنرا بسنجی

انگاه جوابش دهی ۳۸ پند سی و هشتم اگر از یکی دروغی بشنوی

از گذشته بهتر شوند همت بطلب ترقیات برگمارند و حوصله این طلب همواره

بلند دارند و اوضاع نیک در تحصیل مدارج اختیار نمایند و بلحوق رنج و مشقت

از فکر و طلب باز نه آیند هزاران فرومایگان و کم وقعان بزور علم

و کوشش و توانائی فکر و همت صاحب دولت و مکنت گردیدند

و بمدارج اعلی رسیدند و بیشتر اصحاب وقع و دولت باختیار بد و ضعی و

کم همتی از مراتب خود در افتادند و آبروی سالهای دراز با خاک برابر کردند

و بباد دادند ۴۴ پند چهل و چهارم مال و دولت و جاه و حشمت از

بزرگترین انعامات حضرت رب العزت است باید که قدرش

بشناسی و مصارفش بدانی همین اموال است که یکی را باعث عیش و عشرت

در دنیا و آخرت هر دو باشد و دیگری را هم در دنیا موجب رنج و

حسرت گردد و هم در عقبی سبب خسران و معصیت ۴۵ پند چهل و پنجم

پند چهل ویکم

گفت پیمبر سه چیز ای نیکخو
نیک بخت او را مدان در کائنات

هر که زین هر سه یکی باشد در و
گرچه باشد کامل از صوم و صلوٰة

چون سخن گوید بود کذب و گزاف
گر دهند او را امانت در جهان

ور دهد وعده کند آنرا اخلاف
از بدی ورزد خیانت اندر آن

پند چهل و دوم مرد عاقل را باید که از مجادله و مخاصمه در هرگونه معامله فرسنگ ها گریزد و به خمار جهالت دولت و ناموس را خراب نسازد و دوست را عدو نکند اگر بظاهر هرگونه زیانی ببیند و تاب تحمل دارد و گوارا کند هزاران امرا و روسا را دیدم که بادنی امری خانمان با خلقی خمار مستی انگاه شکست که چارهٔ کار از کف اختیار رفت

پند چهل و سوم مردان را باید که در هر امر اولو العزم باشند و صاحب فکر و همت تا هر رو

درنگ نکنی هنگام وعده اول غور کنی انگاه وعده نمائی

غربا و مساکین را نیازاری و تا توانی دل هر یک را خوش داری

تمت

بتوفیق خداوند کون و مکان و تائید خلاق دو جهان کتاب

افادات انتساب و نسخهٔ بیمثل و نایاب که مسمی است بامیرنامه

بتاریخ دهم نومبر سال یکهزار و هشتصد و هفتاد عیسوی

مطابق پانزدهم شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و هفت هجری

درساعتی سعید و اوانی حمید از قالب مطبع سنگین مطرز بصد گونه

طراز رنگین برآمد و بمشاطگی خامهٔ معجز طراز و هر هفت آرای کارپردازان

سحرساز حلهٔ زیبای انطباع و حلیهٔ خوش نمای قبول طباع پوشیده

برنگ شاهد رعنا دلفریب نظارگیان و مشتاقان قدردان شد

آخرین نصیحت من اینست که عمر خود را ببازی و غفلت رایگان نسازی
بامور نیک مائل باشی نماز پنجگانه که خلاصهٔ شکر منعم حقیقی است در ادای
آن سستی نکنی بدادن صدقات و زکاة چست باشی انچه علم آن نداری
پرسیدن آنرا عار نه انگاری سخن در محافل آهسته و سنجیده گوئی
ملازمت ابواب حکام و رؤسا و علما و عقلا را هرگز ترک ننمائی که
موجب فلاح دین و دنیا است و باعث وقر و رفاه پیش خلق و خدا
در هیچکار تانی نکنی محنت شعار خود سازی از دروغ و مکر بگریزی
خشم کم کنی مواعظ و نصایح بزرگان همیشه در نظر داری و کتب قدما
و رسائل اخلاق همواره بمطالعه آری بر خویشان و دوستان و چاکران
شفقت کنی و اسباب آسایش ایشان همیشه ملحوظ داری در ادای دیون
و مواجب هر زودیکه ممکن باشد ازان درنگذری بایفای وعده

ضمیمة التالیف محتوی بر ذکر شرائف حالات

عالیجناب مستطاب مکرمت و ایالت

مآب حشمت نشان سپہر آستان قوت

بازوی سلطنت مدبر تدابیر مملکت مخاطب

بگرامی خطابہا ملقب بسامی القابہا عالیجناب

ہیز اکسلنسی جارج کیمبل ڈیوک آف آرگیل

دستورِ محتشم و وزیر معظم ممالک محروسہ

جنت نشان ہندوستان

ازانجاکہ عنوان کتاب تذکار محامد بار حضرتِ شہنشاہِ فلک بارگاہ

زینت یافتہ خاتمہ اش را بحسن انضمام شمۂ از مناقب ثاقب والا

دستور عظمت و شوکت معمور بر آراستن و موشح نمودن مناسب

والحمد لله حمد الشاکرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

شکر لله که در همین ایام
یافت این نسخه زینتِ اتمام

از سوادش که هست نورِ فواد
سُرمه در چشمِ اهلِ بینش باد



لطف او با دوستان با غنچهٔ گل چون نسیم — قهر او با دشمنان بوستان چون صرصری

آن امیر ابن امیر ابن امیر ابن امیر — دودمان سروری را سرور والا سری

قصر دین و دولت انگلند را رکن رکین — چار دانگ هند را دستور والا گوهری

عقدهای مملکت را ناخن آمد فکر او — تیغ تدبیر سیاست انتظامش جوهری

شخص او را در فضائل هم بعلم و هم عمل — دیدهٔ گردون ندیدست و نه بیند همسری

نیست در ابنای دهر امروز مثالش کسی — ثانی او هم خود او باشد نباشد دیگری

کیست آن ممدوح عالی منزلت ڈوک آرگل — بر سر بالای والای وزارت افسری

پایه سنج قدرش آمد ملکهٔ انگلنڈ و هند — تاجدار آسمان خرگاه کیوان منظری

با برایا راست کار و با خدا طاعت گذار — عبد را فرمان ده و معبود را فرمان بری

از پی دفع گزند چشم این شاه و وزیر — اختران باد اسپند و آسمانش مجمری

بالجمله ابتدا ازان نقش و نگار و انتها باین رنگ و بهار ازان پسندیده

افتاد حبذا وزیر ارسطو تدبیر رشید ارکان مملکت مصلح ضوابط
سلطنت راز دار دولت باهره فلاح جوی سلطنت قاهره قدر
افزای هنرمندان دانش قرین سرپرست دانش پسندان
هنرآگین آنکه صیت نوالش چارسوی جهان درگرفته است و
آوازهٔ کمالش شش جهت عالم رفته لمولفه قصیده

آفتاب عقل را رای منیرش خاوری / آسمان فضل را فکر تیزش محوری
گوهر درج شرف دستور عالی گوهری / بر سپهر حشمت و اقبال روشن اختری
مجمع فضل و کمال و منبع جاه و جلال / فیلسوف اعظمی دستور دانش پروری
از کمال فیلسوفان گر دفاتر بنگرند / زان دفاتر دفتر فضلش بود سر دفتری
تا خدایش آفرید آمد ندا از عقل کل / در وجود آمد ارسطو بادشاه اسکندری
با کمال جامعیت در کمالات بشر / کمتر آمد همچو فرزندی ز بطن مادری

اَلسُّکُوتُ فِی مَحَلِّ الْبَیَانِ بَیَانٌ در مدیح حضرت شاهنشاه

خورشید کلاه همینکه نشانی از محل بیانی داده مُهر شکستهٔ
صموت را پیش از تمام کردن حرفی بر لب گویای باز نهادم
همبران نسق بتوصیف وزیر ماه تنویر هم باندک بیانی که بیش
از تعیین مکانی نمی باشد خواستم که سرمایهٔ فخر و سعادت
براندوزم وچنانکه صبح سرآغاز این نامه بنام نامی شهنشاه
خورشید کلاه پر نور و ضیا گشته است شام سرانجامش را
باسم سامی وزیر ماه نظیر روشن و مزین ساخته سیمای اعزاز
و امتیاز خود بر افروزم مخفی مباد که این قهرمان
معدلت گستر دستگیر ارباب فضل و هنر هفتمین ڈیوک از بزرگان
والا دودمان رفیع الشان تیس آرگیل می باشند بتاریخ

وبرگزیده آمد تا زانسانکه در کتاب روزگار وصحیفهٔ دور دوّار بهر دو
طرف مُهر نورانی مهر وماه بر صفحات اوراق سفید وسیاه زده
مسجّل ومزینش ساخته اند اوّل وآخراین نامه ام نیز همچنان بمهر
نورانی محامد شهنشاه ووزیر مهر وماه نظیر مسجّل ومزین باشد
وسواد وبیاضش همواره برنگ سواد وبیاض صحیفهٔ روزگار
ساطع الانوار ماند هرچند ازان وادی نامرادی که کمیت
خامهٔ این سرگردان تیه حیرانی را بقطع فیافی ثنای
پرسنای حضرت شهنشاه خورشید کلاه پیش آمد نیکو
ظاهر وباهر که درطی بیدای مناقب ثاقب وزیرماه
تنویر هم جز سکندریها خوردن وراه بجای نبردن
حاصلش هیچ نتواند بود ولیکن چون نظر بحکم

گفت غرضکه بدین صفاتِ سه گانه یگانه زمانه شتهر گشتند و
بسان مارکوقس لارن درصرف همت باصلاح ترقی امور
کنیسه بیرسٹرین واقع مقام اسکاٹلنڈ بدان مایه توجه فرمودند
که ڈاکٹر شلمرش جناب ایشان را از گرامی موبدینِ آن
کنیسه خواند و در سال یکهزار و ہشتصد وچهل و دو عیسوی که
گزیده وجیزه از تصنیفات جناب ایشان موسوم به
ای لٹر ٹو دی بیرس فرام پیرس سن
سطر زبطراز طبع وتالیف گشته بلطف تحریر پر بلاغتش لذتها
بمذاق سخن شناسان معنی رس داد وبکمال مرتبه مطبوع
طباع افتاد و در همان سال و ایام رسالهٔ دیگر رقمزدهٔ خامه
بلاغت ختامه جناب ایشان بنامِ طامس شلمرش ڈڈی

سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی مشکوی
جلالت و نبالت را بنور ولادت باسعادت خود رونق بخشیدند
و پس از انقراض عهد صبا و کسب کمالات علوم و فنون پیش از آنکه
جانشین منصب پدر نامور خود گردند بماه اپریل سنه یکهزار و
هشتصد و چهل و هفت عیسوی در عمر بست و چهار سالگی
باتصاف سه نوع صفات و کمالات علم شهرت در انگلستان
دیار و دیگر ممالک آنجوار برافراختند اول تصنیف کتب و
رسائل که عمده نتایج و اثمار شجر همیشه بهار علم و خرد است
دوم تدبیر مصالح امور سلطنت که نقود خزینهٔ عقل و نظر را
مصرفی به از ان نشان نداده اند سوم حسن تقریر و بیان
که بهین زیوری از برای شاهد زیبا جمال فضل و کمالش توان

اینقسم تقاریر و بیانات بلاغت و لطافت عنوانات جناب ایشان
چه در بحث آزادی یهودی کیشان که بایوان هوس آف پیرس
در مجمع عام آویزهٔ گوش جان مستمعان شده بود و چه در
آئین ازدواج اهالی اسکاٹلنڈ و چه در معاملهٔ قانون انتخابی
که نسبت به رئیسان انگلنڈ نازیبا مینمود و چه در قواعد
پیشوائی کنیسه و چه در مادهٔ قانون اسکاٹلند بخصوص تقرر
جائدادش از برای وارث مستحق و چه بمقدمهٔ منسوخی ٹکس
کاغذ اشٹام خیلی شایع و بنوعی مطبوع طبائع گردیده است
که هر یکی ازان بر کمالات نفسانی و غایت فضل و همه دانی
جناب ایشان حجتی روشن و استدلالی بین میباشد
و نیز از جملهٔ افادات جناب ایشان یکی آنست که در

متضمن باحالات وکیفیات کنیسه اسکاٹلنڈ مزین به پیرایه انطباع
گردید درین رساله بنای سائر حقوق آن کنیسه بر ضوابط و
قوانین نهاده آن جمله ضوابط و قوانین را بهمین آئین شرح و بسطی تمام داده اند
درک مضامینش باکثر خواطر حظی وافر رسانید سپس در سال
یکهزار و هشتصد و چهل و هشت کتابی در تاریخ اسکاٹلنڈ
از ابتدای ایام ترقی آنمقام مسمی به پیرس ہسٹری اکزامنڈ
تصنیف فرمودند که از طبع و اشتهارش صیت لیاقت و
کمال جناب ایشان بسان پرتو مهر منیر آفاق گیر گشت و
علاوهٔ اینهمه تصانیف بلیغهٔ جناب ایشان در انواع مباحث
و معاملات سترگ بسا تقریرات رائقه افاده فرموده اند
و باکثری از مسامع و مجامع گلریزی و گهرفشانیها نموده چنانچه

و پنجاه و یک در بزرگ تعلیمگاه سنت انڈرو و منصب کیپنسلری

بجناب ایشان متعلق شد و از حسن سرانجام آرائشی تمام یافت

سپس در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و دو جناب ایشان

بمجلس مشاورت ملکی حکام ارل آف ابروین بر منصب

جلیل لارڈ پریوی سیل ترقی عاجل حاصل کردند و

هرگاه سلسلهٔ آنمجلس مشاورت باه فبروری سال

یکهزار و هشتصد و پنجاه و پنج بگسست و دیگر مجلس شوری

بخصوص تحقیق و استکشاف حالات عساکر برطانیه متعلق

سپاستاپول باهتمام مستر ربوک تازه صورت انعقاد

بست جناب ایشان چندی بر همان منصب پیشین لارڈ

پریوی سیل تحت وزارت لارڈ پالمرشٹن منصوب گردید

عہد حکومت لارڈ جان رسل بارای گورنمنٹ در خصوص
نگہداشت آزادی رعایا اتفاق نفرمودہ رای رزین خود را
بنہایت خوش عنوانی و نغز بیانی بر منصۂ تحریر و تقریر
جلوہ گر ساختند و از بسکہ فلاح جوئی عامۂ بنی نوع
انسان سجیۂ رضیہ و شیمۂ مرضیہ جناب ایشان افتادہ
است عنان توجہ خاطر عاطر باصلاح و درستی سولات
ترقی اسکاٹلند بیش از بیش منعطف میداشتند و دام
ہنگام اجرای تازہ قانونی علی الخصوص بامور کنیسۂ آنجا
علم ہمت بتائیدات شایان بر می افراشتند و خدمات
مناصبیکہ بعروج و ارتقای جناب ایشان مفتخر گشتہ تفصیلش بر
سبیل اجمال برین منوال است کہ اول بسال یکہزار و ہشتصد

رئیس قسیسان منتخب گشتند باز بماه سپتمبر سنه یکهزار و هشتصد و
پنجاه و پنج در مجلس شوری که از برای کنگاش در ترقی علوم
و فنون بمقام گلاس گو منعقد شده بود صدر انجمن گردیدند
و مناصب و خدماتیکه جناب ایشان را باستحقاق وراثت
اباً عن جدٍ رسیده و حاصل گردیده است اول ماسٹری
انتظام خاص بیت‌الابیر منزلی حضرت ملکهٔ معظمه بمقام سکاٹلنڈ
است دوم کینسلری مدرسه سنٹ انڈر وسوم عهدهٔ امانت
عجائب خانهای مملکت برطانیه چهارم منصب جلیل شریف
و لارڈ لفٹنٹ آرگیل شهر و معظم ترین مناصب و مراتب
که قرعهٔ دولتش در سال یکهزار و هشتصد و شصت و بیست بنام نامی
جناب ایشان افتاده و اقصی مدارج اعلا و ارتقام جناب ایشان را

باواخر همین سال بعد استعفا ازان خدمت روزی چند کارفرمای
عهدهٔ پوست ماسٹر جنرل ماندند و بعد ازان در سال یکهزار و
هشتصد و پنجاه و نهه بار دگر بعهدهٔ مشاورت تحت وزارت
لارڈ پامرسٹن معتبر شده بزمرهٔ مدبران پریوی کونسل درآمدند
و در سال یکهزار و هشتصد و شصت هنگامیکه به لارڈ
الیگن بار دوم سفر مهم چین رو داده بود جناب ایشان
را باز برای چندی نقل و تبدل ازین عهدهٔ جلیله
بخدمت جزیلهٔ پوست ماسٹر جنرلی پیش آمد و آخر همان
سال لارڈ پریوی کونسل معتبر شدند و بقرب همین ایام
در بزرگ آموزشگاه گلاس گو که در سنه یکهزار و هشتصد و
پنجاه و چهار طرح بنای آن صورت گرفته بود برای منصب

واشغال وکارهای جمیله ومناصب وخدمات معظمهٔ جزیله
که ذات فایض البرکات جناب ایشان متصف بآن میباشد ونیز
بیان کمال رفعت شان وعلو خاندان جناب ایشان و
تفصیل همگین مراتب ومناصب نیاکان آن خجسته دودمان که اکثری
ازان برگزیده نیاکان لارڈ و ڈیوک وارل و
مارکوئس وبیرن گذشته ومرتقی بدارج و
مصاعد بلند گشته اند وهمچنین تصریح دیگر سائر فضائل و
کمالات وتشریح تمامی شرائف حالات جناب ایشان
زیاده ازان است که خامهٔ زبان این کج مج بیان را دست
باحصای آن تواند رسید معهذا گنجائش این همه تفاصیل
بیانات درین مختصر غیر متصور الحق سرگران جمله راسعدی

بآن دست داده منصب جلیل وزارت علیا جناب حضرت ملکه
معظمه کشورستان جنت نشان هند است که درین زمان جناب
ایشان مشتغل بمشاغلش میباشند آنجا جلیل ذات مستجمع الصفات
جناب ایشان مرجع و مجمع گزیده ترین مناصب و مهام از
ابتدای ایام است و با اینهمه اشغال سترگ شوق اشتغال
علوم و اشاعت و ترویج فنون و کمالات بحدی دارند
که در سال یکهزار و هشتصد و شصت و شش کتابی موسوم
به زین آف لا تالیف فرموده که ارباب موائد فضل و هنر را
ازین خجسته تالیف بتازه چاشنی بیان لطیف بنواختند
و از سر نو بشکر و ثنای والای خود رطب اللسان و عذب البیان
ساختند شرح جمله تصانیف دانش انگیز و تقاریر منافع آمیز

سنڈرج و ہملٹن انڈی پیرج آف گریٹ
بریٹن کے ڈی پی سی لارڈ لفٹننٹ آف
کونٹی آرگیل ماسٹر موروثی امورات خانگی
جناب ملکہ معظمہ بمقام کیپر آف ڈنسٹافنج
کاستلس و کارک و چنیلر مدرسہ
سینٹ انڈروس و ٹرسٹی عجائب خانہ
برطانیہ و وزیر اعظم ممالک محروسۂ ہند
اکنون کہ زمام بست وکشاد این مملکت فرخندہ بنیاد بکف
اختیار و قبضۂ اقتدار چنین رئیس باد انش و فرو فہربان
معدلت گستر افتادہ ہست دولتخواہ بلا اشتباہ با دیگر رعایای
اطاعت گزین اخلاص آئین امید ہرگونہ صلاح و فلاح و

املا کند + مگر دفتری دیگر انشا کند ناچار باختصار می پردازم

واکتفا بذکر خطاب مستطاب جناب ایشان میسازم وازانجا که

هر حرفی ازین خطاب مستطاب اشارت بصنفی از انهمه صنائف

اوصاف هست درینصورت قیاس مناقب نمایان و مراتب

بی پایان جناب ایشان راهمین خطاب مستطاب بنظر دانش پسند

پسندمی تواند شد وخطاب مستطاب جناب ایشان اینست

جارج ڈگلس کیمبل ڈیوک وارل آف ارگیل

مارکوئس آف لارن وکنٹر ارل آف

کیمبل ویکونٹ آف لوچاؤ وگلین ویل وبیرن

کیمبل وبیرن آف لارن انوریری مل مارڈن

وثیری انڈی پیرج آف اسکاٹلنڈ وبیرن

زهی رکن رکین شهریاری ‌‌ رموز آگاه طرز ملکداری

همایون صورتی روشن قبایی ‌‌ گرامی گوهری فرخ اسامی

نکات آموز تدبیر ریاست ‌‌ سراپا صورت عقل و فراست

بهر جا شهره جود و نوالش ‌‌ جهان پر گشته از صیت کمالش

نوالش از می توفیق سرجوش ‌‌ کمالش عقل را برده ز سر هوش

بایجاد امور خیر طاق است ‌‌ همانا مصدر این اشتقاق است

بحمد الله که این نقش و نگارم ‌‌ گزین عهد است نیکو یادگارم

بدور حکم این دستور خوش نام ‌‌ قرین شد بزیب حسن انجام

چگویم اتفاقش در چنین عهد ‌‌ برنگ اجتماع شیر با شهد

چسان لذت رسانم در مذاق است ‌‌ تعالی الله چه حسن اتفاق است

من از خود هستم از هر وصف خالی ‌‌ ندارم جز کمال بیکمالی

ش حالی و فارغ البالی در سایهٔ حمایت حضرت
دستور عظمت و شوکت معمور بیش از بیش دارد و وجود
با لصفت وجود حضرت دستور عظمت و شوکت را باعث
از دیاد هر گونه رونق و سر سبزی این ملک و ملکیان می انگارد

نظم

همانا کین وزیر عالم آرا
مشیر خاص شاهنشاه مارا

مدار هر عمل بر کار عدلست
ضمیرش مطلع انوار عدلست

ز اوصاف کرم آب گل اوست
رفاه عام مقصود دل اوست

بجود و مرحمت ابریست مدرار
ندارد جز رعایا پروری کار

بتدبیر سیاست بی نظیر است
بلطف و معدلت آفاق گیر است

اساس حکم را قوت چنان داد
شکوهش در دل آفاق افتاد

خطای گر بر آید درگذارند | خطاکاران بلطف امیدوارند

دران روزیکه محشر نام کردند | دو عالم تلخی اندر کام کردند

چو هول جانکنش آید فرا یاد | ملک لرزد بخود چون بید از باد

روان انبیا از هول آن روز | فتد در آتش اندوه جانسوز

بگیرد دست من دست الهی | نه بینید کشتیم روی تباهی

بود دست من و دامان حیدر | اگرش خواهم ز دستر خوان حیدر

چه حیدر مالک ملک هدایت | نبی را جانشین شاه ولایت

خدادادش بسر تاج کرامت | امامی درة التاج کرامت

به برج معرفت تابنده ماهی | در اقلیم ولایت بادشاهی

دران صحرا که باشد آب نایاب | بحکم ساقی کوثر دهند آب

بحکم او سپیدی تا سیاهی | نفاذ امرش از مه تا بماهی

همین بس افتخار و احترامم — که شد بر مدح او ختم کلامم

الهی تا بود این نامه را نام — وزیر و شاه را باشد جهان رام

بتدبیرِ وزیر و همتِ شاه — که این مهر درخشان است و آن ماه

زمین از شر دوران در امان باد — شه و دستور بر وی حکمران باد

قطعهٔ ثانی در شکر حضرت باری جلّ شانهٗ

بشکرِ ایزد اینک تر زبانم — که آمد حرفِ شکرش بر زبانم

رسید این نامهٔ دانش بپایان — پسندیدهٔ دانش گرایان

زدم در بحرِ انشا غوطه‌ها چند — کفم آورد دُرِّ بی بها چند

ز ارباب نظر امید دارم — کرم را از کریمان چشم دارم

اگر زین دفترم حرفی خوش آید — که حرفی ناخوشی هم دلکش آید

بمن چشم عنایت برگمارند — دعای مغفرت درکار دارند

تصحیحنامهٔ اغلاطِ طبع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۴	سولا	سولی
۳۴	۲	ودرہمان	درہمان
۵۷	۸	بینتک	بنتک
۹۱	۴	تجدد آب	تکرمت آب
۱۰۴	۷	بہ کرسی	بر کرسی
۱۰۷	۳	تجدد انتساب	تکرمت انتساب
۱۱۰	۶	منصران	منتظمان
۱۱۶	۵	تجدد شمیم	تکرمت شمیم
۲۰۰	۷	از استماع	اما از استماع
۲۰۱	۱	وہم از	وجہ از
۲۸۵	۵	مجالست	محالست
۲۸۷	۶	دار	دارد
۳۲۹	۸	اوفات	اوقات
۳۷۲	۲	یسند	بسند
۳۷۴	۳	غوکت	شوکت معمور

گلی از باغ مدحش کس نه چیند | که مثلش کس نه دید است و نه بیند

چو ما را در صف محشر در آرند
بسلک بندگان حیدر آرند

سپاس برتر اساس خدای بی همتا را که بعون عنایت بی نهایتش

نسخهٔ عجیبه امیر نامه مع ضمیمهٔ لطافت شمیمه بتاریخ

دوازدهم ماه جنوری سنه ۱۸۶۸ع مطابق بیستم ماه شوال سنه ۱۲۸۴ هجری

از قالب طبع برآمد و برنگ باغ و

بهار منظور نظار

شد ۱۲